

هو اعلىم

مقالات موضوعى
علوم و مبانى
اسلام و تشيع

٨

شيعة آگاه

تبیین مکتب عاشوراء از منظر عرفان

جلد اول

برگرفته از بیانات و آثار

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني "قدس الله سره"

و حضرت آية الله حاج سيد محمد حسن حسيني طهراني "قدس الله سره"

گروه موضوع بندي علوم و مباني اسلام و تشيع



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



هو اعلىم

مقالات موضوعى
علوم و مبانى
اسلام و تشييع

٨

شيعة آگاه

تبیین مکتب عاشوراء از منظر عرفان

جلد اول

برگرفته از بیانات و آثار

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين جنينى طهرانى «مؤسس اندسترو»

و حضرت آية الله حاج سيد محمد محسن جنينى طهرانى «مؤسس اندسترو»

گروه موضوع بندي علوم و مباني اسلام و تشييع

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

« إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا »

صلوات معروفه محي الدين عربي (قدس الله سره)

صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ حَمَلَةِ عَرْشِهِ وَ جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنْ أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ...
عَلَى الْمُتَوَحِّدِ بِالْهَمَّةِ الْعُلْيَا، الْمُتَوَسِّدِ بِالشُّهُودِ وَ الرِّضَا، مَرَكَزِ عَالَمِ
الْوُجُودِ، سِرِّ الْوَاحِدِ وَ الْمَوْجُودِ، شَخْصِ الْعِرْفَانِ، عَيْنِ الْعِيَانِ، نُورِ اللَّهِ
وَ سِرِّهِ الْأَتَمِّ، الْمُتَحَقِّقِ بِالْكَمَالِ الْأَعْظَمِ، نُقْطَةِ دَائِرَةِ الْأَزَلِ وَ الْأَبَدِ،
الْمُتَشَخِّصِ بِالْأَلْفِ الْأَحَدِ، فَاتِحَةِ كِتَابِ الشَّهَادَةِ، وَالِيِ وَ لَايَةِ السِّيَادَةِ
الْأَحَدِيَّةِ، الْجَمْعِ الْوُجُودِي، الْحَقِيقَةِ الْكُلِّيَّةِ الشُّهُودِي، كَهْفِ الْإِمَامَةِ،
صَاحِبِ الْعَلَامَةِ، كَفَيْلِ الدِّينِ، الْوَارِثِ لِخُصُوصِيَّاتِ سَيِّدِ
الْمُرْسَلِينَ، الْحَارِجِ عَنِ مَحِيطِ الْأَيْنِ وَ الْوُجُودِ، إِنْسَانِ الْعَيْنِ، لُغْزِ الْإِنْشَاءِ،
مَضمُونِ الْإِبْدَاعِ، مُذَوِّقِ الْأَذْوَاقِ وَ مُشَوِّقِ الْأَشْوَاقِ، مَطْلَبِ الْمُحِبِّينَ وَ
مَقْصِدِ الْعُشَّاقِ، الْمُقَدَّسِ عَنِ كُلِّ الشَّيْنِ، أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ
اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ.



فہرست مطالب و موضوعات



فهرست مطالب و موضوعات شیعه آگاه (تبیین مکتب عاشوراء از منظر عرفان) جلد اول

عنوان

صفحه

مقدمه

۱۵ - ۲۰

فصل اول

رابطه مؤمن با مسئله عاشوراء

۲۱ - ۶۹

- ۲۴..... گریه تمام موجودات در سوگ شهادت سیدالشهداء
- ۲۷..... توضیحی درباره روایت: «إِنَّ لِقَاتِلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا»
- ۲۸..... طرح دو سؤال: سرّ تأکید بر سیدالشهداء و معنای حرارت در قلب مؤمن
- ۲۸..... پاسخ سؤال اول: علت تأکید بر مسئله سیدالشهداء از بین ائمه عليهم السلام
- ۲۹..... توسل تمام اولیاء الهی به سید الشهداء جهت فتح باب معرفت
- ۳۱..... احتیاج همگان حتی انبیاء و مرسلین به شفاعت کبری سیدالشهداء علیه السلام
- ۳۲..... شفاعت کبری، ثمره تسلیم سیدالشهداء
- ۳۴..... پاسخ به سؤال دوم: معنای حقیقی حرارت قلب مومن برای شهادت امام حسین علیه السلام
- ۳۵..... مقدمه پاسخ به سؤال دوم: وضع الفاظ برای معانی عامه

- ۳۶..... عالی ترین مصداق «حرارة فی قلوب المؤمنین»، ربط با مبدأ و ولایت.....
- ۳۷..... ربط با امام علیه السلام، باعث نجات از مرگ جاهلی.....
- ۴۰..... سرانجام قطع شدن ربط حبیب جمّار با ولایت، پرچمداری در سپاه عبیدالله بن زیاد.....
- ۴۴..... خطر انقطاع ربط با ولایت به واسطه ظاهرگرایی و متریالیسم دینی.....
- ۴۷..... بیان ویژگی حالت ربط و عدم ربط با سیدالشهداء در قالب مثال.....
- ۵۶..... ضرورت پذیرایی و مراقبت از حرارت حسینی در قلب با کنار گذاشتن غفلت.....
- ۶۷..... وابستگی قوت و ضعف ربط با امام، به عمل انسان.....
- ۶۸..... مراقبه، مهم ترین مسئله در تقویت ربط با امام علیه السلام.....

فصل دوّم

پیام های مکتب عاشوراء

۷۱-۱۴۶

- ۷۳ اشاراتی به برخی از آموزه های مکتب عاشوراء
- ۷۳..... کیفیت توجه سالک الی الله به امام حسین علیه السلام.....
- ۷۴..... ضرورت تجدید نظر در نگاه خود به وقایع عاشوراء.....
- ۷۴..... تعبیر از «علی زمان» و «حسین زمان» و نسبت دادن آنها به غیر از معصوم خطاست.....
- ۷۶..... نهضت عاشوراء قضیه ای متفرّد بوده و تکرار شدنی نیست.....
- ۷۷..... علت عدم قبولی یاری ملائکه و اجنه و وحوش در روز عاشوراء.....
- ۷۹..... جلوگیری امام حسین از اقدام حضرت عباس و حضرت علی اکبر برای از بین بردن دشمن!.....
- ۸۰..... سیراب کردن دشمن توسط امام حسین با علم قطعی به شهید شدن به دست آنها!.....
- ۸۴ پیام اوّل: تنظیم تمام مسائل زندگی بر محور رضایت پروردگار
- ۸۵..... نکشتن عبیدالله بن زیاد توسط مسلم بن عقیل یکی از پیام های عاشوراء.....
- ۸۷..... توصیه علامه طهرانی به مطالعه مقاتل در ایام محرم.....
- ۸۸..... حکایت فردی که خود را به نام علامه طهرانی در بیمارستان معرفی کرد.....
- ۹۰ پیام دوّم: تجلی گاه توحید و اجرای مشیت الهی به دست امام حسین علیه السلام
- ۹۱..... بیان حال سید الشهداء علیه السلام در خلوت با محبوب.....
- ۹۲..... عظمت اوج عرفانی سیدالشهداء علیه السلام، بیان «وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى» می باشد.....

پیام سوّم: انعقاد مجالس توسّل و احیاء ذکر برای وصول به معرفت و جایگزینی

۹۵

عقلانیّت بر احساسات

۹۵..... کیفیت اهتمام بزرگان در احیای مجالس سیّدالشهداء

۹۷..... نصیحت علامّه به صاحب مجلس به خاطر ورود مسائل اعتباری در مجلس روضه

۹۹..... فهمیدن فلسفه و علت نهضت حضرت، شرط احیاء مجلس سیّدالشهداء

۱۰۰..... استقبال و عدم مخالفت حکّام ظالم و زورمدار با اقامه عزادری به دون فهم و عقلانیّت!

۱۰۲..... مقصود از مطالعه تاریخ عاشوراء، دست یابی به فلسفه و لمیّت واقعه کربلا!

۱۰۳..... اشتباه بودن شعار «دین عین سیاست و سیاست عین دین است»

۱۰۴..... جریان زهیر بن القین، بهترین درس شرط ورود در خیمه امام حسین علیه السّلام

۱۰۵..... عیال زهیر بن القین، اسوه جایگزینی عقلانیّت و حرّیت بر احساسات

۱۰۶..... توضیح حضرت حدّاد درباره خطاب امام صادق علیه السّلام به اصحاب: «بأبی أئتم و أمّی!»

۱۰۸..... برخی از منهیّات در مجالس: کم و زیاد نمودن مطالب، شلوغی و هیجانات احساسی

۱۰۹..... هیاهو در مجالس، منافی جنبه ملکوتی و عامل کاهش تأثیر گذاری!

۱۱۰..... توصیه به نصب علامت عزاء در منازل و دفاتر کار

۱۱۰..... نهی از مصرف شیرینی ها و آجیل در محرّم و صفر

۱۱۱..... توصیه به برقراری مجالس در صبح (بین الطلوعین)

۱۱۱..... خواندن زیارت عاشوراء در ایام محرّم

۱۱۲..... توصیه بزرگان نسبت به مسئله پوشش در ماه های محرّم و صفر

۱۱۴..... عاشوراء یک برنامه سلوکی است!

۱۱۴..... اعتراض برخی از جاهلان به کیفیت مجالس عرفای الهی

۱۱۶..... شدت مصیبت و محنت، تغییر دهنده مرتبه امامت نیست

۱۱۸..... گریه بر سیّدالشهداء علیه السّلام باید گریه عشق باشد نه ماتم

۱۲۰..... حالات حضرت حدّاد و مرحوم علامّه در مجالس سیّدالشهداء علیه السّلام وصف ناشدنی است

۱۲۲..... اساس مجالس عزاداری اهل توحید، رسیدن به غایت سیر معصومین است

پیام چهارم: مکتب امام حسین علیه السّلام، مکتب تعقل و آزادی و انتخاب

۱۲۳

۱۲۵..... عشق واقعی جدای از مبانی عقل نیست

پیام پنجم: شرکت کننده در مجلس عزای أباعبدالله علیه السّلام باید خود را تحت

- ۱۲۸ **اشراف آن حضرت ببیند**
- ۱۲۸ روایت زید شحام در فضیلت اقامه مجلس عزا و گریه بر سیدالشهداء
- ۱۳۰ مرحوم حاج هادی ابهری نمونه‌ای است از شیفتگان ابا عبدالله الحسین علیه السلام
- ۱۳۳ مرحوم حاج هادی حساب اهل توحید را از مرام ائمه جدا کرده بود
- ۱۳۳ معاندین مکتب عرفان ذهن مرحوم حاج هادی را مشوب ساخته بودند
- ۱۳۵ جریانی باعث تغییر عقیده مرحوم حاج هادی نسبت به حضرت حداد می‌گردد
- ۱۳۷ نامه مرحوم علامه از مکه به حاج هادی او را منقلب می‌کند
- ۱۳۹ شمس مغربی: ورای مطلب هر طالب است مطلب ما
- ۱۴۳ **پیام ششم: عاشوراء برای محک زدن موقعیت خود**
- ۱۴۴ اگر فرضاً عاشورای دیگری تکرار شود، ما در کدام سپاه قرار داریم؟
- ۱۴۵ **پیام هفتم: دعوت همه انسان‌ها برای ورود در خیمه سیدالشهداء**
- خاتمه**

گزیده‌ای از کلمات اَبی عبدالله الحسین علیه السلام

۱۴۷ - ۱۶۲

- ۱۴۹ مواظب حضرت سیدالشهداء در تحریض و تشویق بر کارهای پسندیده
- ۱۵۲ موعظه حضرت به مرد گناهکار
- ۱۵۳ خطبه سیدالشهداء راجع به اصلاح مردم و بیان علت قیام خود
- ۱۵۴ سخنان حضرت با لشکریان در لحظات آخر
- ۱۵۷ مناجات حضرت با خداوند در لحظات آخر و حالات حضرت در هنگام شهادت
- ۱۶۰ اشعار مرحوم نیر تبریزی
- ۱۶۳ **فهرست منابع و مصادر**
- ۱۶۴ **معرفی آثار**



مقدمه



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

داستان کربلا داستان بسیار غامض و پیچیده‌ای است. عیناً مانند سکه دو رو می‌باشد: یک روی آن عشق و شور و نیل و فوز حضرت سیدالشهداء علیه السلام می‌باشد به آن عوالم، و روی دیگر آن غصّه و اندوه و عذاب و شکنجه و گریه می‌باشد.

بنابراین، اختلافی که در منظر افراد و علماء نسبت به این ماجرا دیده می‌شود اولاً: به واسطه بروز جهات مختلف در قضیه عاشوراء است که باعث اختلاف در دیدگاه آنان شده؛ و ثانیاً متأثر است از افق فکری و ادراکی آنها نسبت به اصل حقیقت امامت و جایگاه این حقیقت در عالم خلقت و اهدافی که سیدالشهداء علیه السلام در این پدیده بی‌نظیر تاریخ مطرح فرموده‌اند.

در این راستا، وظیفه شیعه واقعی، رسیدن به معرفت حقیقی امام معصوم علیه السلام و تصحیح نگرش خویش نسبت به این واقعه مهم و روح‌بخش می‌باشد و تنها راه ادراک این حقایق، اطلاع از کیفیت نگرش‌های متفاوتست. اطلاع از نگرش انسان کامل به واقعه عاشوراء، و نیز نگرش و دیدگاه افراد عادی از هر صنف و گروه عالم و جاهل، معمم و غیر آن می‌باشد.

در اینجا است که برای ما نحوه عزاداری‌ها و برپایی مجالس مصیبت و

دستجات و اعلان‌ها و تبلیغات و اشاعه فرهنگ و مرام و روش و منش عاشوراء برای هر گروه، روشن و مشخص می‌گردد.

و روشن می‌شود: افرادی همچون حضرت علامه آیه الله سید محمدحسین حسینی طهرانی و حضرت آیه الله سید محمدحسین حسینی طهرانی قدس الله أنفسهما، که تا پایان عمر در اتصال به مکتب حسینی و ارتباط با مولا و سالار شهداء بر یک منوال حرکت می‌کنند و در یک افق سیر می‌نمایند و اطوار و تصرفات آنان بر یک منوال قرار دارد، چقدر از آن واقعیت و حقیقت و مغز و محتوای این واقعه بهره برده‌اند و چگونه این حقیقت را با جان خویش لمس و مسّ نموده‌اند.

و با توجه به این مطالب، روشن خواهد شد که این نوشتار، چه پیام و چه هدف و غایتی را تعقیب نموده است.

جایی که فردی معنون به عنوان فقیه اهل بیت علیهم السلام، لگد زدن به پهلوی دخت پیامبر را انکار می‌کند، و فرد دیگری حدیث قلم و قرطاس را خرافه می‌پندارد، و ثالثی زیارت عاشوراء را منکر می‌گردد، و دیگری زیارت ناحیه مقدسه را واهیه قلمداد می‌کند، و شخص دیگری داستان فدک و تعلق آن به حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها را از حجیت ساقط می‌نماید، ما مشاهده می‌کنیم که آن بزرگان در بنان و بیان خویش، مطالبی را نسبت حضرات معصومین علیهم السلام دارند که عقل را حیران و فهم را زمین گیر می‌نماید!

متأسفانه، چنانچه پس از این خواهد آمد، به‌طورکلی مردم در گرایشات مختلف و جانب‌داری از مکتب و اعتقاد خاص، بیش از آنکه به اصل خود آن مکتب و مبانی و قواعد و آموزه‌های آن بیندیشند، به جایگاه خود و انتساب خویش به آن مکتب و آئین می‌نگرند، نه به خود آن مکتب و مذهب، و آن مکتب در مرتبه دوم افکار و اندیشه‌های آنان واقع می‌شود و در مرتبه اول شخص خود آنها مطرح می‌باشد به‌طوری‌که اگر در برابر انتقاد و ایرادهای وارده بر مذهب و اعتقاد خویش

قرار گیرند به جای تفکر و اندیشه در صحّت و سقم نقد و اشکال، به دفاع از جایگاه و معتقدات خویش می‌پردازند و به هر وسیله و ابزاری درصدد پاسخ و قلع و قمع نقدها و اشکالات برمی‌آیند. این آفتی است که شیعه و سنی، یهودی و نصرانی، ملحد و خداپرست نمی‌شناسد و شعاع نفوذ آن به همه اذهان و همه نفوس و همه اقشار از بنی آدم سرایت نموده است. غافل از اینکه پیش از آنکه ما منتحل به مکتب تشیع و منتسب به مذهب و ملت اسلام باشیم، منقاد و مطیع مبانی فطری و عقل خدادادی خویش هستیم، چنان‌که آن فرد یهودی و یا نصرانی پیش از پذیرش آئین یهود و نصرانیت، محکوم به متابعت از عقل و فطرت خویش می‌باشد. و با موازین عقل و فطرت است که اسلام و تشیع را بر سایر مکاتب و مذاهب ترجیح می‌دهیم و هکذا.

بنابراین، ما در وقتی می‌توانیم خود را منتسب به مکتب اهل بیت علیهم السلام بدانیم که پیش از این انتساب، به انقیاد و اطاعت از دستورات و فرامین عقل و فطرت درآمده باشیم و با این بینش و نگرش به سراغ اهل بیت وحی و رسالت برویم و دست بیعت به سوی آنان دراز کنیم و عتبه و درگاه این خانه را ببوسیم و خاک آن را توتیای چشم خویش گردانیم.

ابراز محبت به اهل بیت عصمت سلام الله علیهم اجمعین و اظهار تأسف و تألم در مصائب و ناگواری‌های آنان، وقتی ارزش مند و موجب قرب و اتّصاف به ولایت است که در عمق و بطن آن تفکر تشیع و اعتقاد راسخ به مبانی و سیره آنان نهفته باشد و الا شعاری بیش نخواهد بود.

باری، سخن درباره واقعه کربلا و داستان بی‌مانند عاشوراء - چنانچه خود علامه طهرانی رضوان الله علیه در کتاب مستطاب روح مجرد فرموده‌اند - در دو افق و دو عرصه مختلف و دو دیدگاه و منظر متفاوت قرار دارد. در دیدگاه اول واقعه عاشوراء از حیث جایگاه ملکوتی و اتّصال به ذات پروردگار و ظهور جمیع اسماء و

صفات حق به نحو اتمّ و سیطره شعاع و بهاء حقیقت سرمد بر جمیع شئون و مظاهر عالم کثرت در اعلیٰ درجه از شدت و قدرت و بهجت و شور مطرح است. در این منظر، دیگر یکپارچه عشق و هیجان و مستی در بحار انوار جمالیه و جلالیه الهی است و جایی برای اندوه و مصیبت و گریه و ندبه و ماتم نمی‌باشد.

در منظر و دیدگاه دوّم، گرفتاری‌ها و بلاها و مصائب و مِحَن لا تُتَصَوَّر و اشک و سوز و ماتم مطرح می‌شود.

هر دوی این دیدگاه‌ها، در جای خود و موقعیت واقعی و حقیقی خود حقّ و صحیح و بجا می‌باشند.

مقاله پیش‌رو با توجه به بیان و بنان حضرت علامه طهرانی و حضرت آیه الله سیّد محمد محسن طهرانی قدس الله سرهما تا حدودی به تبیین این حقیقت و اهداف آن، و نیز وظیفه شیعه حقیقی در قبال این مطلب و کیفیت، و نحوه عزاداری ایام شهادت حضرت سیّد الشهداء ابی عبدالله الحسین علیه السلام می‌پردازد، به امید اینکه با ادراک حقیقی از مقام امامت و حقایق قضیه عاشوراء بتوانیم از دریای بیکران معارف این واقعه بهره مستوفی برده و به معرفت الهی نزدیک‌تر شویم. و من
اللّهِ التّوْفِیْقُ و عَلَیْهِ التّکْلِانُ.

فصل اول

رابطہ مؤمن با مسئلہ عاشوراء

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در کتاب *امام شناسی*^۱ مباحث عمیقی را پیرامون جایگاه امام در نظام عالم خلقت و تکوین مطرح نموده است. از جمله آن مباحث، مسئله ربط تکوینی همه عوالم وجود و ماسوی الله با امام علیه السلام می باشد. روشن است که از نظر مسائل فلسفی، بازگشت این ربط، به مسئله ربط بین معلول و علت است و در فلسفه اسلامی به اثبات رسیده است که معلول عین الربط به علت خویش است و هویتی جدای از هویت علت خود ندارد.

حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه می فرمودند:

«امام علیه السلام سرّ و ناموس عالم خلقت است، و رابط فیض از مبدأ متعال به جمیع عوالم وجود از مجردات و مادّیات، از ملائکه تا کمترین ذره خاکی در این عالم ناسوت، و مربّی همه خلائق بسوی تکامل اختیاری خویش می باشد. امام علیه السلام حقیقت تقدیر و مشیّت پروردگار در نظام عالم است. امام علیه السلام مظهر اتمّ کلیه اسماء کبرای الهی و صفات علیای حقّ متعال است، و موجب ظهور و بروز

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۵، ص ۱۲۹.

اسماء و صفات در مظاهر و تعینات عالم وجود برطبق میزان سعه و قدرت وجودی هر موجود می‌باشد؛ چه شاهد و حاضر باشد و چه غایب و مختفی از انظار.

چنانچه وارد است: و یُیْمَنُه رُزِقَ الْوَرَى و بِوَجُودِه ثَبَّتَ الْأَرْضَ و

السَّمَاءُ؛^۱ و به غایت خلقت او خلقت ارض و سماء است.^۲

از این رو، حضرت علامه در جلد اول کتاب *امام شناسی*^۳ می‌فرمایند:

«چون امام حکم مغز و قلب عالم است، لذا سرور و حزن او در جوارح و اعضاء او که یکایک مخلوقات است اثر می‌کند.

سیوطی در *خصائص الکبری* گوید:

و أخرج الحاكم و البيهقي و أبو نعيم عن الزهري قال: «لَمَّا كَانَ صَبَاحَ يَوْمِ قُتِلَ عَلِيٌّ بَنُ أَبِيطَالِبٍ، لَمْ يُرْفَعِ حَجَرٌ فِي بَيْتِ الْمَقْدَسِ إِلَّا وَجَدَ تَحْتَهُ دَمًا.»

و أخرج أبو نعيم من طريق الزهري عن سعيد بن المسيب قال: «صَبِيحَةَ يَوْمِ قُتِلَ عَلِيٌّ بَنُ أَبِيطَالِبٍ، لَمْ تُرْفَعِ حَصَاةٌ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا وَتَحْتَهَا دَمٌ عَيْط.»^۴

«صبح‌گاه روزی که امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شدند هر ریگی را که از هر نقطه زمین بر می‌داشتند در زیر آن خون تازه بود.»

گریه تمام موجودات در سوگ شهادت سیدالشهداء

شیخ صدوق رضوان‌الله‌علیه روایت می‌کند در کتاب *علل الشرایع و امالی* با

سند واحد خود از جبله مکیه، که او گفت:

۱. مشارق أنوار اليقين، ص ۱۰۲؛ *مفاتيح الجنان*، دعای عدیله.

۲. *اجماع از منظر نقد و نظر*، ص ۱۱۷.

۳. *امام شناسی*، ج ۱، ص ۱۶.

۴. *الخصائص الكبرى*، ج ۲ ص ۱۲۴ بنا به نقل شیعه در *اسلام سبط*، قسمت دوم، ص ۱۲۴

از میثم تمّار شنیدم که می‌گفت: سوگند به خدا که این امّت، فرزند پیغمبر خود را در روز دهم محرّم می‌کشند و دشمنان خدا آن روز را روز برکت قرار می‌دهند؛ و این امری است که از علم خدا گذشته و از قضای محتوم بوده و بر اساس عهدی که امیرالمؤمنین علیه السّلام با من نموده است، من از آن آگاهی یافته‌ام.

امیرالمؤمنین به من خبر داد که: تمام موجودات بر فرزند پیغمبر گریه می‌کنند حتّی درندگان در بیابان‌ها و ماهیان دریاها و مرغان بر فراز آسمان.

و گریه می‌کنند بر او خورشید، و ماه، و ستارگان، و آسمان، و زمین، و مؤمنان از انس و جنّ، و تمام فرشتگان آسمان‌ها، و رضوان: خازن بهشت، و مالک: پاسبان دوزخ، و فرشتگان پاسبانان، و نگاه‌دارندگان عرش، و آسمان.

و در آن هنگام، خون و خاکستر بیبارد.

سپس میثم گفت: واجب است لعنت خدا بر قاتلان حسین علیه السّلام، همان‌طور که بر مشرکینی که با خدا خدای دیگری را شریک قرار می‌دهند، واجب شده است و همان‌طور که واجب است بر یهود و نصاری و مجوس.

جبلّه می‌گوید: گفتم: ای میثم! چگونه مردم روز قتل حسین را روز برکت قرار می‌دهند؟

در آن هنگام میثم گریست و گفت: طبق حدیثی مجعول که خود آنها وضع نموده‌اند، گمان می‌کنند که عاشوراء روزی است که در آن خداوند توبه آدم را قبول نمود در صورتی که خداوند توبه آدم را در شهر ذی‌الحجّه قبول نمود.

و گمان می‌کنند که در آن خداوند توبه داود را قبول نمود، در صورتی که

توبه داود در شهر ذی الحجّه پذیرفته شد. و گمان می‌کنند که در آن خداوند یونس را از شکم ماهی خلاصی داد، در صورتیکه خداوند او را در ذی‌القعدة از شکم ماهی بیرون آورد. و گمان می‌کنند که در آن روز کشتی نوح به ساحل نجات نشست، در حالی که آن کشتی در روز هجدهم از ذی‌الحجّه به ساحل نشست. و گمان می‌کنند که در آن روز خداوند آب دریا را برای نجات بنی اسرائیل شکافت، در صورتی که این واقعه در شهر ربیع الأوّل به وقوع پیوست.

سپس میثم گفت: ای جبّله! بدان که برای حسین بن علی: "سیدالشهداء و اصحابش در روز قیامت بر سایر شهداء فضیلتی است. ای جبّله! زمانی که دیدی خورشید مانند خون تازه سرخ شد، بدان که آقای تو و مولای تو حسین را کشتند. جبّله می‌گوید: روزی از منزل خارج شدم، چون نظر بر دیوارها افکندم، دیدم مانند ملحفه‌های رنگین شده به غُصْفُر (گیاهی است سرخ رنگ) به‌رنگ خون درآمده است.

پس ناگهان صیحه زدم و گریستم و گفتم: به خدا سوگند که آقای ما حسین بن علی را کشتند.^۱»^۲

در این زمینه روایات بسیاری از ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده است که در مجامع روایی از جمله در کتاب کامل الزیارات نقل شده گردیده است. علاوه بر این، با توجه به آموزه‌های دینی، این مسئله نیز روشن می‌گردد که

۱. الأمالی (صدوق)، ص ۷۷ و علل الشرایع، ص ۲۲۸ و در بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۲۲۴ این داستان را از صدوق نقل می‌کند.

۲. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۷.

بین جریان شهادت سیدالشهداء علیه السلام در روز عاشورا و بین قلوب مؤمنین ارتباط عمیق باطنی وجود دارد و روایات ائمه معصومین علیهم السلام پرده از این ربط بر می دارد.

توضیحی درباره روایت: «إِنَّ لِقَتْلَ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا»

محدث نوری رحمة الله علیه، صاحب کتاب مستدرک نقل می کند:

«عَنْ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: نَظَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مُقْبِلٌ فَأَجْلَسَهُ فِي حَجْرِهِ وَقَالَ: إِنَّ لِقَتْلَ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بِي قَتِيلُ كُلِّ عَبْرَةٍ!»

قِيلَ وَ مَا قَتِيلُ كُلِّ عَبْرَةٍ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا يَذْكُرُهُ مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى.»^۱

حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه در مجالس طرح مبانی اسلام در این باره می فرمودند:

«یک روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که می فرماید: «إِنَّ لِلْحُسَيْنِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ حَرَارَةً لَا تَطْفِئُ أَبَدًا»؛ یا در بعضی از عبارات «لَنْ تَطْفِئُ» که معنای «لَنْ» خیلی تکاید شدیدتری دارد.

یک روایت دیگری نیز به همین مضمون وارد شده است که: «إِنَّ لِلْحُسَيْنِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ حَبَّةَ مَكْنُونَةٍ»، که اینها تقریباً در یک افق صحبت دارد.»

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

و در روایت دیگری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إِنَّ لِلْحُسَيْنِ فِي بَوَاطِنِ الْمُؤْمِنِينَ مَعْرِفَةً مَكْتُومَةً.»^۱

طرح دو سؤال: سرّ تأکید بر سیدالشهداء و معنای حرارت در قلب مؤمن

در اینجا دو سؤال مهم مطرح می شود:

اولاً: علت این تأکید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مسئله سیدالشهداء از میان همه معصومین علیهم السلام چیست؟

ثانیاً: معنای حرارتی که در قلب مؤمن نسبت به شهادت امام حسین علیه السلام وجود دارد، چیست؟

پاسخ سؤال اول: علت تأکید بر مسئله سیدالشهداء از بین ائمه

علیهم السلام

حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی رضوان الله علیه در توضیح و پاسخ به سؤال اول می فرمودند:

«چرا پیامبر از بین همه ائمه روی سیدالشهداء نظر داشتند و این چه مسئله ای هست؛ حُب ما چهارده معصوم داریم که از همه آنها اولی و افضل خود رسول خدا هستند، بعد از آن حضرت امیرالمؤمنین، بعد حضرت فاطمه زهرا و همین طور، این چه قضیه ای هست؟ که در یک روایت پیغمبر می فرمایند که:

إِنَّ لِلْحُسَيْنِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ حَرَارَةً لَا تَطْفِئُ أَبَدًا؛ که یک حرارتی در

دل و نفوس مؤمنین وجود دارد که این هیچ گاه خاموش نخواهد شد.

یا اینکه در آن روایت دیگر است که: إِنَّ لِلْحُسَيْنِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ حُبَّةً

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۲.

مکنونه، یک محبت پنهان در قلوب مؤمنین نسبت به سیدالشهداء علیه السلام است. این مسئله جای دقت دارد، جای تأمل دارد. [آیا این تأکید به سیدالشهداء به خاطر شدت ظلم و مصیبتی بود که بر حضرت وارد شد؟]

در همین الآن در دنیا افراد زیادی هستند که مورد شکنجه واقع می‌شوند، دست می‌برند، پا می‌برند، ناخن می‌کشند، هزار تا بلا بر سر یک بدبخت بیچاره فلک زده، درمی‌آورند و این همه ظلم‌ها دارد می‌شود! اما این چه داستانی است که پیامبر باید بفرماید: «ان للحسین فی قلوب المومنین حرارة لا تطفئ ابدا» این حرارت هیچ وقت از بین نمی‌رود.

توسل تمام اولیاء الهی به سیدالشهداء جهت فتح باب معرفت

از آن طرف ما در روش بزرگان و اولیاء خدا و اهل معرفت وقتی که مشاهده می‌کنیم در روش آنها می‌بینیم که بلا استثناء همه آنها در مسیر سیر و سلوکشان همیشه متوسل به سیدالشهداء بودند و این قضیه را بنده در حیات مرحوم آقا رضوان‌الله‌علیه و در ارتباط با ایشان به خوبی مشاهده می‌کردم، یعنی اصلاً می‌دیدم که خلاصه یک حساب دیگری در اینجا هست، خودشان هم که در روح مجرد نسبت به این قضیه اشاراتی دارند و مطالبی می‌فرمایند که واقعاً عجیب است و خیلی مسئله عجیب است و هرچه انسان بیشتر غور می‌کند و تفحص می‌کند انگار وارد یک دریایی می‌شود که همین طور احساس می‌کند باز آنچه را که به دست آورده است، هنوز کافی نیست! هنوز به عمق مطلب نرسیده است!

این مسئله مسئله مهمی است، که در قضیه کربلا چرا این قدر مطلب نسبت به سیدالشهداء تأکید شده است؟ و چرا این قدر بزرگان در ارتباط و در سلوک خودشان به سیدالشهداء علیه السلام متوسل می‌شدند؟ من یاد دارم که مرحوم آقا

می فرمودند:

انسان حداقل ماهی یک بار باید در منزل خودش روزه قرار بدهد؛ اگر روزه، روزه عمومی هست و الاً روزه خصوصی؛ افراد خانواده جمع شوند و یک ذاکری بیاید و ذکر مصیبتی انجام بدهد، خصوص ذکر مصیبت.

و خودشان هم در منزل این کار را انجام می دادند، حتی در مشهد که بودیم، البته این را خُب دوستان و رفقا اطلاعی نداشتند، هر از چند گاهی در همان منزل اندرونی فرض کنید که شخصی به اصطلاح یک مداحی، کسی می آمد و همین ذکر مصیبت را غالباً شب های جمعه بود و بعد خودشان این را به صورت مستمر هر هفته شب های جمعه قرار دادند، که یک عده کمی از رفقا مثلاً ده، بیست نفر می آمدند و به ما هم می گفتند که یک اطعام آب گوشتی و یا چیز خیلی ساده ای آماده می کردیم و واقعاً خُب خیلی عجیب بود، مشخص بود که وضعیت و حال و هوا خُب خیلی فرق می کند، مسئله تفاوت دارد.

یا اینکه مرحوم قاضی در وصیتنامه اشان توصیه کردند که هر ماه حداقل یک مرتبه در منزل توسل به سیدالشهداء باشد، ما حتی در ارتباط با مرحوم آقای حداد این مسئله را مشاهده می کردیم که بعضی از افراد که می آمدند و اهل ذکر و ذکر مصیبت بودند، آنجا شروع می کردند یک مصیبتی خواندن، به خصوص در ایام محرّم که این مسئله پررنگ تر بود.»

مرحوم قاضی رضوان الله علیه می فرمود:

من در وجب به وجب صحن حضرت سیدالشهداء علیه السلام شب ها را تا به صبح بیتوته کرده ام.^۱
و هم از ایشان منقول است که:

۱. رجوع شود به *مطلع انوار*، ج ۲، ص ۶۲.

توسّل به سیدالشهداء علیه السلام جهت فتح باب سالکین إلى الله و کشف حجب تأثیری عجیب دارد و بدون توسّل به سیدالشهداء علیه السلام فتح باب نمی‌شود.^۱

خود بنده از مرحوم آقا رضوان‌الله‌علیه شنیدم که از آقای حدّاد ایشان نقل می‌کردند:

فتح بابی که برای بزرگان و اولیاء خدا پیش آمده، در طول این زمان، تمام اینها در نهایت توسط سیدالشهداء بوده است!^۲

احتیاج همگان حتی انبیاء و مرسلین به شفاعت کبرای سیدالشهداء علیه السلام

«وقتی که حضرت می‌خواستند از مدینه خارج شوند، یقین پیدا کردند که باید بروند؛ لذا در جواب برادرشان محمد بن حنفیه فرمودند: رسول خدا را در خواب دیدم که به من فرمود: «اُخْرِجْ إِلَى الْعِرَاقِ فَإِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا.»^۳ در اینجا محمد بن حنفیه پرسید: چرا ذراری و زن و فرزند خود را می‌بری؛ حضرت فرمودند: «و قد شاء الله أن يراهنَّ سبأيا.»^۴ بنابراین، مشیت و تقدیر خداوند بر این

۱. رجوع شود به لبّ اللباب، ص ۱۵۰.

۲. جلسات پرشش و پاسخ، طهران، جلسه ۴۰ (۵ محرم ۱۴۳۶).

۳. اللهوف، ص ۶۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

۴. اللهوف على قتلى الطفوف، ص ۶۴: «... فَقَالَ: أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ! اُخْرِجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا. فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ! فَمَا مَعْنَى حَمْلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءَ مَعَكَ وَ أَنْتَ تَخْرُجُ عَلَى مِثْلِ هَذِهِ الْحَالِ؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُ: قَدْ قَالَ لِي: إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا.»

تعلق گرفته است که برای رسیدن به مرتبه شفاعت کبری^۱ باید این دو امر (کشته شدن سیدالشهداء و اسارت اهل بیت آن حضرت) اتفاق بیفتد.

شفاعت کبری، ثمره تسلیم سیدالشهداء

«شفاعت کبری، فقط شفاعت گناهکاران نیست، بلکه شامل شفاعت همه انبیاء و مرسلین است؛ انبیاء گرچه گناه نکرده‌اند، ولی در رسیدن به مرتبه کمالشان، به شفاعت سیدالشهداء نیاز دارند. اولیاء گرچه گناه نکرده‌اند، ولی برای رسیدن به مقام ذات به شفاعت سیدالشهداء نیاز دارند؛ این شفاعت، شفاعت کبری است.

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۸۸: «اینان غافلند از اینکه سیدالشهداء قبل از جریان عاشوراء و واقعه کربلاء خود یک امام معصوم بود، و امام در هر حال و هر جا امام است، خواه قیام کند و خواه سکوت، خواه در مرثی و منظر تجلی کند و خواه در خانه بنشیند و عزلت اختیار نماید؛ او در همه حال امام است و مقتدی و اسوه.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: الحسَنُ و الحُسینُ إمامانِ قَاما أَوْ قَعدا^(۱) و این حدیث به همه ائمه علیهم السلام سریان دارد و از این جهت حتی به اندازه سر سوزنی بین سیدالشهداء و امام هادی و یا امام عسکری و یا امام باقر علیهم السلام فرقی نیست. بلی آنچه فرق است مسئله‌ای است که به واسطه مصائب روز عاشوراء و تحمل آن و تبعات آن برای خود آن حضرت رخ داده‌است و درجات و مقامات خاصه‌ای جدای از مسئله امامت برای آن حضرت به وجود آمده است، چنانچه خود آن حضرت به نقل از کلام جدش رسول خدا می‌فرماید:

وَ إِنَّ لَكَ فِي الْجَنانِ لَدَرَجاتٍ لَنْ تَنالَها إِلَّا بِالشَّهادَةِ^(۲) «برای تو در بهشت جایگاهی است که فقط با تحمل شهادت و این مصائب به آن خواهی رسید.»

و این مرتبه ربطی به امامت و ولایت ندارد؛ این مرتبه با سعه وجودی و سیر در عوالم اسماء و صفات لایتنهای پروردگار مرتبط است که از آن به حیثیت عالم بقاء تعبیر می‌شود.

(۱) علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۱۱؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۵۶؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۹۳.

(۲) بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.

در آنجا بعضی هستند که گناهکاران را شفاعت می‌کنند، اما شفاعت کبرای سیدالشهداء چیز دیگری است که همه به آن نیاز دارند: حرکت عالم وجود از ابتدای خلقت تا وقتی که خدا خدایی می‌کند، به شفاعت سیدالشهداء است؛ نمازی که ما می‌خوانیم، به شفاعت سیدالشهداء است؛ آمدن شما در اینجا و صحبت کردن بنده، هر دو به شفاعت سیدالشهداء علیه السلام است، و الا شما اینجا نبودید و من هم نمی‌توانستم یک کلام بگویم؛ تو خود بخوان حدیث مفصل از این مجمل!

اگر همان‌طور که برای بسیاری از افراد پرده برداشته شده است، پرده کنار برود، آن وقت انسان متوجه می‌شود که در موقع نماز چه کسی او را از پشت سر راه می‌اندازد؛^۱ این قضایا بسیار دقیق است. همان‌طور که در جلسات گذشته عرض شد، بنده چیزهایی از بزرگان اولیاء خدا شنیده‌ام که اصلاً قابل برای گفتن نیست؛ مگر اینکه ان شاء الله خداوند ما را به این مرتبه برساند تا بتوانیم شمه‌ای از آنچه را که آنها هستند، ادراک کنیم.

شفاعت کبری با از دست دادن علی اصغر، علی اکبر و ابوالفضل العباس علیهم السلام به دست می‌آید؛ کسانی که یک موی آنها تا قیام قیامت نخواهد آمد.

مسائل روز عاشوراء، مسائل عجیب و بالایی است که همه براساس حساب و کتاب است. تمام تعلقات نفس باید از دست برود؛ فلذا به حضرت نشان می‌دهند که زن و فرزندش از ظهر روز یازدهم در چه وضعیتی قرار خواهند گرفت؛ چگونه به اسارت می‌روند و مردم آنها را با چشم خود در کوچه و بازار و مجلس ابن‌زیاد و مجلس یزید خواهند دید و حتی از آنها در مجلس یزید خواستگاری

۱. جهت اطلاع بیشتر بر این مطلب رجوع شود به عبارت مرحوم حدّاد که فرمودند: رفقای ما الحمد لله همه اهل تهجد و تعبند، ولی ما ریش جنبانیم؛ ما ریش خود را می‌جنبانیم. و تفسیر مسئله ریش جنبانیدن در مثنوی معنوی، دفتر ششم: حکایت شب‌زدان که سلطان محمود شب در میان ایشان افتاد که من یکی‌ام از شما و بر احوال ایشان مطلع شدن... الی آخره.

خواهد شد.^۱ قضیه اسارت حضرت زینب سلام‌الله‌علیها کم از روز عاشوراء نبود؛ روز عاشوراء یک صبح تا عصر بود و تمام شد، ولی مصائب کربلا تازه از روز یازدهم شروع شد و هر روز برای حضرت سجاد علیه السّلام یک عاشوراء گذشت. تمام این قضایا را به امام حسین نشان می‌دهند و می‌گویند: اگر شفاعت کبری می‌خواهی، اسارت و همه این مصائب را باید قبول کنی!^۲

«این مرارت‌ها، این مصیبت‌ها، این بلاها، این جنایت‌ها این فاجعه‌هایی که نظیرش اتفاق نیفتاده اینها برای سیدالشهدا چه کرد و او را به کجا رساند؟ به مقام شفاعت کبری رساند به مقامی رساند که اوّلین از خلقت خدا تا آخرین از خلقت خدا که در ابدیت است همه سر سفره و ریزه خوار سفره امام حسین هستند، آدم سر سفره است، ابراهیم سر سفره، موسی سرسفره است و اولیاء، عرفا، بزرگان، ملائکه، جن و انس هر خلقتی که خدا کرده و خواهد کرد در بی نهایت ازلی و در بی نهایت ابدی و سرمدی در سر سفره امام حسین هستند این را اگر کسی درک نکند، اگر کسی بفهمد، چه حالی پیدا می‌کند؟ دیگر می‌تواند در پوستش بگنجد می‌تواند؟ دیگر می‌تواند اصلاً روی پای خودش قرار داشته باشد؟!^۳»

پاسخ به سؤال دوّم: معنای حقیقی حرارت قلب مومن برای شهادت امام

حسین علیه السّلام

برای پاسخ به سؤال دوّم و دست‌یابی به معنای حرارت قلب مؤمن که در روایت پیغمبر آمده است، لازم است که مطلبی را به‌عنوان مقدمه اشاره کنیم:

۱. وقعة الطفّ، ص ۲۷۲.

۲. سیره صالحان، در حجیت افعال و گفتار اولیاء الهی، ص ۴۴۷.

۳. مبانی سیر و سلوک الی الله، جلسه ۲۳.

مقدمه پاسخ به سؤال دوّم: وضع الفاظ برای معانی عامّه

یکی از مبانی حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه در باب بلاغت و وضع الفاظ مسئله وضع الفاظ برای معانی عامّه می باشد. مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در تفسیر آیه نور در توضیح این مبنا می فرماید:

«الفاظ برای معانی عامّه وضع می شوند نه برای معنی خاصّ^۱. در هر لغتی، فارسی، عربی، انگلیسی، شرقی، غربی، هر لفظی را که وضع می کنند، آن کسی که این لفظ را برای یک معنایی وضع می کند، آن معنای عامّ را در نظر می آورد، و این لفظ را برای آن قرار می دهد.

من باب مثال: چراغ را در زبان فارسی وضع کرده اند برای چراغ. آن وقتی که لفظ چراغ را استعمال می کردند، چراغ عبارت بود از یک فتیله ای که آن را داخل ظرفی از روغن (روغن چراغ) می گذاشتند، و بعد با سنگ چخماق آن فتیله را روشن می کردند، و این فتیله می سوخت. به این می گفتند چراغ. و در آن وقتی که به این می گفتند چراغ، اصلاً صحبت از چراغ نفتی نبود. چراغ نفتی و فتیله و لوله، اینها هم هنوز نبود. بعد از این که چراغ نفتی را انتخاب کردند و اختراع کردند، و بعد داخل یک مخزنی [نفت] ریختند و بالای آن فتیله گذاشتند، و روی آن هم یک حبابی از شیشه گذاشتند، و او را هم روشن کردند، به این باز هم گفتند چه؟ چراغ؛ نه اینکه یک معنی دیگری را ملاحظه کردند و لفظ چراغ را برای او وضع کردند. نه! همان لفظ چراغی را که سابقاً وضع کرده بودند، همان را الآن روی این چراغ استعمال می کنند، و در ذهنشان هیچ تغییری نیست. می بینند که همین معنی چراغی که سابقاً بوده، الآن هم به این شکل، این هم چراغ است. باید به او گفت چراغ. و

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب، مراجعه شود به *الله شناسی*، ج ۱، ص ۴۷؛ *امام شناسی*، ج ۵، ص ۱۷۰؛ *معاد شناسی*، ج ۸، ص ۴۵.

بعد که چراغ گازی پیدا شد، به آن چراغ گازی هم گفتند چراغ. به چراغ‌های توری هم گفتند چراغ. به چراغ‌های الکتریکی هم که بعد پیدا شد، گفتند چراغ. آقا چراغ را روشن کن! آقا کلید را بزن!

خب! اینکه مثلاً استوانه نورانی که فعلاً شما ملاحظه می‌کنید، این چه مناسبتی دارد با آن چراغی که سابقاً از روغن چراغ و فتیله بود و با سنگ چخماق روشن می‌کردند؟! این برق است، حرکت الکترون است در شیارهای سیم. و دو قطب می‌خواهد، از یک قطب به قطب دیگر عبور کند. به واسطه شدت حرکت و سرعت و نداشتن محلّ وافی برای عبور، مقداری از اینها بیرون می‌ریزد، تبدیل به نور می‌شود؛ پس شما چرا به این می‌گویید چراغ؟! و اگر از این به بعد هم مثلاً یک چراغ دیگری ساخته شود، مثلاً فرض کنید که: اختراعی بشود و بدون وسیله، شما کلید را بزنید فضا روشن بشود، باز هم می‌گوییم: چراغ روشن می‌شود.

در تمام این مراحل، این چراغ را که می‌بینید با آن چراغ فرق می‌کند. چراغ اوّل چراغ فتیله‌ای بود با روغن چراغ، بعد چراغ نفتی شد، بعد گازی و توری و برقی شد، همه را می‌گوییم چراغ. و الآن که ما به چراغ الکتریکی چراغ می‌گوییم به همان استعمالی است که سابقاً به چراغ فتیله و روغن چراغ می‌گفتند. نمی‌آییم یک لفظ چراغ دیگری وضع کنیم برای یک معنا؛ می‌گوییم: لفظ همان است، حالا یک شکل دیگر پیدا کرده. این شد لفظ عام.^۱

عالی‌ترین مصداق «حرارة فی قلوب المؤمنین»، ربط با مبدأ و ولایت

حال که این مسئله روشن گردید، باید توجه داشت که منظور از حرارت فقط مسئله گریه و زاری نمی‌باشد اگر چه آن به‌عنوان مصداقی از مصادیق حرارت به

۱. تفسیر آیه نور، ص ۳۳.

شمار می‌آید، ولی اولیاء الهی حرارت ربط با مبدأ و ولایت را عالی‌ترین مصداق حقیقت حرارت حسینی در قلب مومنین، می‌دانستند؛ لذا حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه می‌فرمودند:

«آن حرارت یعنی ربط؛ ربط با ولایت، ربط با مبدأ و ربط با منشأ، که آن در گرفتاری‌ها، در تشکیکات، در موارد مبهم، در سؤالها، در بر سر دوراهی‌ها و سه راهی‌ها و امثال ذلک، آن ربط می‌آید و آن جرعه را می‌زند و فوراً نشان می‌دهد: اینجا برو! اینجا نرو! اینجا بشین! اینجا بایست! اینجا حرکت کن! اینجا توقف کن!

آن حرارتی که در دل مؤمنین هست و هیچ وقت از بین نمی‌رود همان است که تمام زندگی آنها را در کنترل می‌گیرد: اینجا چه کار بکن، آنجا چه کار بکن، نه اینکه فقط روزهای محرم بنشینی و سینه بزنی! نه، خُب این یک ظهور و یک مظهر حرارت است، یک بُعدش است! خُب همه ایام ما که محرم نیست، ما دو ماه محرم و صفر داریم، ده ماه دیگر چه؟ آیا ده ماه دیگر، از امام حسین علیه السلام خبری نیست؟! یا نه، ده ماه دیگر هم آن حرارت است.»^۱

ربط با امام علیه السلام، باعث نجات از مرگ جاهلی

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در کتاب گران قدر / امام شناسی در توضیح روایت «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» می‌فرمودند:

«اگر شخصی در ملت اسلام کارهایش طبق سلیقه و خواهش‌های خود باشد

۱. جلسات پرسش و پاسخ، طهران، جلسه ۴۰ (۵ محرم ۱۴۳۶).

۲. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۵۱: «کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد به مردن مردمان جاهلی از دنیا رفته است.»

و از تبعیت امام زنده سرپیچی کند، چه تفاوتی دارد با مردم اهل جاهلیت؟ آنها خودسر و خودرأی بودند این نیز خودسر و خودرأی است، آن به شکلی خاص و این نیز به صورت و شکلی مخصوص. اگر ربط واقعی با امام نباشد چه تفاوت بین آن صورت و این صورت؟ چون حقیقت عدم ربط، که ظلمت هوا و میل نفسانی است در هر دو جا یکی است. کمال و علوی که مسلمانان پیدا نمودند در اثر ربط با پیامبر بود، اگر پس از پیامبر این رابط، که به صورت ربط با امام است، از بین برود همان حقیقت جاهلیت است که بدین صورت جلوه کرده است، لذا شخص بدون امام در زندگی و مرگ، زندگی و مرگ مردمان جاهل را دارا خواهد بود. امام است که انسان را در اثر تعلیم و تربیت خارجی و در اثر اشراقات انوار ملکوتی باطنی زنده می‌کند و دل تاریک را با مبدأ نور و روشنائی ربط می‌دهد و سیراب می‌کند.

از کتاب کنز الفوائد کراچکی روایت شده است با اسناد متصل خود از سلمة

بن عطاء از حضرت صادق علیه السلام قال:

خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ عَلَىٰ أَصْحَابِهِ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ جَلَّ
وَعَزَّ وَ الصَّلَاةُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ
اللَّهِ وَ اللَّهِ - مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَعْتَبُوا
بِعِبَادَتِهِ عَنِ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ.

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبِیْ أَنْتَ وَ أُمِّي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ:

مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ!

«حضرت فرمودند: روزی حضرت سیدالشهداء علیه السلام خارج شده بر اصحاب خود و خطبه مختصری فرمودند، و پس از حمد خداوند جلّ بر عزّ و درود بر محمد رسول خدا فرمودند: ای مردم سوگند به خدا که

پروردگار، بندگان خود را نیافریده است مگر برای آنکه او را بشناسند پس در وقتی که او را شناختند او را می‌پرستند و به عبادت او برمی‌خیزند، و زمانی که او را پرستش نمودند بی‌نیاز می‌شوند با عبادت او، از پرستش و عبادت هر کسی غیر از خدا. مردی گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای فرزند رسول خدا، معرفت خدا چیست؟ حضرت فرمود: معرفت و شناسائی اهل هر زمانی امامشان را که واجب است در آن زمان از او اطاعت کنند.»

حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه در این باره می‌فرمودند:

«یک روز مرحوم آقا رضوان الله علیه به بنده فرمودند:

فلانی می‌دانی من چرا این هجده جلد امام‌شناسی را نوشتم؟ من این را نوشتم و دیدم که جای امام در میان مردم خالی است، مردم از امام چیزی نمی‌دانند، مردم از ائمه چیزی نمی‌دانند، مردم از وظیفه امام اطلاع ندارند، مردم از آن مسئولیت امام خبر ندارند، مردم از این جایگاه واقعی خبر ندارند!

شما جایگاه امام را از این تشیع بگیرید، خُب می‌شویم مثل بقیه. جایگاه امام چیست؟ جایگاه امام حقیقت اتصال به پروردگار است، حقیقت ربط انسان به خداست، این نمازی که الآن شما دارید می‌خوانید در این نماز که توجه دارید، خطورات را از خودتان حذف کردید، توجه به پروردگار دارید، خدا را دارید یاد می‌کنید، این حالی که الآن برای شما در نماز به وجود آمده است و برای تک‌تک افراد، می‌دانید دست کیست؟ دست امام‌زمان است، یعنی نفس ارتباط ما با پروردگار توسط امام است، بدون امام ما ارتباط نداریم، ما یک شمری هستیم مانند آن شمر، ما یک یزیدی هستیم مانند آن یزید، این اتصال قطع شود ما مثل همین ظالم‌های تاریخ می‌شویم، این اتصال برقرار شود ما آن واقعی می‌شویم که مورد

رضای خداست می‌گوید: هان! این درست است، این را من می‌خواهم.»^۱

سرانجام قطع شدن ربط حبیب جمار با ولایت، پرچمداری در سپاه عبیدالله

بن زیاد

«شیخ مفید می‌گوید: و از قبیل اخبار به غیب امیرالمؤمنین علیه السلام است آنچه را که حسن بن محبوب از ثابت ثمالی، از ابو اسحاق سبیبی از سُوید بن غفلة روایت کرده است که:

مردی به حضور امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، من از وادی القری عبور می‌کردم دیدم که خالد بن عرفطه در آنجا مرده است.^۲ تو برای او طلب رحمت و استغفار کن. حضرت فرمود: **تحقیقاً**

۱. متن متفرقات (جلسات سخنرانی شهرستانها)، ص ۶۹۰، قم، عید نیمه شعبان ۱۴۳۵.

۲. ابن حجر عسقلانی شافعی در کتاب *الاصابة*، ج ۱، ص ۴۰۹ ترجمه خالد بن عرفطه را ذکر کرده است و گفته است: عرفطه با ضمه عین مهمله و فاء و در میان آنها راء ساکنه مهمله است. و عمرو بن شبة در اخبار مکه گوید: «خالد بن عرفطه در زمان صغر سن به مکه آمد و حلیف بنی زهره شد ... سعد بن ابی وقاص در روز قادسیه او را متولّی امر قتال نمود. و خالد در فتوح عراق با سعد بن ابی وقاص بود و عمر در نامه‌ای به سعد نوشت و به او امر کرد که خالد را امیر لشکر کند و سعد او را به جای خود در کوفه خلیفه نمود. و چون مردم با معاویه بیعت کردند و معاویه به کوفه آمد، عبد الله بن ابی الحوساء بر معاویه خروج کرد در نخيله و معاویه همین خالد بن عرفطه را برای جنگ با او اعزام داشت و خالد با وی جنگ کرد تا او را کشت. خالد تا سنه ۶۰ و یا ۶۱ زنده بود و ابن معلّم معروف به شیخ مفید رافضی در مناقب علی از طریق ثابت ثمالی از ابواسحق از سُوید بن غفله روایت کرده است که مردی به نزد علی آمد و گفت: من از وادی القری آمده‌ام و دیدم که خالد بن عرفطه در آنجا مرده است، تو برای او استغفار کن. علی گفت: نمرده است.»

در اینجا ابن حجر تمام قضیه خالد بن عرفطه و حبیب بن جمار را که ما از *ارشاد* شیخ مفید نقل کردیم، با همان عبارت نقل می‌کند. (تعلیقه)

او نمرده است و نمی‌میرد تا آنکه رئیس لشکر ضلالت گردد و آن لشکر را بیاورد، و صاحب لواء و پرچمدار آن لشکر حبیب بن جمار^۱ است.

مردی از پای منبر برخاست، و گفت: ای امیرالمؤمنین من از شیعیان تو هستم و من از محبّان و دوستان تو هستم. حضرت فرمود: وَمَنْ أَنْتَ؟ «تو کیستی؟» گفت: أَنَا حَبِيبُ بِنِ جَمَّارٍ «حبیب بن جمار من هستم». حضرت فرمود: إِيَّاكَ أَنْ تُحْمِلَهَا، وَ لَتَحْمِلَنَّهَا فَتَدْخُلَ بِهَا مِنْ هَذَا الْبَابِ، وَ أَوْ مَا بِيَدِهِ إِلَى بَابِ الْفَيْلِ «مبادا تو پرچم ضلالت را حمل کنی، و البته تو خواهی حمل کرد. و آن پرچم را از این در داخل می‌کنی، و حضرت در مسجد کوفه با دست راست اشاره نمودند به باب الفیل (باب فیل یکی از درهای مسجد کوفه است)».

چون امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسیدند و امام حسن علیه السلام هم بعد از او شهید شدند و حضرت امام حسین علیه السلام ظهور نموده و آن قضایا واقع شد، ابن زیاد، عمر بن سعد را برای جنگ با حسین علیه السلام فرستاد و خالد بن عرفطه در مقدمه لشکر ابن سعد بود، و حبیب بن جمار صاحب رایت و پرچمدار لشکر بود. حبیب بن

۱. ما در هیچ‌یک از معاجم رجال شخصی را به نام حبیب بن جمار که پدرش جمار با جیم معجمه باشد نیافتیم. در اصابه که شرح حال و ترجمه خالد بن عرفطه را ذکر کرده است او را حبیب بن حمار با حاء مهمله از شیخ مفید نقل کرده است ولی در همین کتاب الاصابه، ج ۱، ص ۳۰۵ آن را با حبیب بن حمّاد اُسدی با حاء و دال مشدّد ضبط کرده است و گفته است: از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و در سفرهای حضرت با رسول خدا حضور داشته است و روایتی را هم از رسول خدا نقل می‌کند. و از آنجا که صاحب اصابه می‌گوید: و از برای او داستانی است که در ترجمه حال خالد بن عرفطه می‌آید، معلوم می‌شود که آن پرچمدار خالد همین حبیب بن حمّاد بوده است. (تعلیقه)

جمار لوای جنگ را آورد تا از باب الفیل داخل مسجد کرد.^۱

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه پس از نقل این روایت می‌فرماید: «و از اینجا در می‌یابیم آنچه را که در سیر و تواریخ و احادیث وارد است که قاتلین سید الشهداء علیه السلام از شیعیان کوفی امیرالمؤمنین علیه السلام بوده‌اند همچون حجار بن أبحر و شبت بن ربیع و محمد بن أشعث و غیرهم که هر کدام سر کرده و فرمانده چهار هزار نفر بودند و با آن سپاه که مجموعاً سی هزار نفر بوده است برای جنگ با آن حضرت، به خاطر حطام دنیا و جوایز یزید و ابن زیاد و ریاست موقت شهر و بلده‌ای و امثالها خود را بسیج نموده و خون آن بضعه مصطفی را در این بیابان، مظلومانه فقط در مقابل ندای حق و توحید و عدالت ریختند، و این زینت‌های فریبنده دنیا، چنان چشم و گوش و دل ایشان را کور و کر نمود که تمام خطبه‌ها و اخبار به غیب‌ها و مجاهدات آن امام متّقین و سرور اولین و آخرین امیرالمؤمنین علیه السلام را به خاک نسیان سپردند. آری، حُبُّ الشَّيْءِ يُعْمِي وَيُصِمُّ: کسی که محبت به چیزی دارد، چشم او از دیدن غیر آن و گوش او از شنیدن غیر آن کور و کر می‌شود و دیگر جز مطلوب و منظور خود چیزی را ادراک نمی‌کند و روی قلب و دیده بصیرت خود را به دست خود، پرده می‌افکند و خود را در درون تیره و تاریک آن بیغوله شیطان و محبس جن و هوای نفس اماره زندانی می‌کند.

حبیب بن جمار شاید در آن وقتی که در نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد، راست می‌گفت و از شیعیان او بود و در وجدان و احساس مرکز عاطفه و کانون ادراک و تعقل خود نمی‌یافت روزی را که پرچم یزید و عمر بن سعد را بر دوش بکشد. ولی چنان پروردگار حکیم مردم را در بوته آزمایش می‌نهد، تا بواطن ظهور کند و ادراکات مخفی و پنهان درون سویدای دل که بر خود انسان هم چه بسا

۱. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۱۳۱.

پنهان است ظاهر گردد، بهشتی به بهشت و جهنمی به سوی جهنم روانه شود. براء بن عازب یکی از اصحاب رسول خداست و از حامیان و طرفداران امیرالمؤمنین علیه السلام و هنگام شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام هم زنده بود ولی کمک نکرد و او را یاری ننمود و تا آخر عمر حسرت می خورد ولی حسرت چه سودی دارد؟ در موقع و محل خود مؤمن باید بصیر باشد و فرصت را از دست ندهد.

شیخ مفید و ابن شهر آشوب از اسمعیل بن صبیح، از یحیی بن مسافر عابدی، از اسمعیل بن زیاد روایت کرده اند که: علی علیه السلام روزی به براء بن عازب گفت: یا براء، یقتل ابنی الحسین و انت حی لا تنصره؛ «ای براء، پسر حسین کشته می شود و تو با آنکه زنده هستی او را نصرت نمی نمائی».

چون حسین علیه السلام کشته شد، براء بن عازب می گفت: سوگند به خدا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب راست گفت. حسین کشته شد و من او را یاری نمودم. و به دنبال این، اظهار ندامت و حسرت می کرد.^۱ بنا بر آنچه گذشت روشن شد که مقصود از این حرارت حسینی در قلب مؤمن عبارتست از اینکه انسان مأمّن پیوسته در حال ربط با قافله سیدالشهداء علیه السلام است.

و اگر خدای ناکرده این ربط قطع گردد، هلاکت انسان قطعی خواهد بود؛ از این رو حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله می فرمودند:

«اگر یک عده عمل نمی کنند خب راه خدا که دیگر بسته نشده است، این قافله حرکت می کند، هر کسی به دنبال این قافله افتاد، رفته است و هر

۱. ارشاد، ص ۱۸۳، و مناقب، ج ۱، ص ۴۲۷ و در بحار الأنوار، ج ۹، ص ۵۸۵ از مناقب روایت کرده است.

۲. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۱۳۴.

کسی نیفتاد گرفتار غول بیابان شود و به بیراهه می‌رود و به ضلالت می‌رود و جاهای دیگر سُرّاق و قُطّاع طریق انسان را می‌گیرند و از بین می‌برند.^۱

هر که گریزد ز خراجات شاه بارکش غول بیابان شود
و چقدر زیبا ملای رومی در این معنی سرورده است که:
با من صنما دل یک دله کن گر سر نهنم آنگه گله کن
مجنون شده‌ام از بهر خدا زان زلف خوشت یک سلسله کن
سی پاره به کف در چله شدی سی پاره منم ترک چله کن
مجهول مرو با غول مرو زنه‌ار سفر با قافله کن
ای مطرب دل زان نغمه خوش این مغز مرا پر مشغله کن
ای زهره و مه زان شعله‌رو دو چشم مرا دو مشعله کن
ای موسی جان شبان شده‌ای بر طور برو ترک گله کن
نعلین ز دو پای بیرون کن و رو در دست طوی پا آبله کن
تکیه گه تو حق شد نه عصا انداز عصا و آن را یله کن
فرعون هوا چون شد حیوان در گردن او رو زنگله کن^۲

خطر انقطاع ربط با ولایت به واسطه ظاهرگرایی و مترالیسم دینی

یکی از عوامل پدید آمدن جنایت کربلاء و حرکت مردم برای جنگ با امام حسین علیه السلام همین مسئله ظاهرگرایی و تأثیر موقعیت‌های فریبنده بزرگان

۱. مبان‌ی سیر و سلوک الی الله، جلسه ۲۰.

۲. دیوان شمس تبریزی، غزل ۲۰۹۵.

کوفه بر مردم بود که در قالبی دینی، فتوا به قتل سیدالشهداء صادر شد و اکثریت عوام مردم برای تقرّب به سوی پروردگار در این جنگ حضور پیدا کردند به طوری که در روایات داریم: «یتقربون إلى الله بدمك؛ با ریختن خون تو خیال می کنند به خدا نزدیک شدند، خیال می کنند اسلام را نگه داشتند. خون پسر پیغمبر را می ریزند که اسلام را نگه دارند! پسر شش ماهه را می کشند و تکه تکه می کنند که اسلام را نگه دارند!»^۱

مسئله ای که حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه دائماً به آن هشدار می دادند، مسئله خطیر مترالیسم اسلامی بود. إن شاء الله، به زودی در این زمینه مقاله ای منتشر خواهد شد. ایشان در جلسات شرح حدیث عنوان بصری می فرمودند:

«در این تألیفی که در دست دارم اگر خداوند توفیق بدهد، - به نام سیمای عاشوراء^۲ - راجع به این قضیه بنده یک قدری توضیح داده ام، که چطور مترالیسم دینی و مترالیسم اسلامی می آید انسان را می گیرد و گمراه می کند، ظاهر را می بیند ولی باطن را نمی بیند عجباً! ابوحنیفه را از مفاخر اسلام می شمارد و مأمون و هارون را خلفاء عادل و مفید به حال اسلام معرفی می کند عجباً! خلیفه ای که باعث کشتن و شهادت امام معصوم می شود این می شود از مفاخر اسلام! چرا؟ چون مثلاً دو تا عدالت کرده! کجایش عدالت کرده؟ این که تمام و سراسر ظلم بوده، تمام قتل و غارت بوده، مگر در زمان مأمون و هارون تمام در بدری بنی هاشم و ذراری پیغمبر اتفاق نیفتاده؟ مگر در زمان این دو تا نبوده؟ آنوقت اینها را ما از یزید برتر و بالاتر

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۳۶.

۲. متأسفانه تنها حدود پنجاه صفحه به عنوان مقدمه کتاب به رشته تحریر درآمد و حضرت آقا رضوان الله علیه قبل از اتمام کتاب، از دار فانی دنیا رحلت و به سرای باقی و جوار قرب حضرت حق جلّ و علا شتافتند؛ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ رَحْمَةً وَاسِعَةً.

می‌شماریم!! اینها صد درجه از یزید بدتر بودند، یزید یک الاغی بود که آمد به حرف پدرش معاویه هم گوش نداد؛ چون معاویه موقع رفتن و به درک واصل شدن او را نصیحت کرد و گفت:

اگر می‌خواهی ملک و سلطنت تو باقی بماند با حسین بن علی کاری نداشته باشد! به عبدالله بن عمر کاری نداشته باش! او هم کاری به کارت ندارد، گوشه گیر است؛ ولی عبدالله بن زبیر را در هر سوراخی بود بگیر و او را قطعه قطعه کن!

ولی یزید به حرف پدرش گوش نداد؛ یک جوان لاابالی و بی‌بندوبار و اهل لهو و لعب و فسق و فجور و از این حرف‌ها بود.

اما مامون هزار درجه بدتر از یزید بود. آن یک آدم سیّاس، اهل کلک، حقّه‌باز، نمره یک، کاردان و هم‌چنین هارون پدرش از آن جنایتکاران نمره یک تاریخ بودند که اینها آمدند و در قبال ائمه ایستادند و توانستند با کلک، با مکر، با حیله و با جذب افراد در مقابل امام قد علم کنند.

موسی بن جعفر را چه کسی هشت سال در زندان گذاشت و بعد با آن وضع حضرت را به شهادت رساند؟ حالا اینها می‌شوند از افتخارات اسلام؟ چون حالا یک‌جا مسجدی ساخته! یک‌جا یک کاری کرده!

این ظاهربینی است، این ظاهر نگری است و از آن واقع و از آن حقیقت غافل شدن است. این مسئله است که درد بی‌درمان ماست، این آن قضیه‌ای است که بسیاری از افراد را در عین علمیت و در عین فضل و در عین دانشی که دارند به به کام هلاکت می‌گیرد. به آن واقع و حقیقت نگاه نمی‌کند که حقیقت همه اینها باید بر محوریت ولایت و اتصال به امام علیه السّلام باشد و الا فایده‌ای ندارد.

آن طناب اگر قطع بشود، همین که پایش را از سجاده در محراب بیرون می‌گذارد، بر زین سوار می‌شود و به جنگ پسر پیغمبر می‌آید!

نماز می خوانده است، بخواند! این نماز چقدر در قلب نفوذ کرده است؟ آن نفوذش مال ولایت است که ندارد! آن نفوذش مال اتصال است که ندارد!

مثل اینکه شما بخواهید یک آمپول پنی سیلین برای بیمار مصرف بکنید، ولی آب مقطر وارد بدن بکنید، آمپول را زده‌اید، آب مقطر را هم وارد بدن کرده‌اید، ولی اثری ندارد، این باید پنی سیلین داشته باشد، تا بتواند تأثیر کند. داروی اصلی را شما حذف کرده‌ای، ظاهر سرنگ را دارد، مایع در آن هست، سفید هم هست، ولی سفید بودن مایع کار انجام نمی‌دهد، تا وقتی که آنتی‌بیوتیک نباشد تا وقتی که آن ماده دارویی نباشد ... و الا فرض کنید به جای یکی، ده تا آمپول بگذاریم چه فایده‌ای دارد؟ فقط باد می‌کند، فایده‌ای ندارد. مسجد ساختن چه فایده‌ای دارد؟ نماز خواندن چه فایده‌ای دارد؟ صحبت کردن چه فایده‌ای دارد؟ مردم را جمع کردن چه فایده‌ای دارد؟ هی بر توده‌های مردم و سواد مردم اضافه کردن چه فایده‌ای دارد؟ - سواد منظور سیاهی و تراکم جمعیت است - تا وقتی که آن اتصال به ولایت نباشد، تا وقتی که آن اتصال به امامت نباشد، چه فایده‌ای دارد؟^۱

بیان ویژگی حالت ربط و عدم ربط با سیدالشهداء در قالب مثال

هم‌چنان که مطرح شد منظور از حرارت در روایت «ان لقتل الحسین حرارة فی قلوب المومنین لا تبرد أبدا (خل: لا تطفئ أبدا)»، حرارت ربط با سیدالشهداء است که این حرارت انسان را در مسیر رشد و کمال و به فعلیت رساندن استعدادها، حرکت می‌دهد و تا این ربط برقرار نباشد انسان بهره‌ای از ایمان نخواهد داشت، از این رو فرمود: «فی قلوب المؤمنین» و انسان بدون این ربط خاموش و تاریک و حقیقتاً مرده‌ای بیش نخواهد بود.

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۲۰۷.

حضرت آقا رضوان‌الله‌علیه این مسئله را در قالب مثال چنین بیان می‌فرمودند:

«این چراغ‌های روشنی که شما الآن دارید در اینجا می‌بینید، دارای دو موقعیت فعلی هستند، یکی موقعیت فعلیه مستند به غیر، دوم موقعیت فعلیه مستند به ذات.

... موقعیت فعلیه آن چه را که ما الآن داریم می‌بینیم چیست؟ یعنی همان موقعیت وجودیه و موقعیت تعیینیه و موقعیت خارجیه که همان وضعیت نورانی بودن و روشنی است، اگر شما کلید برق چراغ را خاموش کنید تاریک می‌شود. پس آن نور کو؟ کجا رفت؟ این روشنایی از خودش بود یا از جای دیگر؟! این که الان شما کلید را زدید و این چراغ خاموش شد... و تاریکی را احساس کردید، این چراغ الان سر جایش است، هیچ تکان هم نخورده است، یک میل هم از او کم نشده است؛ بنابراین چه تغییری در این جا به وجود آمد که به واسطه آن تغییر شما دو حقیقت مختلف را به وجدان خودتان و به رأی‌العین مشاهده کردید؟ آن موقعیت فعلیه تبدیل شد به یک موقعیت فعلیه دیگر، نه استعدادیه! - استعدادی به معنای انتظار - ... آن حقیقتی را که دارید مشاهده می‌کنید، آن نوری را که الان مشاهده کردید و بعد تبدیل به ظلمت شد، چه پدیده و حادثه‌ای این مسئله را به وجود آورد؟

کلید زدن شما؛ وقتی شما کلید را زدید، جریان متناوب برق قطع شد، این قطع شدن جریان باعث شد یک وضعیت جدیدی برای این لامپ پیدا بشود، این وضعیت جدید مال لامپ است، مال خودش است، خودش تاریک است، خودش نور ندارد، خودش گرما ندارد، خودش فایده‌ای ندارد... نه نور دارد، نه گرما دارد، نه انرژی دارد، نه فایده دارد، نه می‌توانید از آن استفاده بکنید؛ کتابی بخوانید، بنویسید، با هم صحبت کنید، همدیگر را ببینید، هیچ، هیچ، هیچ! ظلمت، نقص،

خلاً، فقدان نور، تمام این نقاط منفی و نقاط نقص همه را شما می‌آیید بر این لامپ بیچاره بدبخت بار می‌کنید،... تمام اینها بخاطر موقعیت فعلیه ذاتیه است؛ وضعیت و موقعیت و حالت فعلی خود آن شیء،... حالتی که الان آن حالت را دارد و در آن حالت اگر صد سال هم بماند! خود به خود خارج نمی‌شود، چیزی که به نظرت تاریک است، هزار سال هم بماند می‌گوید: من همینم! می‌خواهی بخواه نمی‌خواهی نخواه!

هی می‌گویی بابا این قدر پول دادم! خوب پول دادی باید برق را به من برسانی! وقتی برق را نرساندی من همینم، این حالت، حالت فعلیه می‌شود، حالت ذاتی، حقیقت ذاتیه که الان در این است و این حقیقت ذاتیه جهل است، تاریکی است، نقصان است، برودت است، سردی است و بی‌خاصیتی و بی‌فایده‌گی است.

یک مرتبه شما می‌آیید می‌گویید آقا جان به جای اینکه این قدر خودت را اذیت کنی، خودت را دعوا کنی، بلند شو بیا! دستت را بلند کن و این کلید را بزن! خواهی دید من به چه وضعیتی برمی‌گردم، نه اینکه من باشم؛ بلکه من را برمی‌گردانند.

می‌گوییم: بسیار خوب، کلید را می‌زنیم یک مرتبه می‌شود چراغی که تمام فضا را روشن می‌کند.

پس این روشنی از کجا آمد؟ از برق است، از آن ژنراتور است، از آن نیروگاه است، نیروگاه آبی، یا نیروگاه بخاری، از آن نیروگاه می‌آید، می‌گرداند، الکتریسته ایجاد می‌کند، آن برق به صورت قوی می‌آید تا به اینجا که می‌رسد می‌شود دویست و بیست ولت و الا اولش شش هزار ولت است، می‌آید هی ضعیف می‌شود، می‌آید به این جا که می‌رسد می‌شود دویست و بیست ولت، شما کلید را می‌زنید، چراغ روشن می‌شود، قطع می‌کنید خاموش می‌شود، دوباره می‌زنید روشن می‌شود.

به این نتیجه می‌رسیم که دو موقعیت و دو فعلیت برای این لامپ وجود

دارد:

موقعیت اول که موقعیت ذاتی است چیست؟ عبارت است از تاریکی، از جهل، از بی فایده‌گی، از بی خاصیتی، از بی حرارتی، همه بی، بی، بی، بی، بیار همین طور بگذارید؛

موقعیت دوّم نور است، بهاء است و صفا است و روشنی است و خاصیت و گرما و همه آن چه را که موجب برکت و موجب رشد و موجب برای نمو و خیرات است و فیوضات.

همین مسئله را بیابید در وجود خودمان پیاده کنیم... ما به خودمان کار داریم، وضعیت ما و موقعیت ما بدون عنایت پروردگار و بدون آن لطف و فیض از ناحیه پروردگار چطوری است؟ اگر یک ساعت لطف خدا و عنایت او از ما قطع بشود، ببینید ما یک شمر بن ذی‌الجوشن می‌شویم یا نمی‌شویم؟ یک ساعت! مگر تو انسان نبودی؟ هان! مگر تو عقل نداری؟ مگر مغز نداری؟ مگر شرف نداری؟ مگر حیا نداری؟ مگر انسانیت نداری؟ چطور شد این طور شدی؟ چی شده؟ چی شده که داری به جنگ با پسر رسول خدا می‌روی؟ تو که اسم خودت را انسان گذاشتی، هان!

- : ابن زیاد به من امر کرده است، حاکم به من امر کرده است من دارم

می‌روم!

حاکم امر کند، عقل تو کجا رفته؟! دین تو کجا رفته؟! احساس تو کجا رفته؟! انسانیت تو کجا رفته؟! چون ابن زیاد امر کرده تو باید اطاعت کنی؟! بلکه ابن زیاد امر کند خودت را از پشت بام بیانداز، آیا این کار را می‌کنی؟ اگر این کار را بکنی که دیوانه هستی، ولی نه بلکه می‌گویی: یا امیر من چه کردم؟ چه مخالفتی کردم؟!

هان! چه شد؟! چطور وقتی سر کشته شدن خودت شد، می‌گذاری فرار می‌کنی، در مقابل می‌ایستی و اگر قدرت داشتی شمشیر در می‌آوری به او حمله

می‌کنی، ولی برای کشتن پسر پیغمبر می‌گویی: المأمور معذور... پسر پیغمبر چه گناهی کرده است که رفتی در کربلا؟! چه گناهی کرده بود که مستحق کشتن و گرفتن جان شده بود، بچه‌اش چه گناهی کرده بود، برادرش چه گناهی کرده بود؟! اصحابش چه گناهی کرده بودند؟! زن و بچه‌اش چه گناهی کرده بودند که به آن روز انداختید؟! زنجیر بیار و ببند و دست و پای امام سجاد را بردارید ببندید، هان! چه گناهی کرده بودند؟

آیا عقل نداشتی؟! نه، در آن موقع عقل داشتی! وقتی علف می‌انداختند جلویت مثل الاغ علف نمی‌خوردی! می‌رفتی چلو کباب می‌خوردی، پس معلوم است که عقل داری! نه اینکه برداری علف بخوری! تشخیص می‌دادی، همان موقع می‌فهمیدی، همان موقع حق و باطل را می‌فهمیدی، این طور نبود که آن موقع بفهمی و پرده کنار برود، نه، آن موقع چوب نبودی، آهن نبودی، آدم بودی! ولی چه آدمی بودی؟ آدمی بودی که یک لحظه فیض خدا از تو قطع شد! قطع شد، به خاطر خودت، نه اینکه او، به خاطر کار خودت، هی آمد به تو نشان داد، علامت نشان داد تا اینکه بدانی راه کجاست؟ و چاه کجاست؟ هی چشمت را بست، هی توجیه کردی، هی زمینه را برای رسیدن به مرتبه بالاتر از جنایت آماده کردی، خودت آماده کردی، تخم مرغ دزد به کجا می‌رسد؟ کم کم شتر می‌دزدد، یواش یواش! آنی که شتر می‌دزدد از شکم مادر شتر دزد نبوده، نه، اول تخم مرغ دزد می‌شود! ناراحت است، بعد توجیهش می‌کنند، اشکال ندارد! فلان، این طرف و آن طرف، یک مرغ می‌دزدد، کم کم، کم کم می‌شود! به آن جا می‌رسد.

ما هم همین‌طور هستیم! هی خدا مطالب را می‌آید به ما می‌گوید:

﴿سُرِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾. ۱.

آیات خودمان را نشان می‌دهیم، مسائل خودمان را نشان می‌دهیم، آنچه را که در دنیا اتفاق می‌افتد می‌آییم به شما نشان بدهیم که کار دست ما است، مسبب‌الأسباب ما هستیم، رشته تمام اسباب به ما برمی‌گردد، راه‌ها همه به ما ختم می‌شود و ﴿فی انفسهم﴾ آیات خودمان را در خودتان نشان می‌دهیم، در یک فضائی می‌روید حالت روحانی پیدا می‌کنید، در یک فضای دیگر می‌روید حالت قبض پیدا می‌کنید، یک عمل خیر انجام می‌دهی بالا می‌روی! یک عمل خلاف انجام می‌دهی پایین می‌آیی! اینها مال چیست؟ به شما نشان می‌دهیم که آنچه را که خیر به شما می‌رسد از ما است، خودت را گول نزن، خودت را فریب نده و موقعیت خودت را اشتباه نکن، تو همان کسی هستی که عنایت ما به تو نرسد، تو دچار این همه خطا و این همه گناه و این همه جنایت می‌شوی! تو که سابق پایت نمی‌خواست روی مور بروی، الان می‌زنی و درو می‌کنی و انسان‌ها را روی زمین به هم می‌ریزی و از کشته پشته می‌سازی و هیچ باکت هم نمی‌شود، و همه را هم توجیه می‌کنی!

چرا خودت را گم کردی؟ چون ما را فراموش کردی! وضعیت ما را فراموش کردی! رسیدی به موقعیت ذاتی خودت، فعلیت ذاتی، آن فعلیت ذاتی چیست؟ جانی، غاصب، آدم کش، دزد، بی‌حیا، بی‌شرم، هر چه را که بگویی به آن موقعیت ذاتی انسان بدون توجه به آن طرف، بدون توجه به ولایت، آنها انجام می‌شود.

خیال نکنید این قضیه فقط مربوط به مسلمانها است! نه، آن مسیحی که دارد در موقعیت صلاح حرکت می‌کند آن متصل است. (برایتان توضیح دادم که:) چطور مسیحی‌ها به امیرالمؤمنین نزدیکند و ما دوریم، چطور یهود به ولایت نزدیک است و ما دوریم، چطور آن کسی که خبری از خدا ندارد، ولی دارد بر اساس فطرتش حرکت می‌کند، فردی که نمی‌تواند خلاف را بپذیرد، فردی که با آن موقعیت فعلی خودش حق را بفهمد، تشخیص می‌دهد و جلو می‌رود، آن به ولایت نزدیکتر است از آن شیعه امیرالمؤمنین.

عالمی که خود را دنباله رو می‌داند، ولی پا روی حق می‌گذارد، او را با سر در وسط جهنم، در قعر جهنم می‌برند و کنار بغل آن دو تا می‌گذارند؛ چون از روی عناد رفته این کار را انجام داده است ولی آن مسیحی و یهودی و آن کسی که از خدا خبر ندارد و با فطرتش حرکت کرده، آمده و جزو مستضعفین است، در روز قیامت امیرالمؤمنین می‌گوید: بیا کنار خودم! ما به باطن نگاه می‌کنیم، ما به ظاهر نگاه نمی‌کنیم.»

حضرت مولانا رضوان الله علیه می‌فرماید:

ما برون را ننگریم و قال را ما درون را بنگریم و حال را
و در جای دیگر می‌فرماید:

ظاهرش چون بوذر و سلمان بود باطنش کفر اُبی‌سفیان بود
ظاهرش چون گور کافر پر حُلل باطنش قهر خدای عزوجل^۱

«ولایت این است! غیر از این باشد ما ولایت را قبول نداریم! آن دیگر ولایت نیست، آن همین کارهایی است که در این دنیا دارد انجام می‌شود، امیرالمؤمنین که عدل محض است بخاطر این است که مسلمان و شیعه و سنی و یهود و نصرانی و مجوس برایش مطرح نیست، علی باطن صاف برایش معیار است و عمل صالح برایش معیار است! همین.

دروغ نگفتن برای او معیار است، صداقت برای او معیار است، گول نزدن

۱. دیوان شیخ بهائی، نان و حلوا:

ظاهرش چون گور کافر پُر حُلل وز درون، قهر خدا عزوجل
مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بخش ۲۰:
همچو گور کافر بیرون حُلل اندرون قهر خدا عزوجل

برای او معیار است، رک و راست بودن برای او معیار است، اینها آن معیارهایی است که معیار امیرالمؤمنین بوده و با آن معیارها رفیق و غیر رفیق را از هم جدا می‌کند! خب رفیق من چه کسی است؟ رفیق ما آن کسی است که اینها را دارد، نارفیق من آن کسانی هستند که اینها را ندارند، حالا بفرمایید.

- : یا علی، ما در دنیا مبلغ تو بودیم!

- : برو گمشو! برو من می‌دانم چه خبر بوده، برو همان جایی و با همان افرادی که آمدند در اول ارتحال پیغمبر در مقابل من ایستادند! برو! با همانها محشور خواهی شد، چرا؟ چون تو و آنها هر دو یک مسیر دارید، بفرمایید شما بیایید در این مسیر حرکت کنید.

این گندمکارها و زراعتکارها و کشاورزها وقتی که می‌خواهند گندم را از کاه جدا بکنند اینها سابق چه کار می‌کردند؟ الان هم هستند در دهات و این طرف و آن طرف، همه وقتی که آنها را خرمن می‌کنند می‌گذارند با یک وسیله‌ای که چند تا شانه و اینها دارد، در یک موقعیتی که یک مقداری باد می‌آید، می‌آیند اینها را هوا می‌کنند، اینها را که به هوا می‌کنند کاه یک طرف می‌رود، همان سمتی که باد است، آن که سنگین‌تر است، می‌ماند، می‌آید آن که سبکتر است می‌برد، آن که باد زورش به او می‌رسد می‌رود آن طرف، آن که باد زورش به او نمی‌رسد می‌آید دوباره برمی‌گردد این طرف سر جای خودش، اینقدر از این کارها می‌کنند تا اینکه گندم دیگر در یک موقعیت قرار می‌گیرد.

در روز قیامت همین است. امیرالمؤمنین می‌گوید: بیایید! چه کسی در این دنیا با معیارهای من بود؟ بیاید بغل من بایستد، مسلمانی بیا بایست! نصرانی هستی بیا بایست! یهودی هستی بیا بایست! خدا را قبول نداری بیا بایست! این می‌شود عدل علی، این می‌شود امیرالمؤمنین.

ای کسی که در این دنیا بودی، اما آمدی مردم را گول زدی، فریب دادی، اما

أمیرالمؤمنین را نمی‌توانید فریب بدهید! بلند شو برو آن طرف، برو در صف همان هایی که بعد از پیغمبر آمدند مقابل من ایستادند، برو آن جا، هر چی داد و بیداد هم بکنی فائده ای ندارد و به تو می‌گویند: برو پی کارت!

... آن کلام امام سجاد علیه السلام که حضرت فرمودند: وقتی من به خود نگاه می‌کنم، به فعلیت ذاتی برمی‌گردد، یعنی ذات من همین است، گناهکار است، رشوه می‌دهد، هر عمل خلافی انجام می‌دهد، این بر اساس موقعیت ذاتی خودم است، این موقعیت ذاتی را امام سجاد می‌فهمید، أمیرالمؤمنین می‌فهمید، سیدالشهداء می‌فهمید، پیغمبر می‌فهمید.

پیغمبر با آن دم و دستگاهش می‌گفت:

إِلَهِي وَإِلَهَ آبَائِي، لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا.^۱

این همان عبارت امام سجاد است، خدایا یک طرفه العین من را به خودم نگذار، مگر من رسول خدا انسان نیستم، مگر عقل ندارم، مگر وجدان ندارم؟! نه، از من رسول خدا، تو دست عنایتت را قطع کنی، یزید بن معاویه می‌شوم، عین یزید بن معاویه می‌شوم.

لذا پیغمبر بیش از همه به این واقعیت رسیده و تنش می‌لرزد، لذا أمیرالمؤمنین در مسجد کوفه زار می‌زند و می‌گوید: «إلهي أنا الفقير و انت الغني» تئاتر در نمی‌آورد، هنرپیشگی نمی‌کند، بازیکن نیست، أمیرالمؤمنین در مسجد کوفه بازی نمی‌کند، واقعیت را دارد می‌گوید، کسی که واقعیت را نگوید نمی‌تواند اشک از چشمش بیاید، این کار کار هنرپیشه‌ها است، آن چنان گریه می‌کنند که آدم به حالشان گریه می‌کند!... ولی أمیرالمؤمنین که هنرپیشه نیست، أمیرالمؤمنین دیگر مجاز نیست، وقتی در محراب ضجّه می‌زند واقعا ضجّه می‌زند، مثل مادر بیچه مرده،

۱. الکافی، ج ۷، ص ۲.

آن مادری که فرزند مرده، آن پدری که فرزند روی دستش دارد جان می‌دهد، آن درد از دست دادن فرزند را می‌فهمد نه من و شما، ما نمی‌فهمیم! ما یک تصویری داریم، آن مادری که جنازه بچه‌اش روی دستش دارد جان می‌دهد، آن حالتش حالت واقعی و حقیقی است، نه آن تصویری که من دارم الان از او می‌کنم، او واقعیت ندارد، یک تخیل داریم، امیرالمؤمنین آن حالت را دارد که این طور اشک می‌آید، امام سجاد آن را دارد، سیدالشهدا آن را دارد.»^۱

ضرورت پذیرایی و مراقبت از حرارت حسینی در قلب با کنار گذاشتن

غفلت

حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه درباره این حرارت قلب مومن، نسبت به سیدالشهداء علیه السلام می‌فرمودند:

«مرحوم آقا می‌فرمودند:

این قضیه مهمانی است در قلب ما، که باید از مهمان پذیرایی کرد! یعنی اگر مهمان بیاید در خانه شما، آیا شما می‌روید پی کارت‌تان؟ یا اینکه شربت می‌برید، چایی می‌برید، میوه می‌برید، آقا چیزی [لازم دارید؟] خسته باشد تشک می‌اندازید، آقا استراحت بکن!

ایشان می‌فرمودند: این ارتباط مهمان است، باید از مهمان پذیرایی کرد، اگر این پذیرایی انجام نشود و برخلاف انجام شود و مسائلی که در خلاف این قضیه است این حرارت هی کم می‌شود، هی افت می‌کند، هی افت می‌کند و انسان می‌بیند دیگر آن حال و هوا را ندارد، دیگر آن شور و اشتیاق را ندارد! و البته قابل جبران هم هست: به این صورت که متوجه بشود، متنبه شود، راهش را تصحیح بکند تا

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۷۲.

اینکه به آن نتیجه مطلوب برسد، *إن شاء الله*.^۱

بنابراین، نباید انسان به واسطه حال فعلی، دچار غرور گردد، بلکه باید همواره از این حرارت ربط با سیدالشهداء علیه السلام مراقبت و پاسداری بنماید. هم‌چنان که می‌فرمودند:

«شمر و یزید هم از اوّل شمر و یزید نبودند، تصور نکنید که شمر از اوّل شاخ و دُم داشت؛ بنده در یک جا می‌خواندم همین جناب شمر در لشکر صفین از فرماندهان امیرالمؤمنین علیه السلام بود و شمشیر به صورتش خورده بود و جای این شمشیر تا آخر عمر باقی مانده بود. اگر شمشیر مقداری محکم‌تر خورده بود، شهید شده بود. اما این باید برای ما عبرت باشد، بترسیم و نگران باشیم. عمر سعد کسی بود که وقتی در کوفه می‌ایستاد پشت سرش مؤمنین کوفه می‌آمدند و به او اقتدا می‌کردند... این زیاد بهترین افراد را برای مقابله با سیدالشهدا برگزید. به طوری که اگر کسی بیاید... می‌گوید خوب این طرف هم عمر سعد است دیگر! نگاه کنید چه عمامه قشنگی دارد، چه ریش قشنگ و شانه کرده‌ای دارد، بسیار زیبای و عطر مالیده، نگاه کنید! از آن طرف مسئله‌دان است، صاحب عشیره است، صاحب نسب است، یک لات چاقوکش محله را که نیاوردند فرمانده لشکر کنند. آمدند انتخاب کردند و شیطان هم قشنگ رفت همین‌ها را دست‌چین کرد، تو می‌توانی به درد این بخوری که بیایی جلوی پسر پیغمبر بایستی! هر کسی نمی‌تواند. تو می‌توانی به درد بخوری. اینها خیلی برای ما زنگ خطر است!

ما یک قضیه عاشوراء می‌شنویم، یک مسئله‌ای می‌شنویم، دیگر اگر بخواهیم به این مطالب فکر کنیم واقعاً جای فکر کردن دارد، واقعاً جای تأمل در تک‌تک این مسائل دارد.

۱. *جلسات پرسش و پاسخ*، طهران، جلسه ۴۰ (۵ محرم ۱۴۳۶).

حجاج بن ابهر کسی بود که بهترین انشاء را برای سیدالشهداء نوشت و در آنجا نوشت: ای پسر رسول خدا! چه جوابی می‌خواهی به جدّت [رسول خدا] بدهی، اگر ما در روز قیامت پیرسیم که ما او را دعوت به مقابله به ظلم کردیم و شمشیرهای خود را برای نصرت به او، از نیام کشیدیم و جان‌های خود را در طبق اخلاص گذاشتیم و او اهمّیت نداد و توجه نکرد و جواب نداد؟

آن وقت همین جناب حجاج با چهارهزار نفر می‌آید کنار نهر علقمه، می‌ایستد و تا آن دم آخر از رسیدن آب به اطفال رسول خدا جلوگیری می‌کند! یکی از آن افراد همین بود! حضرت همین نامه حجاج را آورد و فرمود:

ای حجاج کجایی که رفتی جلوی آب را گرفتی؟ آیا این انشاء من است یا انشاء توست؟ آیا این امضای من است یا امضای توست؟^۱

۱. لمعات الحسین علیه السلام، ص ۶۷:

«حضرت سیدالشهداء فرمود: اگر در این امر شک دارید، آیا در این هم شک دارید که من پسر دختر پیغمبر شما هستم؟! سوگند به خدا در میان مشرق و مغرب عالم، پسر دختر پیغمبری غیر از من، نه در میان شما و نه در میان غیر شما نیست!

وای بر شما! آیا کسی را از شما کشته‌ام که به طلب قصاص گرد آمده‌اید؟ یا مالی را از شما تملک نموده‌ام، یا جراحتی و زخمی زده‌ام که برای تلافی آمده‌اید؟! هیچ‌یک از آنان سخنی نگفت!

حضرت ندا در داد: ای شَبَث بن رَبِیع! و ای حَجَّار بن أَبَجْر! و ای قَیس بن أَشْعَث! و ای یزید بن حارث! آیا شما به من در نامه نوشتید که: میوه‌های درختان رسیده است! و اطراف زمین سر سبز گردیده است! اگر به سوی ما بیایی، به سوی لشکری آماده معاونت و کمک در تحت فرمان خود خواهی آمد؟!»

قیس بن اشعث گفت: ما نمی‌دانیم تو چه می‌گوئی! ولیکن برای حکم و فرمان پسر عمویت (یزید) تنازل کن؛ آنان برای تو نمی‌خواهند مگر آنچه را که تو بپسندی!

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا وَاللَّهِ! لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ، وَلَا أَقْرُ لَكُمْ قَرَارَ الْعَبِيدِ. ثُمَّ

اقلاً این قدر مرد باش پای امضایت بلند شو برو! دیگر نیا در اینجا جلوی افراد را بگیری تا اینکه فرزند شیرخوار امام حسین علیه السلام به آن کیفیت فجع به شهادت برسد.

این قضیه چیست؟ چگونه این طور می شود؟ یعنی چه عاملی می تواند به وجود بیاید که این شخص از این حالت، آن چنان انقلاب عجیبی در درونش به وجود بیاید که بیاید به این کیفیت بیفتد؟ اینها چه کسانی بودند؟ اینها همین افراد غافلند.

عمر سعد در وقتی که حضرت با او اتمام حجّت می کردند جواب امام حسین را چه داشت بدهد؟! واقعاً چه جوابی داشت به حضرت بدهد؟! وقتی حضرت در شب عاشوراء اتمام حجّت کردند که من چه کردم که مستحق این عمل شما هستم؟! عمر سعد هیچ گونه دلیلی برای مطلب خودش نداشت! هیچ جوابی نداشت! وقتی که از جواب ماند و استدلال حضرت تمام راهها را به روی او بست گفت: "از حکومت ری محروم می شوم."^۱

نَادَى: يَا عِبَادَ اللَّهِ! إِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُونِ؛ وَأَعُوذُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ
بِیَوْمِ الْحِسَابِ.^۱

«حضرت سیدالشهداء علیه السلام در اینحال فرمود: نه سوگند به خدا! چون ذلیلان دست ذلّت به شما ندهم! و مانند بردگان بار ظلم و ستم شما را به دوش نمی کشم! و پس از آن فرمود: ای بندگان خدا! من پناه می برم به پروردگار خودم و پروردگار شما از اینکه مرا سنگباران کنید! من پناه می برم به پروردگارم و پروردگار شما از هر متکبری که بروز پاداش و حساب ایمان ندارد.»

^۱. مقتل اَبی مخنف، ص ۵۳:

[اشعار ذیل از عمر بن سعد نقل شده است:]

أَتْرَكَ مَلِكَ الرَّيِّ وَ الرَّيُّ مَنِيَّتِي أَمْ أَصْبَحَ مَأْثُومًا بِقَتْلِ حَسِينِ
أَلَا إِنَّمَا الدُّنْيَا خَيْرٌ مُعْجَلٍ وَ مَا عَاقِلٌ بَاعَ الْوَجُودَ بَدِينِ

حالا می شود بگوییم این غافل، غافل بسیط است؟ درحالتی که به اینها می گویند غافل. این مصداق ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۱ فقط یک ظاهری از حیات دنیا می ماند. این گذران زندگی را برای سلطنت می خواهیم! این می شود ظاهر حیات دنیا. این گذران زندگی را برای حکومت می خواهیم! این می شود ظاهر حیات دنیا.

ای بدبخت! دو روز دیگر چه؟ فکر دو روز دیگر را کردی؟ بیچاره! فکر مرضی که بعداً به سراغت می آید را کردی؟ فکر آن سرطانی که به سراغت می آید را کردی؟ فکر حوادثی که برای تو اتفاق می افتد را کردی؟ ﴿وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾.

حضرت فرمودند: «امیدوارم که به حکومت ری نرسی!»

آن وقت این ظاهر حیات دنیا که به اندازه حباب روی آب هم به عمر بن سعد وصال نداد. وقتی که آمد به ابن زیاد گفت: حکومت ری را به من بده!
ابن زیاد گفت: من کی به تو وعده دادم؟! عمر بن سعد گفت: در این کاغذ خودت نوشتی! ابن زیاد کاغذ را از او گرفت و پاره کرد! گفت: حال بفرما برو!
﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ یک ظاهری را می داند، یک تخیلاتی را می داند، یک اعتباراتی را می داند. اما ﴿عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾ از آن پرده پشت این قضیه، از آن مسائل پشت این قضیه غافلند.

تو که الان داری دست به این جنایت می زنی، چه مسائلی را داری برای

«آیا حکومت ری را درحالی که آرزوی من است ترک نمایم، یا گنه کاری کردم که مرتکب قتل حسین علیه السلام گشته است؟! آگاه باشید که حقیقتاً دنیا برای خیری نقد است، و هیچ انسان عاقلی نقد را به نسبه نمی فروشد.»

۱. سوره روم (۳۰) آیه ۷.

خودت بوجود می آوری؟! اینان غافلند، اما نه غفلتی که یک بیچّه و یک طفل دارد، آن غفلت اشکالی ندارد. غفلت بیچّه اشکالی ندارد. کسی هم بر او مذمت نمی کند. تازه مذمت به بزرگ ترها می کنند که چرا دستش را نگرفتی؟ چرا راهنمایی نکردی؟ ولی این غفلت، غفلت مرکب است؛ غفلتی است که برای انسان روشن می شود، منتها انسان نمی آید و او را در نفس خود تثبیت کند، سفت کند. چون اگر سفت بشود دنبال مطلب حرکت می کند. این می آید چکار می کند؟ این می آید آن مطلب را و آن قضیه ای را که برایش اتفاق می افتد همین که می خواهد بیاید و نسبت به آن فکر کند، یک مرتبه آن صحنه دیگر را می آورد.

سیدالشهدا دارد با او حرف می زند. خوب بنشین فکر کن ای احمق! روی حرف های سیدالشهدا یکی یکی فکر کن! بنشین تأمل کن! اصلاً حکومت ری را هم نمی خواهند به تو بدهند، یک بی گناه را برای چه می خواهی بکشی؟ اصلاً فرض کنیم آخرتی هم وجود ندارد، هیچ مسئله ای هم وجود ندارد. خدا به تو عقل داده است یا نداده؟ چرا می خواهی یک بی گناه را بکشی؟

اینجاست که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

وَاللّٰهُ لَوْ اَعْطَيْتُ الْاَقَالِيْمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتُ اَفْلَاكِهَا عَلٰى اَنْ اَعْصِيَ اللّٰهَ فِيْ نَمَلَةٍ
اَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيْرَةٍ مَا فَعَلْتُ! وَاَنْ دُنْيَاكُمْ عِنْدِيْ لَافْهَوْنَ مِنْ وَرَقَةٍ فِيْ فَمِّ
جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا!^۱

«سوگند به خدا که اگر اقالیم هفت گانه را با آنچه در محاذات آنهاست تا کهکشان های آسمان ها به من بدهند، در مقابل آنکه عصیان خدا را بجای بیاورم درباره مورچه ای، بدین طریق که پوست دانه جوی را از او بگیرم، نخواهم کرد! و این دنیای شما در نزد من از یک دانه برگی که در دهان

۱. نهج البلاغه (عبد)، ج ۲، ص ۲۱۸، خطبه ۲۲۴.

ملخی مشغول جویدن آن است، پست تر و بی ارزش تر است. علی را چه

کار با نعمتی که فانی می شود و لذتی که پایدار نمی ماند؟!»^۱

این مرد، مرد حق است! یعنی حق برای من حق است و حق برای من کوچک و بزرگی ندارد. حق برای من واجب الاتباع است چه آن حق در ظهور و در مظهر خودش، با انسان ها باشد یا اینکه آن حق در ظل و سایه یک مورچه بخوهد تجلی کند و ظهور پیدا بکند! برای من مخالفت با حق مطرح است نه اینکه آن حق در کجاست! اگر به امام حسین برسد نه، آن خیلی بزرگ است، نه، آنجا نمی رویم. اگر به یک مورچه برسد، نه اشکال ندارد حالا هم یک لگدش هم کردیم. نه، امیرالمؤمنین می خواهد این را بفرماید که انسان باید به دنبال حق باشد. وقتی می بیند که این در اینجا ناحق است باید در قبالش بایستد.

﴿وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾ لذا تمام افراد، هر کدام به میزان سعه و به میزان درک خودشان مشمول این آیه خواهند بود؛ ما نگوییم اینها نمی دانند، ما نگوییم اینهایی که در خیابانند، نمی دانند، ما نگوییم آنهایی که در آنجا نیستند، نمی دانند، نه! اگر نخواهند می دانند؛ ولی نمی خواهند که بدانند! منتها هر کسی به اندازه خودش؛ بله، ممکن است بعضی از اینها در یک محدوده ای باشند که اصلاً توجه کافی به مسئله نکرده باشند و ما نمی دانیم، ما اطلاع نداریم. لذا ما امر هر کسی را باید به خدای خودش بسپاریم. چون ما از خصوصیات یک فرد اطلاع نداریم...

من فقط خواستم یک جریانی از غفلت در روز عاشوراء را مثال بزنم که ببینید در روز عاشوراء این غفلت آمده بود و همه را گرفته. غفلت به عنوان عدم رؤیت حقیقت و نه به عنوان عدم ادراک! آنها درک می کنند که امام حسین حقیقت دارد. دو، دوتا، چهارتا بود قضیه، دیگر نیاز به رمل و اسطرلاب نداشت. هر کسی

۱. امام شناسی، ج ۷، ص ۴۰.

می آمد یک نگاه به این طرف می کرد و یک نگاه به این طرف می کرد، می فهمید حقّ کجاست. این عدم درک حقیقت به عنوان ادراک شهودی و لمس حقیقت که حضرت سیدالشهداء راجع به آنها می فرماید:

لَقَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاكُمْ ذِكْرَ اللَّهِ

«هرآینه حقّاً شیطان بر شما چیره شده و نام و یاد خداوند عظیم را از

نفوستان، به نسیان و فراموشی افکنده است!»^۱

اینها که نماز می خواندند چطور یاد خدا را فراموش کردند؟ اینها که به سمت همین کعبه می ایستند. اینها که قرآن می خواندند؟ عمر سعد از این عبارات «یا خیل الله اركبوا»^۲ می گفت. بر کشته های خودش نماز می خواند!

«فَأَنْسَاكُمْ ذِكْرَ اللَّهِ» چگونه نسیان پیش می آید؟ این نسیان عبارت است از نسیان وجودی و نسیان شهودی و نسیان لمس و نسیان مس؛ یعنی دیگر یاد خدا در وجود اینها نبود، حالا هی بنشینند و ذکر بگویند، چه فایده دارد؟! و الا شمر هم نماز می خواند. همین یزید مگر در مسجد اموی در شام نمی رفت و نماز جمعه می خواند؟ همین یزید ریش داشت و قطعاً از ما بسیار بیشتر، عمامه اش هم از ما قطعاً بزرگ تر بود.

حالا ما نباید افتخار کنیم، بلکه ما باید نگران باشیم! این مسئله برای ما هم هست، برای ما هم این قضیه هست.

اینها می روند یاد خدا می کردند، اینها هم دم از خدا می زدند، اینها هم وا اسلاما می گفتند، اینها هم به عنوان حفظ حکومت اسلامی قتل پسر پیغمبر را

۱. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱: «نَادَى عُمَرُ: "يَا خَيْلَ اللَّهِ ارْكَبِي وَ بِالْجَنَّةِ أَبْشِرِي!" فَرَكِبَ النَّاسُ..» ترجمه: «عمر بن سعد فریاد زد ای لشکریان خدا سوار شوید و من شما را به بهشت بشارت می دهم! و مردم نیز او را اجابت کردند و سوار گشتند.»

واجب کردند. مگر همین فتوای جناب شریح قاضی^۱ نبود که گفت: چون حسین بن علی بر خلاف مصالح حکومت اسلام قیام کرده است، دفع او به هر نحوی لازم است!

کدام حکومت اسلام؟! آیا حکومت یزید حکومت اسلام است؟! این شیطان است که می آید و حکومت یزید را به عنوان حکومت اسلام معرفی می کند و چون قیام بر علیه حکومت اسلام حرام است و کسی که بخواهد بر علیه حکومت اسلام قیام کند خون او هدر است. پس باید به مقابله او شتافت و به هر جا که می رسد ولو بلغ ما بلغ، باید جلو رفت.

این طرز استدلال در قاضی کوفه است و همچنین این طرز استدلال در همه ما هست! پایش بیفتد خود ما هم همین کار را می کنیم، خود ما هم می آییم توجیه می کنیم! خود ما هم می آییم صورت مسئله درست می کنیم! خود ما هم صغرا و کبری می چینیم! «استَحُوذَ عَلَیْكُمْ الشَّیْطَانُ» شیطان می آید و بر اینها غلبه می کند. «فَأَنسَأْكُمْ ذِکْرَ اللَّهِ» آن یاد خدایی که مانع از غلبه شیطان است را از بین می برد؛ نماز می خواند ولی این نمازش دیگر یاد خدا نیست! چه نماز بخواند چه ترانه بخواند هر دو یکی است. قرآن می خواند ولی این قرآن، او را باز نمی دارد. این قرآن با آواز و موسیقی برای او یکی است! (حالا بعضی ها که قرآن را با موسیقی هم می خوانند!) موسیقی که حرام است با قرآنی که بر رسول خدا نازل شده است دیگر برای او یکسان خواهد بود! چرا؟ چون هر دو در راه غلبه شیطان و در راه جلب

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۹۸: «شُریح قاضی از زمان عُمر تا آن زمان قاضی بود؛ ابتداء در مدینه قاضی بود، سپس در کوفه قاضی شد.»

همان، مجلس ۵۸: «امیرالمؤمنین علیه السَّلام وقتی که آمدند می خواستند شریح قاضی را بردارند همه مردم اعتراض کردند که بیست و پنج سال در زمان حکومت این و آن این شریح قاضی بوده، شما می خواهید بردارید؟!»

قلب و جلب نفس بر خلاف مسیر خدا به کار گرفته شده است.

حجاج بن یوسف ثقفی حافظ تمام قرآن بود؛ ولی هفتاد هزار نفر از مردم را این حجاج بن یوسف ثقفی به قتل رساند! صلاح الدین ایوبی بسیاری از قرآن را حفظ بود؛ ولی همین صلاح الدین ایوبی هشتاد هزار شیعه امیرالمؤمنین را از دم شمشیر گذراند. همین صلاح الدین که او را سردار اسلام می‌شمارند، بشناسید چه کسی بوده؟

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در *امام شناسی* پس از ذکر جنایات صلاح الدین ایوبی در قتل عام شیعیان حلب، می‌نویسد:

«صلاح الدین علویون را زندانی کرد، و برای عدم تناسل، مردان شیعه را از زنان جدا ساخت، و او اوّلین کس بود که در مصر روز عاشوراء را عید اعلام کرد.»^۱ اینها حافظ قرآن بودند یا نبودند؟ قرآن می‌خواند دیگر. الآن این افرادی که در بعضی از این بلاد سنی نشین هستند قرآن می‌خوانند، تمام قرآن را هم حفظ هستند. در نمازهایشان قرآن می‌خوانند، در نماز تراویح شان قرآن می‌خوانند، همه را از حفظ می‌خوانند... وقتی که شروع می‌کنند به خواندن، شما نگاه کنید تمام همّ و غمّش این است که این عبارات را قشنگ بگوید، صدایش را بالا و پایین ببرد. اگر خوب دقّت کرده باشید تمام همّت خود و تلاش خودش را بر این بکار می‌گیرد که یک نماز قشنگ از آب در بیاورد. از آن اوّلی که می‌گوید الله اکبر، شیطان آمده می‌گوید هر چه می‌خواهی قشنگ تر بگو خودم رفیقم. هی و لا الضّالینش را قشنگ بگو، هی آیات را بخوان، من کنار تو در مسجد الحرام ایستادم، هیچ نگران نباش. خودم به بهترین وجهی این کلمات را در دهانت می‌گذارم تا بهتر از آب در بیاید؛ اما همین آدم وقتی که در مقابل یک مکرمت از مکارم امیرالمؤمنین علیه السّلام

۱. *امام شناسی*، ج ۱۸، ص ۴۰۳.

می‌رسد می‌گوید: این سند ندارد، این به درد نمی‌خورد!؛ ولی به عمر که می‌رسد چنان مثل چسب دوقلو می‌چسبد که اصلاً نمی‌شود جدا کرد.

آن کسی که نمی‌خواهد زیر بار حق برود، این همان یزید است! اگر امام زمان همین الان بیاید و شرایط مثل شرایط سیدالشهداء بشود، همین آقای که ﴿و لا الضَّالِّينَ﴾ را اینجور می‌گوید فتوا می‌دهد: "چون بر علیه حکومت اسلام و حکومت جناب فلان اقدام کرده است، لذا آن شخص را ولو فرزند رسول خدا است، باید از دم شمشیر بگذران و تکه تکه کرد!"

و اصلاً به راحتی او را کنار می‌گذارند، لذا امام زمان علیه السلام هم برای همین نمی‌آید! می‌گوید: نه، یک بلا سر جدم آوردید بس است دیگر! فعلاً صلاح نیست ما بیاییم! هر وقت یک خورده فهم در مغز و کله شما آمد، آن موقع من می‌آیم! قضیه عاشوراء دیگر بس است. این هم همان است.^۱

بنابراین، معنای «ذکر الله» در عبارت سیدالشهداء علیه السلام «فَأَنسَأَكُم ذِكْرَ الله» به معنای ذکر عادی نیست؛ بلکه عبارت است از آن یاد باطنی که با نفس عجین می‌شود و وحدت پیدا می‌کند که آن وقت انسان را در جریانات یکی یکی آگاه می‌کند. اینجا برو، اینجا نرو، اینجا شیطان است، اینجا رحمان است، اینجا این مقدار، اینجا آن مقدار، اینجا این قدر جلو برو، اینجا این مقدار عقب بیا، آن یاد خداست. آن اگر در انسان باشد همه جا خدا با ماست. چه نماز را به جماعت بخوانیم و چه به فرادی! چه امام بشویم یا مأموم! چه فتوا بدهیم یا مقلد باشیم! چه مصدر امری قرار بگیریم یا مصدر امری قرار نگیریم! آن یاد خدا اهمیّت دارد و بقیه همه کشک است و بقیه همه اینها حباب است و بقیه همه اینها دنیاست.

١. جهت اطلاع بیشتر پیرامون شرایط ظهور امام زمان علیه السلام، رجوع شود به مقاله تکامل عقول در پرتو انتظار ظهور.

مرحوم آقا این شعر را خیلی می خواندند. شما هم خیلی بخوانید!
 دنیا همه هیچ و اهل دنیا همه هیچ ای هیچ ز بهر هیچ بر هیچ مپیچ
 ایشان می فرمودند که:

دنیا را به اهل دنیا واگذار کنید! بگذارید هر که دنیایی است، خودش هم
 برود بگیرد. کلاهتان را بالا بیندازید که الحمدلله سراختان نیامدند. کلاهتان را
 بیندازید هوا که الحمدلله کنار هستید. کلاهتان را بیندازید هوا که الحمدلله کسی
 کاری به کارتان ندارد. این فرصت پیدا نمی شود، رفقا! دنیا را به اهل دنیا بگذارید
 که خودشان بگذرانند، إن شاء الله آباد می کنند. از برکاتش همه متنعم می شوند. اگر
 مسئله ای هست خودشان با هم حل می کنند. اختلافی هست خودشان تو سر هم
 می زنند. بالاخره یک جوری به یک نحوی مسئله را درست می کنند. باید مراقب
 خود بود و باید خود را دریافت که این مسائل انتهایی ندارد.»^۱

وابستگی قوّت و ضعف ربط با امام، به عمل انسان

حال که مشخص گردید معنای واقعی حرارت در روایت «إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ
 حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا» همان ربط باطنی با مقام ولایت و امام
 علیه السلام می باشد، لازم به ذکر است که این ربط همیشه در انسان به یک نحو
 واحدی نمی باشد؛ بلکه دارای شدت و ضعف است که در این باره حضرت آیه الله
 طهرانی قدس الله سرّه می فرمودند:

«اگر یک نفر یک کار مثبت انجام بدهد، یک از خودگذشتگی انجام بدهد،
 یک عمل صوابی انجام بدهد، یک عمل موافق رضای خدا انجام بدهد، به طور
 اتوماتیک این ارتباط قوی تر می شود. چه ولی خدا بخواهد یا نخواهد، چه امام زمان

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۹۸.

علیه السّلام بخواهد یا نخواهد آن ارتباط قویتر می‌شود! خیال نکنیم یک کاری انجام دادیم به گوش امام زمان نمی‌رسد! نخیر، چنان می‌رسانند و مو را از ماست می‌کشند که ده تا ذره بین نمی‌تواند آن کار را انجام بدهد، اگر یک کار مثبت انجام بدهد، خواهی نخواهی آن ارتباط وثیق می‌شود.

پس بنابراین افرادی که تصور می‌کنند اینها اگر مسئله‌ای انجام بدهند تا وقتی به گوش امام زمان نرسد عیب ندارد، کارمان را می‌کنیم مواظب باشیم فقط به گوش امام زمان نرسد، خب خیلی اشتباه می‌کنند. از همان موقع که شروع کردند به کار خلاف هی طناب نازکتر شد، نازکتر شد! پس بنابراین اگر انسان به یک جایی برسد که دیگر ارتباط وجود نداشته باشد، نباید بگوید حضرت ارتباط من را قطع کرد! بلکه باید بگوید: خودم قطع کردم! حضرت هیچ وقت طناب را نمی‌برد. امام علیه السّلام هیچ وقت ارتباط را قطع نمی‌کند. امام علیه السّلام هیچ وقت درب را به روی کسی نمی‌بندد!

اگر یک وقتی انسان مشاهده کرد که یک نفر از امام علیه السّلام قطع شد. امام قطع نکرده است، خودش کرده است. از چند سال پیش آهسته آهسته شروع کرده، آمده جلو، جلو، جلو؛ هی به او گفتند، هی گوش نداده! هی این طناب نازک تر شد و نازک تر شد! و الا هیچ وقت امام علیه السّلام درب را به روی کسی نمی‌بندد. کی دیدیم ببندد؟ امام دربش را چهار طاق برای همه باز می‌کند.»^۱

مراقبه، مهم ترین مسئله در تقویت ربط با امام علیه السّلام

در یکی از مجالس مبانی سیر و سلوک الی الله، یکی از حضّار درباره کیفیت ارتباط با پروردگار، از حضرت آیه الحقّ و العرفان حاج سید محمّد محسن حسینی

۱. جلسات پرسش و پاسخ، طهران، جلسه ۳۲ (۲۵ ذیحجه ۱۴۳۱).

طهرانی رضوان‌الله‌علیه چنین می‌پرسد: «بنده چه کاری انجام دهم که این ارتباط قوی تر و بهتر بشود؟» ایشان در جواب فرمودند:

«بارها عرض کردم که مسئله به مراقبات سلوکی بر می‌گردد و هیچ راهی در دنیا از اول خلقت آدم، از وقتی که خدا سماوات و ارضین را خلق کرده تا وقتی که خدا خدایی می‌کند در قیامت، هیچ چیزی جز مراقبه انسان را به خدا نزدیک نمی‌کند... بارها بنده گفتم که پرداختن به ذکر، نماز شب، قرآن، اوراد، مجالس اعیاد و وفیات ائمه، زیارات، حج، عمره، عتبات، کربلا و سایر امکان متبرکه، تمام اینها باید پس از مراقبه و بعد از مراقبه رویش حساب باز کرد؛ بدون مراقبه هر کاری انجام بدهید فایده‌ای ندارد.»^۱

۱. مبانی سیر و سلوک الی الله، جلسه ۳۰.

فصل دوم

پیام های مکتب عاشوراء

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اشاراتی به برخی از آموزه‌های مکتب عاشوراء

کیفیت توجّه سالک الی الله به امام حسین علیه السّلام

در فصل اوّل بیان شد که تمام اوّلین و آخرین برای حرکت و کمال و فتح باب معرفت احتیاج مبرم به عنایت و شفاعت سیدالشهداء علیه السّلام دارند و بزرگان طریق، راه رستگاری را تولّای حضرتش می‌دانند. چقدر زیبا حضرت سیدالطائفین مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه سروده است:

باب نجات از غم و بحر بلا کِشتی مُنجی حسین است و بس

دست شفاعت همه را روز حشر از کرم و جود حسین است و بس

گر تو بخواهی که شوی رستگار راه تولّای حسین است و بس

«سالکی که می‌خواهد حرکت کند و از کثرات و تعلّقات عبور کند، باید توجّه او به امام حسین علیه السّلام باشد؛ نه به اینکه امام حسین را کشتند! نه به اینکه امام حسین را تیر زدند! نه به اینکه اولاد او را این‌طور کردند و آن‌طور کردند! بسیار خُب، این یک قضیه‌ای بوده که اتّفاق افتاد و تمام شد؛ آیا به اینکه سنگ آمد به

پیشانی حضرت خورد باید توجه کرد؟ خب بله! این یک مسئله کمی نیست، خیلی هم دردناک است! ولی خُب بالاخره تمام شد!
 بنابراین، ما باید با چه وضعیت و کیفیتی و با چه نگاهی به این داستان عاشوراء نگاه کنیم!؟

ضرورت تجدید نظر در نگاه خود به وقایع عاشوراء

ما باید به چه وضعیت و برنامه ای نگاه کنیم؟ کدام واقعه از وقایع عاشوراء باید برای ما همیشه اسوه و در جلوی چشممان باشد و متوجه آن باشیم؟ آن مسئله چیست؟ آن قضیه چیست؟... بالاخره ما که آمدیم در اینجا باید در همین سطح بمانیم یا اینکه نه، باید کم کم تغییر و تحوّل در ما ایجاد شود. بنا نیست که انسان همیشه در همان سطحی که سایرین در آن سطح حرکت می کنند، سیر بکند و در همان سطح بماند!

... ما باید ببینیم بزرگان در اینجا چه راهی داشتند، ممکن است آن راه با راه و مسیری که بقیه دارند زاویه داشته باشد، خُب اثرش را هم دیدیم.
 آنچه را که ما راجع به سیدالشهداء علیه السلام و توسلی که به آن حضرت باید مورد نظر داشته باشیم آن این است: نگاه کنیم ببینیم که اصلاً این جریان کربلا برای چه چیزی به وجود آمده است؟ واقعاً این جریان برای چه چیزی بود؟^۱

تعبیر از «علیّ زمان» و «حسین زمان» و نسبت دادن آنها به غیر از معصوم

خطاست

«بنابراین، اینکه ما می شنویم در بعضی از زمان ها اسم علی را به عنوان عام به

۱. جلسات پرسش و پاسخ، طهران، جلسه ۴۰ (۵ محرم ۱۴۳۶).

سایر افراد نسبت می‌دهند و با عبارت: علیّ زمان و یا حسین زمان و امثال ذلک به کار می‌برند همه اینها خطا و اشتباه است. علی یک فرد بود و دیگر کسی مانند او نخواهد آمد، و حسین یک فرد بود و کسی مانند او نیست. اگر کسی مانند علی و حسین باشد فقط و فقط فرزند معصوم او و حجّت خدا بر عالم وجود، حضرت حجّة بن الحسن العسکری ارواحنا لتراب مقدمه الفداء می‌باشد و بس؛ زیرا او با پدرانش در این نقطه ممیّزه و شاخصه توحیدی، اشتراک و بلکه اتّحاد و معیّت دارد و بس!

و اینکه می‌شنویم بعضی از خطبا و یا نویسندگان در سخنرانی‌ها و کتاب‌های خود تعبیری این‌چنین دارند - مثلاً: انسان باید یزیدهای زمان خود را بشناسد و حسین‌های زمان را نیز بشناسد - تمام اینها غلط در غلط است. البتّه ممکن است در یک زمان یزیدهای بسیاری وجود داشته باشد، اما این دلیل نمی‌شود که حسین هم متعدّد باشد. حسین زمان فقط یکی است و آن امام معصوم همان زمان است، نه فرد دیگر.

و یا اینکه می‌گویند: عاشوراهاى متعدّدی به تعداد حوادث مشابه عاشورای حقیقی و اصلی موجود است، غلط است. عاشوراء فقط یکی بود و تکرار نشد و نخواهد شد؛ زیرا در قضیه عاشوراء مسئله آن روز فقط مسئله کشته شدن و مقابله حق با ظلم نبود. در قضیه عاشوراء آنچه از همه مهم‌تر و حسّاس‌تر و نقش‌آفرین‌تر بود مسئله مدیریّت سیّدالشّهداء علیه السّلام بود. مدیریّتی که توسط یک امام معصوم علیه السّلام تحقّق می‌پذیرد، نه توسط یک فرد عادی. و سیّدالشّهداء علیه السّلام قبل از اینکه واقعه عاشوراء را پدید آورد یک امام بود، یک امام معصوم. و همین امام ده سال با حکومت معاویه بن اَبی‌سفیان لعنة الله علیه به مدارا رفتار نمود، و به جهت احترام به عهدنامه منعقد بین برادرش، حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام و معاویه، مبنی بر جواز حکومت معاویه مخالفتی با حکومت

معاویه نمود.

و اینکه بعضی می‌گویند: خصوصیت روحی و نفسی سیدالشهداء علیه السلام اقتضای جنگ با حکومت ظلم و جور را می‌نمود، و اقتضای روح و نفس و شاکله حضرت مجتبی علیه السلام صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز با حکام جور بود؛ سخنی عاری از حقیقت و مرتبه تحقیق است.

اگر سیدالشهداء علیه السلام به جای برادر بزرگ‌ترش امام مجتبی بود با همان شرایط و مقتضیات عصر، قطعاً با معاویه صلح می‌نمود؛ و اگر امام مجتبی علیه السلام به جای برادرش سیدالشهداء بود قطعاً با یزید به نبرد برمی‌خاست. زیرا هر دو امام بودند و هر دو معصوم و هر دو نازل‌کننده و مجری مشیت الهی، متها او در زمان خود به نحوی و دیگری در زمان خود به نحوی دیگر.

نهضت عاشوراء قضیه‌ای متفرد بوده و تکرار شدنی نیست

بنابراین، قضیه عاشوراء قضیه‌ای بود که پردازنده و رقم‌زننده آن، یک امام معصوم بود نه یک فرد، ولو هر که می‌خواهد باشد. دقیق‌تر اینکه: حادثی که در روز عاشوراء به وقوع پیوست و جریاناتی که در آن روز و روزهای پس از آن یکی پس از دیگری رخ داد، تماماً توسط امام معصوم هدایت و رهبری می‌شد. و اگر مدیریت آن روز را هر فرد دیگری سواً حضرت سیدالشهداء علیه السلام بر عهده می‌گرفت، ولو آن شخص حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام و یا حضرت علی‌اکبر علیه السلام می‌بود، دیگر عاشوراء، عاشوراء نمی‌شد، و مسئله به صورت دیگری درمی‌آمد.

تأمل و تدقیق در ظرایف و اشارات واقعه آن روز، این مسئله را نزد ارباب خرد و بصیرت کاملاً روشن و مبرهن می‌سازد که اداره وقایع آن روز باید توسط فردی صورت گرفته باشد که حقیقت و ذات او عین تجلی اعظم حضرت حق بوده

باشد، و وجودش از همه شوائب و آثار عالم کثرت خارج گردیده باشد، و هیچ خواست و اراده‌ای جز اراده حقّ از او متمشّی نشود؛ و این فرد حتماً باید یک امام معصوم باشد. لذا می‌بینیم که در لسان ائمه علیهم السّلام از این قضیه به عنوان یک قضیه متفرّده و تک یاد شده است.^۱

عَلَّتْ عدم قبولی یاری ملائکه و اجنه و وحوش در روز عاشوراء

«در روز عاشوراء تمام نیروها و قوای الهی و مظاهر الهی آمدند از امام اجازه بگیرند، حضرت اجازه ندادند. جن آمد اجازه بگیرد حضرت نداد، ملائکه آمدند اجازه بگیرند اجازه نداد، وحوش آمدند اجازه نداد، قوای مدبره عالم، زلزله آمد حضرت اجازه نداد، باد آمد اجازه نداد، صاعقه، تمام قوایی که اینها وسائط نزول اسماء و صفات الهی در عالم کثرت بودند، آمدند پیش سیدالشّهدا اجازه نداد، چرا اجازه بدهد؟ اصلاً خودش دارد این کار را انجام می‌دهد، خود امام علیه السّلام نازل کننده اسماء و صفات الهی است. می‌خواهد به این‌ها بگوید: قدرت شما هم دست من است، حال آمدید اجازه از من می‌گیرید که این‌ها را از بین ببرید؟!»

آن وجهه‌اش وجهه توحید است، به کثرات نگاه نمی‌کند، آن می‌خواهد به او برسد، اینها را مانع می‌بیند ملک بیاید جلوی قتل او را بگیرد، قتلی که موجب شفاعت کبری است، شهادتی که او را به شفاعت کبری می‌رساند، به ملک می‌گوید: تو می‌خواهی مرا از این فیض محروم کنی؟ اجازه به تو بدهم؟ التفات می‌کنید مسئله کجاست و چقدر ما فاصله داریم تا آنجا، دارد به ملائکه می‌گوید تو داری مرا از رسیدن به این مرتبه باز می‌داری؟ به جدّ زبان حالش همین است. حالا حضرت این طور نگفت به آنها، دلشان را نشکست، زبان حال حضرت به آنها این است: اگر

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۴۴.

من به این مرتبه برسم برای شما خوب است، نعمتش به شما هم می‌رسد، نصیبش به شما هم می‌رسد، بگذارید ما این راه را برویم، در وجود امام، در وجود حضرت ابوالفضل علیه السلام در روز عاشوراء چه می‌گذشت که حضرت سجّاد فرمود:

برای عموی من عباس مرتبه‌ای است اِنَّ لِعَمَى الْعَبَّاسِ لَدَرَجَةَ تَغْبِطُهُ
جميع الشهداء^۱، تمام شهدا به این عموی من غبطه می‌خورند.

چه بوده؟ آیا فقط برای قطع دست بوده! خب خیلی دستها قطع می‌شود، آیا فقط برای تشنگی بوده، خب خیلی افراد تشنه‌اند، در وجود حضرت ابوالفضل چه جریانی وجود داشت و در چه مرتبه‌ای بود حضرت ابوالفضل که اصلاً با وجود آن مرتبه، نظر کردن بر آن مصائبی که برای آن حضرت پیدا شد ننگ برای آن حضرت است، وجود حضرت ابوالفضل در روز عاشوراء فانی در سیدالشهدا بود، این مسئله است، هزار مرتبه دستش را قطع بکنند برای او مهم نیست، هزار مرتبه عمود آهن بر سرش بزنند برای او مهم نیست، آن چه که حضرت ابوالفضل را حضرت ابوالفضل کرده این است که در وجود برادرش فانی است و اصلاً وجودی از خود نمی‌بیند. لذا نگاه کنید چکار می‌کند، سه تا برادر که با خودش می‌شوند چهار تا، هر سه تا را زودتر می‌فرستد برای میدان و شهادت آنها را می‌بیند. برای برادرش می‌گوید: نکند اگر من نباشم خدای نکرده یک کمی سستی، خطوری، تصویری یک مسئله‌ای در اینها پیدا بشود و اینها. نه می‌خواهد مطمئن باشد، کجا یک همچنین شخصی پیدا

۱. الخصال، ج ۱، ص ۶۸:

«عَنْ ثَابِتِ بْنِ أَبِي صَفِيَّةَ [أبي حمزة الثمالي] قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: رَجِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ يَعْنِي ابْنَ عَلِيٍّ فَلَقَدْ أَثَّرَ وَأَبْلَى وَفَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا جَعَلَ لِجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَإِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَنْزِلَةً يَغْبِطُهُ بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»

می شود، یعنی می خواهد خانواده خود را، خانواده خود را، برادران خود را که از خودش هستند از یک مادر، این خانواده را فدا کند برای امام خودش، نه یک مرتبه، هزار مرتبه، صد مرتبه اتفاق بیافتد. این مسئله مسئله ای است.»^۱

جلوگیری امام حسین علیه السلام از اقدام حضرت عباس و حضرت علی اکبر برای از بین بردن دشمن!

«حضرت ابوالفضل و حضرت علی اکبر؛ هر دو در روز عاشوراء تصمیم داشتند بر اینکه بدون اینکه اصلاً به کسی بگویند، خودشان دو تا بیایند - حالا اینجا دیگر از این به بعدش را بگذارید ما نگوئیم - با یک تصرفاتی و با یک مسائلی، اصلاً قضیه عاشوراء را بمالند به هم و بروند! چه کسی جلوی اینها را گرفت؟ حضرت علیه السلام به آنها فرمودند: اینجا از این کارها نیست! اینجا اهل این مسائل نیست، ما همین حکم ظاهر، همین صورت ظاهر، به همین کیفیت ظاهر، با همین فرمول ظاهر: می جنگیم، خندق می کنیم، نمی دانم رعایت مسائل را می کنیم، مسائل و تصرف و کارهای دیگر این را بگذارید برای آن دنیا، این دنیا خُب ما برای این مسائل نیامدیم!

و همین قضیه باعث شد که ما الآن برویم دنبال امام حسین، چرا؟ چون دنبال کسی می رویم که می گوید: من همان کاری را انجام می دهم که تو هم می توانی انجام بدهی، اضافه بر آن انجام نمی دهم! همین عطشی که برای من هست و آب را به کسی دیگر می دهم، تو نیز می توانی عطش را تحمل کنی و آب خودت را به کسی دیگری بدهی! همین انفاقی که الآن من دارم می کنم، همین انفاق به دست تو هم می شود که انجام شود، اضافه نیست! خیال نکن حالا من امام حسین هستم قادر

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۵۵.

بر ملک و ملکوت هستم، همه چیز در تحت تصرف من است، تو بگویی که: نه، پس خدا حافظ شما، ما که نیستیم! حضرت می‌گوید: نه، تو هم می‌توانی، تو هم همین کار را می‌توانی بکنی که زینب من کرده است، تو هم همین کار را می‌توانی بکنی که فرزند من علی اکبر کرده است، همین مسئله.^۱

سیراب کردن دشمن توسط امام حسین با علم قطعی به شهید شدن به دست آنها!

«وقتی لشگر حرّ می‌آید و از شدت عطش از حال می‌روند؛ که وقتی افراد آمدند، آنجا به امام حسین گفتند: برای اینها که دیگر رمقی نمانده است، بز نیم یک ساعته تمامشان کنیم! و اگر لشگر حرّ را می‌زدند، خُب دیگر کربلایی نبود، چون حضرت به راه دیگر - به راه یمن می‌رفتند و دیگر اصلاً مسئله عاشوراء منتفی می‌شد!

اینکه بگویم حضرت از قضیه کربلا بی اطلاع است اینها همه دروغ است، چون هزار دفعه در مدینه، قبل از مدینه، زمان پیغمبر، زمان امیر المومنین، همه شنیدند، دیگر این قدر مطالب بوده که دیگر برای کسی مخفی نبوده است که بالاخره جریان امام حسین علیه السلام به کربلا منتهی می‌شود، خود حضرت در طول این مسیر، وقتی که از مکه می‌خواهد حرکت کند می‌فرمایند:

مَنْ كَانَ فِيْنَا بَاذِلًا مُهْجَتَهُ، وَمَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ، فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا؛ فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْشَاءَ اللَّهِ تَعَالَى؛^۲

هر کسی می‌خواهد خودش را در راه ما هدیه کند و بریزد، و به لقاء خدا

۱. جلسات پرسش و پاسخ، طهران، جلسه ۴۰ (۵ محرم ۱۴۳۶).

۲. لمعات الحسين عليه السلام، ص ۳۸.

امیدوار است و نفس خود را برای لقاء خدا آماده کرده فردا با ما بیاید!
خُب دیگر از این صریح‌تر چه می‌خواهد بگوید؟ در طول راه مسائلی که
اتفاق افتاد، لذا همه نسبت به این مسئله اعتقاد داشتند و اعتماد داشتند، بنابراین
نمی‌توانیم بگوییم که امام حسین علیه السلام خبر نداشت، حال که خبر دارد چرا به
لشگر حرّ آب داد؟

اگر ما بودیم چه کار می‌کردیم؟ می‌گفتیم: رهایشان کن، بگذار بمیرند!
در حالی که اصلاً جنگ هم نکردیم، اگر به آنها آب ندهیم اصلاً می‌میرند! که بعضی
از اینها خود قدرت نداشتند که مشک آب را به دهان بگیرند، حضرت مشک را بلند
کردند در دهنش آب ریخت، کسی که می‌داند همین فرد، هشت روز دیگر، ده روز
دیگر، می‌آید تیر می‌اندازد، همین این تیر می‌اندازد، می‌آید این مشک را بلند می‌کند
در دهنش می‌ریزد، این معنا یعنی چی؟ معنایش این است که: الآن من بر طبق
مشیت خدا حرکت می‌کنم و الآن وظیفه‌ام را انجام می‌دهم، الآن که کربلا نیست این
یک بنده خدایی است مثل سایر بندگان که باید به او ترحم کرد.»^۱
«گفتند: آقا ما با یک ساعت الآن کلک را می‌کنیم و اینها آمدند و تشنه

هستند، ... حضرت فرمود که چرا به آنها آب ندهیم!؟

این‌ها آمدند به مقابله ما و جلوی ما را بگیرند، هنوز مسئله‌ای انجام نشده، بر
اساس قانون انسانیت و قانون شفقت و قانون برادری و قانون هم‌نوعی اینها بنده
خدا هستند! خطاکار هستند، باشند! چرا ما خطا کنیم؟! ببینید. در حالی که همه
می‌گویند وقت را مغتنم بشمار، تمام کن، کار را تمام کن، سرنوشت را تغییر بده!
مغتنم بشمار کار را، امام حسین می‌فرماید: اغتنام در ما نیست. پیاده کردن ارزشها
مقصد ما است. حالا رفقا دیگر مطلب را گرفتند.

۱. جلسات پرسش و پاسخ، طهران، جلسه ۴۰ (۵ محرم ۱۴۳۶).

خیر! من به حرّ آب می‌دهم، به لشگریان او آب می‌دهم تا اینکه تا قیام قیامت و بعد از قیامت، تا خدا خدایی می‌کند، ارزش به‌عنوان ارزش همیشه محفوظ باشد. راستی و درستی همیشه محفوظ باشد! و هیچ‌وقت استثنا نخورد. صفا همیشه در آن رتبه خودش باقی باشد! این طور نباشد که امروز استثنا بزنیم، فردا دوباره برگردیم! این که صفا نیست، تقلّب است، کلک است! دروغ همیشه زشتی خودش را با خود داشته باشد! استثنا نخورد. این رمز پایداری عاشوراء است.

این پیام عاشوراء را ما باید به ملتها برسانیم! نه این که امام حسین را هزار و چهارصد سال پیش کشتند!

این همه کشته شدند، این همه مردند! حالا یکی با وبا مرده، یکی با تیفوس مرده، یکی با دیفتری مرده، هر کسی بالاخره باید یک جوری از دنیا برود. یکی هم با شمشیر از دنیا می‌رود!

حالا بزنیم در سرمان، امام حسین را با شمشیر زدند! این گریه دارد؟ خب گریه دارد! یا این که نه، بیاییم نگاه کنیم و فکر کنیم و ببینیم که این امام حسین برای چه کشته شد؟

نماینده او می‌توانست ابن زیاد را ترور کند و امام حسین کشته نشود! پس او کشته شد برای این که ترور نباشد!

می‌توانست حرّ را آب ندهد و لشگریان او از تشنگی بمیرند و کشته نشود! اما آب را به حرّ داد. به لشگر آب داد! و این قضیه منجر شد که این دو لشگر، لشگر سیدالشهدا و لشگر حر، آمدند و به نینوا رسیدند و در آنجا توقف کردند، و این قضایا پیش آمد. پس امام حسین علیه السلام کشته شد برای این که نامردی نداشته باشد، سوء استفاده از فرصت نکند! برای این که ارزش‌ها را به ما بنمایاند. رسول خدا فرمودند:

بُعِثْتُ لِأُمَّمٍ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛^۱ «من مبعوث شدم که مکارم اخلاق را به

شما بیاموزم.»

یعنی مکرمت اخلاق، یعنی آن بالاترین درجه از اخلاق را بیایم به شما بیاموزم! آن را چگونه بیاموزد؟! توسط فرزندش، امام حسین، باید بیاید بیاموزد!^۲ این درس را ما باید از سیدالشهداء بگیریم، درس سیدالشهداء در کربلا این است، در عین رعایت موازین و رعایت نکات و دقت در انجام امور به نحو احسن، توجه قلبی یک جای دیگر است، توجه به این امور نیست، توجه به پیروزی نیست، توجه به این که غلبه بکنم بر یزید نیست، توجه به اینکه الآن اگر این مطلب را انجام بدهم جلوی آن قضیه گرفته می شود نیست؛ طبق ظاهر می آید جلو و این است که نشان می دهد: این مرد، باید مرد حق باشد، کسی که می داند فردا همین فرد شمشیر می زند، می گوید: الآن نیازمند است، نیازش را برطرف کنم!

[درس حضرت به ما اینست که] تو هم همین کار را می توانی بکنی!^۳

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۸، ص ۲۲۲.

۲. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۸۴.

۳. جلسات پرسش و پاسخ، طهران، جلسه ۴۰ (۵ محرم ۱۴۳۶).

پیام اول: تنظیم تمام مسائل زندگی بر محور رضایت پروردگار

«پیام عاشوراء به ما این است: که انسان بیاید زندگی خودش را، مرام خودش را، ارتباط خودش را با محیط خانواده، ارتباط خودش را با دوستان، ارتباط خودش را با همسایگان، ارتباط خودش را با خدا، و اجتماع، تمام اینها را براساس آن حرکتی قرار بدهد که احساس کند رضای خدا و مشیت خدا در آن است، حالا این به چه نتیجه‌ای می‌رسد دیگر به این نباید فکر کند، آیا این برای او نتیجه‌اش رضایت بخش است یا نه؟! اینجا دیگر نباید گیر کنیم!

نتیجه اش برای تو رضایت‌بخش است یا برای خدا؟! وقتی برای خدا رضایت‌بخش است مگر قرار بر این است که همیشه حلوا و شیرینی باشد، نه! یک همچین چیزی کسی نه تضمینی کرده است، نه وعده‌ای داده شده است و نه قرار بر این است و نه نظام دنیا بر این است، هیچکدام! آن چه را که انسان به دست می‌آورد: آن عبور است و آن عبور نتیجه این حرکت است.

علت این که کربلا و روز عاشوراء برای ما اسوه است، همین است! اگر ما این را اسوه قرار می‌دادیم دیگر آن وقت برای غلبه بر خصم به هزار حيله و توهين و تهمت و تقلب و این گونه مسائل متوسل نمی‌شدیم!

اگر ما عاشوراء را اسوه قرار می‌دادیم، و واقعاً پرچم سیدالشهداء را با صداقت و راستی در منزل و در اتاق و جاهای دیگر می‌زدیم، نه برای زینت و بازی و تئاتر، دیگر ارتباطمان با مردم این گونه نبود! جور دیگری با مردم و با افراد برخورد می‌کردیم؛ چون نگاه می‌کنیم که امام حسین این کار را نکرده است.

امام حسین به دشمن خودش آب می دهد!»

نکشتن عبیدالله بن زیاد توسط مسلم بن عقیل یکی از پیام های عاشوراء

«حضرت مسلم بن عقیل، نماینده امام حسین علیه السلام، وقتی که هانی بن عروه به او پیغام داد که بیا، من ابن زیاد را دعوت می کنم، خودم را به بیماری می زخم، او که برای عیادت من می آید، تو در همان جا کار را تمام کن و دیگر پرونده او را ببند. حضرت مسلم می آید در پشت پستو می ایستد و می داند، و نه تنها حضرت مسلم می داند همه می دانند، ما هم می دانیم، یک نوجوان چهارده ساله و پانزده ساله هم می داند که اگر این فرصت از بین برود، دیگر ماندش پیدا نخواهد شد! و باید این فرصت را مغتنم بشمارد و کار ابن زیاد را تمام کند. در وقتی که فقط سه نفر حضور داشتند: هانی بن عروه و آن دو تا هم نشسته اند، و اسلحه ای با ایشان نیست! حضرت مسلم بن عقیل می تواند یک مرتبه بیاید و آن دو نفر، دشمن جانی و معاند و کافر به اهل بیت علیهم السلام را گردن بزند و کار را تمام کند و مسئله را برگرداند و قضیه سیدالشهدا نیز تغییر پیدا کند.

ما الآن که داریم به این مسئله فکر می کنیم، می گوییم: قطعاً مسئله این است. خب حضرت مسلم که در آن موقع بوده است، آیا یک هم چنین فکری نمی کرد؟! اوضاع را این طور نمی دید؟!

این جا از جاهایی است که ما باید فکر کنیم! کشتن معاند و دشمن امام علیه السلام مگر واجب نیست؟ ما اگر در آن موقع بودیم و می دانستیم که ابن عبیدالله بن زیاد، آمده و دارد فتنه می کند و افراد دارند به کمک می آیند و همه را به دور خودش جمع کرده بود و کوفه را گرفته بود! آیا این نمی رود به سراغ امام

حسین؟! خب این معلوم و روشن بود!

حالا اگر ما بودیم چه می کردیم؟! در هر جا او را گیر می آوردیم، کار او را تمام می کردیم و این یک چیز واضحی است. چون به حسب ظاهر کشتن او واجب است!

مگر حضرت مسلم سیدالشهدا را دوست ندارد؟ آن که تمام وجودش فانی در سیدالشهداء است. این هم که مسلم است. و قطعاً هم می داند و در این مسئله هیچ شکی نداشته است که مسئله تغییر پیدا کرده است و سرنوشت عوض شده است و ورق برگشته و تغییر پیدا کرده است و روزگار به ضرر امام حسین علیه السلام دارد جریان پیدا می کند. این را هم می دانسته، پس چرا حضرت مسلم دست به این اقدام نزد؟

می دانید او چرا این کار را نکرد و فرقی با ما چیست؟ فرقی فقط همین است که آن سفیر و نماینده امام حسین علیه السلام است و ما نماینده خودمان هستیم! و ما سفارت نفس خودمان را داریم، نه سفارت امام حسین را! آن با خودش این فکر را می کند: اگر من این کار را انجام بدهم مردم نمی گویند کار ناجوانمردانه ای انجام شده است! زیرا تو بدون اطلاع او آمدی این کار را کردی؟!!

چون او اطلاع ندارد از اینکه من اینجا هستم!

من نماینده امام حسین، نباید به منوب عنه خودم که از او نیابت دارم خیانت کنم. مردم امام حسین را در چهره من دارند می بینند، آن حضرت را در رفتار من دارند مشاهده می کنند، آن وقت دیگر من نمی توانم خیانت کنم.

اگر من این عمل را به امامم عرضه کنم، او مرا تحسین می کند یا مرا انتقاد می کند؟ امام حسین علیه السلام او را نقد می کرد، نه این که او را تحسین کند! و به او خواهد گفت: چرا این کار را انجام دادی؟ آن که هنوز کاری نکرده است، آن که

دستش را به شمشیر نبرده است. آن که هنوز لشگر نفرستاده! علاوه بر آن نشسته در خانه، با آرامش نشسته به خیال این که مهمان را این گونه پذیرایی می‌کنند؟ ... چه کسی این مطلب را در سر مسلم بن عقیل انداخت؟ امام حسین انداخت! چرا؟! این نایب او است، نایب نباید خلاف کند؛ اگر خلاف کند به پای من و او هم می‌نویسند، به پای اربابش می‌نویسند، به پای ارباب و صاحب و مالکش می‌نویسند.»^۱

آن وقت، مسلم بن عقیل برای ما می‌شود اسوه، امام حسین می‌شود اسوه، حضرت ابوالفضل می‌شود اسوه... تمام اینها، صحبت‌هایشان، رفتارشان، حرکاتشان همه اسوه است.

سیدالشهدا می‌فرماید: ما می‌خواهیم نظامی پیاده کنیم که در آن نظام، ارزشها ارائه پیدا کند «وَلَكِنْ لِنُرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ» معالم دینت را در این نظام ببینیم. (نشانه‌ها و علامت‌های دین تو را ببینیم) اگر در این نظام، ترور انجام بدهم، آیا این ارزش است؟!

توصیه علامه طهرانی به مطالعه مقاتل در ایام محرم

این قدر که این مرحوم آقا به ما توصیه می‌کردند: مطالعاتتان را در ایام محرم بگذارید کنار، فقط به مقاتل مطالعه کنید، فقط به صحبت‌های امام حسین مطالعه کنید، اینقدر که ایشان اهتمام داشتند، این صحبت‌هایشان در همین لمعات الحسین تابلو بشود و قرار بگیرد، برای چیست؟ به خاطر این است که در قدم به قدم حرکت امام حسین یک تابلو وجود دارد... این کارها را برای چه کسی کردند؟ برای اینکه امروز که روز پنجشنبه است، ما بیاییم این مطالب را مطرح کنیم، بگوییم، بشنویم،

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۸۴.

بینیم اینها چه کردند که اینها به نتیجه رسیدند و چرا ما به نتیجه نمی‌رسیم؟ اگر ما هم همان را انجام بدهیم خُب ما هم به همان نتیجه می‌رسیم دیگر، ما هم به همان نتیجه می‌رسیم.»^۱

حکایت فردی که خود را به نام علامه طهرانی در بیمارستان معرفی کرد

«وقتی به مرحوم آقا گفتند که: یک نفر از اهل علم در مشهد آمده است و در بیمارستان قلب از اسم شما سوء استفاده کرده است و خودش را بستری کرده است؟

علامه گفتند:

الحمدلله خدا اسم ما را باعث نجات یک نفر قرار داد!

همین! این همان است، این دنباله‌رو همان سیدالشهداء است. حالا اگر ما بودیم، می‌گفتیم: مرتیکه کجاست؟ بلند شو برو تحقیق بکن! او را پایین بکش! و هر چیزی را هم به او بگوییم! آمده است از اسم ما سوء استفاده کرده! بروید بگویید و آبرویش را ببرید، در روزنامه پخش کنید! در رادیو بگویید!

ولی مرحوم علامه گفتند:

هیچی نگویید، بیچاره بنده خدا قلبش درد گرفته است، حالا از اسم ما

مایه گذاشته و آمده گفته که من طهرانی هستم و این معالجه شده!

این بزرگان به آدم زندگی کردن را یاد می‌دهند، ارتباط با خدا را یاد می‌دهند، این همان حرارت است، آن حرارتی که در دل مؤمنین هست و هیچ‌وقت از بین نمی‌رود همان است که تمام زندگی آنها را در کنترل می‌گیرد: اینجا چکار بکن، آنجا چه کار بکن، نه اینکه فقط روزهای محرم بشینی و سینه بزنی؛ نه، خُب این

۱. جلسات پرسش و پاسخ، طهران، جلسه ۴۰ (۵ محرم ۱۴۳۶).

یک ظهورش است، یک مظهرش است، یک بُعدش است، آن حرارتی که هست که هیچ وقت از بین نمی رود، خُب همه ایام ما که محرم نیست، ما دو ماه محرم و صفر داریم ده ماه دیگر چی؟ ده ماه دیگر امام حسین خبری نیست؟ یا نه، ده ماه دیگر هم آن حرارت است، آن حرارت یعنی ربط، ربط با ولایت، ربط با مبدأ و ربط با منشأ، که آن در گرفتاری ها، در تشکیکات، در موارد مبهم، در سؤال ها، بر سر دوراهی ها و سه راهی ها و امثال ذلک، آن می آید آن جرقه را می زند، فوراً نشان می دهد: اینجا برو! اینجا نرو! اینجا بشین! اینجا بایست! اینجا حرکت کن! اینجا توقف کن! آن حرارت.»^۱

اینجاست که ما باید به پیام هایی که اولیاء الهی از مکتب عاشوراء و جریان شهادت امام حسین علیه السلام تلقی کرده اند توجه کنیم تا ما نیز با سیر در آن منهج وارد خیمه حضرت شده و به دست با کفایت صاحب شفاعت کبریٰ به مقام معرفت و عبودیت نائل و واصل گردیم؛ إن شاء الله تعالی.

پیام دوم: تجلی‌گاه توحید و اجرای مشیت الهی بر دست امام حسین علیه السلام

«در مکتب سیدالشهدا علیه السلام آنچه که وجود دارد اتّجاه به حق و حقیقت است بدون در نظر گرفتن حتّی خود، بدون در نظر گرفتن منافع خود، بدون در نظر گرفتن شخصیت خود، بدون در نظر گرفتن عاقبت خود، و بدون در نظر گرفتن پس از ممات خود، این در حرکت امام حسین علیه السلام و همه انبیاء و رسل الهی بالأخص ائمه که سر حلقه همه اولیاء الهی هستند، قرار دارد.

برای امام علیه السلام صلح و جنگ یکسان است. به همان مقدار که سیدالشهدا علیه السلام در این حرکت خود موفق بود، امام مجتبی علیه السلام در صلح خود موفق بود و به آن نتایج رسید. بزرگترین ظلم بر امام مجتبی حتّی از میان ما شیعه اینست که ما به اندازه سر سوزنی بین حرکت امام حسین علیه السلام و بین حرکت امام مجتبی فرق بگذاریم. این چه تعبیراتی است که بعضی‌ها می‌آورند؟! ما حسینی هستیم ما حسنی نیستیم. ما چه هستیم! یعنی چه؟ در مکتب تشیع فقط سگّه عصمت به نام چهارده نفر زده شده است و بس. و همه آنها در اتّجاه به حق و اتّجاه به حقیقت و محوریت توحید همه آنها یکسانند. به همان اندازه که سید الشهداء علیه السلام هیچ جهتی را و هیچ اتّجاهی را و هیچ سمت‌گیری را جز پروردگار متعال مدّ نظر نداشت، به همان مقدار امام مجتبی علیه السلام این مسئله را دارد. آن وقت ببینید مظلومیت امام مجتبی این است که ما باید بیاییم و از امام مجتبی بالای منبر دفاع کنیم. ببینید کار به کجا رسیده، باید ما بیاییم و امام مجتبی علیه السلام را توجیه و تنزیه کنیم. حرکت امام مجتبی را حرکت شایسته و قابل

توجیه بنمایانیم. این بزرگترین مظلومیت امام مجتبی است.»^۱

بیان حال سید الشهداء علیه السلام در خلوت با محبوب

مرحوم علامه طهرانی در کتاب گران قدر *الله شناسی*^۲ می فرماید:

«عالی ترین اسوه و الگوی فنای در ذات حقّ تعالی آن امام معصوم بود روحی و ارواح العالمین فداه که نه تنها در روز عاشوراء از هر چه بود گذشت، بلکه نفس مقدّسش در راه خدا این طور بود. سیدالشهداء علیه السلام در روز عاشوراء سیدالشهداء نشد؛ قبلاً هم همین طور بود، نفسش این گونه بود. روز عاشوراء روز تجلی و ظهور بود، روز انکشاف بود که بر اهل عوالم و خلائق روشن کرد آنچه را که باید روشن نماید.»

چه خوب ناصرالدین شاه قاجار در این باره سروده است:

عشق بازی کار هر شیاد نیست	این شکار دام هر صیاد نیست
عشق از معشوقه اول سرزند	تا به عاشق جلوه دیگر کند
تا به حدی بگذرد هستی ازو	سرزند صد شورش و مستی ازو
طالب این مُدّعاً خواهی اگر	بر حسین و کربلاش کن نظر
روز عاشورا شه دنیای عشق	کرد رو به جانب سلطان عشق
بارها این سرم، این پیکرم	این علمدار رشید، این اکبرم
این سُکینه، این رقیه، این رباب	این تن عریان میان آفتاب
این من و این ذکر یا رب یا ربم	این من و این ناله های زینبم

۱. شرح حدیث *عنوان بصری*، مجلس ۵۵.

۲. *الله شناسی*، ج ۱، ص ۱۲۷.

پس خطاب آمد ز حق کای شاه
 ای حسین ای یگه تاز راه عشق
 گر تو بر ما عاشقی ای محترم
 پرده برچین من ز تو عاشق ترم
 هر چه از دست داده ای در راه ما
 مرحبا صد مرحبا خود هم بیا
 خود بیا که می کشم من ناز تو
 عرش و فرشم جمله پانداز تو
 خود بیا که من خریدار توام
 مشتری بر جنس بازار توام
 لیک خود تنها میا در بزم یار
 خود بیا و اصغرت را هم بیار
 خوش بود در بزم یاران بلبلی
 خاصه در منقار او باشد گلی
 خود تو بلبل، گل علی اصغرت
 زودتر بشتاب سوی داورت

عظمت اوج عرفانی سیدالشهداء علیه السلام، بیان «وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى»

می باشد

این شاعران قصیده سرا خواسته اند همان حالت «لی مع الله» حضرت سیدالشهداء علیه السلام را بیان کنند؛ در آن حالات خوش و اوقات عظیمه که نه فرشته مقرب و نه پیامبر مرسل را گنجایش آن مقام، و تحمل و تاب آن رموز عالیه عرفانی تا آن سرحد نبوده است.

بینید: حجة الإسلام تبریزی شیخ محمد تقی نیر، چگونه با تعبیر حسنه و اشارتهای بدیعه و لطائف ملیحه خود می خواهد گوشه‌ای از حالات آن امام همام و سرور و پیشوای از خود برون آمدگان و به محبوب پیوستگان را برای ما روشن کند. وی در بیان حال آن یگه تاز میدان عشق سرمدی و محبوب ازلی و مقصود و مراد سرمدی، این طور شرح می دهد:

تا خبر دارم از او، بی خبر از خویشتم

با وجودش ز من آواز نیاید که منم

پیرهن گو همه پُر باش ز پیکان بلا
 که وجودم همه او گشت من این پیرهنم
 باش یک دم که کنم پیرهن شوق قبا
 ای کمان کِش که زنی ناوِکِ پیکان به تنم
 عشق را روز بهار است کجا شد رضوان
 تا بَرَد لاله به دامن سوی خلد از چمنم
 روز عهد است بکش اسپرم ای عقل ز پیش
 تا تصوّر نکند خصم که پیمان شکنم
 می‌نیاید به کفن راست تن کشته عشق
 خصمِ دون بیهده گو باز ندوزد کفنم
 هاتقم می‌دهد از غیب ندا شمر کجاست
 گو شتابی که به یاد آمده عهد کهنم
 سخت دلتنگ شدم، همّتی ای شهپر تیر
 بشکن این دام بکش باز به سوی وطنم
 دایه عشق ز بس داده مرا خون جگر
 می‌دمد آبله زخم کنون از بدنم
 گویِ مَطَّلَع چه عجب گر برم از فارس فارس
 تا به مدح تو شها نیّر شیرین سخنم
 بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؛ أَشْهَدُ لَقَدْ أَقْشَعَرَّتْ لِدِمَائِكُمْ أَظْلَةَ
 الْعَرْشِ مَعَ أَظْلَةِ الْخَلَائِقِ، وَ بَكْتِكُمْ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ سَكَّانُ الْجَنَانِ وَ الْبَرِّ وَ
 الْبَحْرِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ عَدَدَ مَا فِي عِلْمِ اللَّهِ؛^۱

۱. مفاتیح الجنان (طبع اسلامیّه ۱۳۷۹ قمریّه)، ص ۴۳۹؛ از جمله زیارت حضرت سیدالشهداء

«پدرم و مادرم و جانم فدایت گردد ای ابا عبدالله! سوگند به خدا که تحقیقاً برای خونهای شما اشباح عرش خدا با اشباح خلایق به لرزه افتادند. و برای خاطر شما آسمان و زمین و ساکنان بهشت و خشکی و دریا گریستند. صلوات خدا بر تو باد به تعداد آنچه در علم خدا وجود دارد.»

از این فقره زیارت استفاده می‌شود که اشباح عرش و اشباح خلایق تاب و تحمل کشیدن آن واقعه را نداشتند که به لرزه درآمدند، و همچنین آسمان و زمین و بهشتیان و صحرا و دریا تاب آن را نداشتند که به گریه افتادند. پس به تعداد مخلوقاتی که در علم خداوند وجود دارد بر تو سلام و صلوات باد؛ که همه اظهار عجز به درگاه تو نموده و در تحیر و تحسّر غوطه‌ور شدند.

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زدند^۱

علیه السلام که در شش وقت: اول رجب و نیمه رجب و نیمه شعبان روزها و شبهای آنها بجای آورده می‌شود (بنا بر روایت امام جعفر صادق علیه السلام از کتب مفید و سید ابن طاوس شهید). (تعلیقه)

۱. الله شناسی، ج ۱، ص ۱۲۸.

پیام سوم: انعقاد مجالس توسل و احیاء ذکر برای وصول به معرفت و جایگزینی عقلانیت بر احساسات

کیفیت اهتمام بزرگان در احیای مجالس سیدالشهداء

حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه می فرمودند:

«بزرگان نسبت به احیای این دو ماه [محرم و صفر]، و به خصوص احیای مسئله سیدالشهداء علیه السلام، عنایت غریبی داشتند و از سخنانشان این مسئله کاملاً آشکار است. بزرگان از اهل معرفت، نسبت به احیای مکتب عاشوراء از همه افراد اهتمامشان بیشتر بود؛ چرا؟ چون آنها در همان راه و در همان صراط بودند، مگر می توانند غیر از آن را تبلیغ کنند؟! مگر می توانند در مکتب صدق باشند و آن لوادارش را معرفی نکنند؟! مگر می توانند در مکتب آزادی و حریت باشند، و سردمدارش را، و مبانی او را به دیگران نشان ندهند؟! مگر می شود؟! مگر می شود خود آنها مبلغ حریت و آزادی و صداقت و عدل و انصاف و اخلاق و کرامت باشند، و لکن پاسدار این مدرسه و این منهج را به دنیا اعلام نکنند؟ مگر می شود؟»

دیگران باید به فکر باشند! دیگران باید در کیفیت احیای این مجالس و محافل مواظب باشند!

دیگران باید مواظب باشند یک وقتی در این مجالسی که تشکیل می دهند حرفی بر خلاف مصلحتشان زده نشود! اولیای خدا که ابائی ندارند، هرچه

می‌خواهد گفته بشود! دیگران باید مواظب باشند که از این محافل و مجالس برای بالا رفتن از نردبان مصالح دنیوی و منافع نفسانی استفاده می‌کنند، حتما در مجلس، ذکری از آنها بیاید!، حتما جریانی یا یک قضیه‌ای مطرح شود!؛ ولی یک عارف و یک ولی الهی که می‌خواهد مجلس ذکر سیدالشهداء را منعقد کند، دیگر به دنبال این نیست که چه چیزی گفته بشود و چه چیزی نشود؟ آنجای مطلب را درز بگیریم!، آنجا را قیچی کنیم!، این را نگوییم به مصلحت نیست!... من نمی‌دانم این مصلحت چه موقع تایمش تمام می‌شود؟ کی وقتش تمام می‌شود؟ مثل اینکه فقط در ظهور حضرت است که این مصلحت وقتش تمام می‌شود! از وقتی که ما شنیدیم این مصلحت بوده است!

ولی آنها در مجالسشان "مصلحت نیست!" راه ندارند!

وقتی امام صادق می‌فرماید: «خدا پدر و مادر کسی که مجالس ذکر ما را احیاء می‌کند و به پا می‌دارد، بیامرزد.» منظور از احیاء چیست؟ آیا فقط روضه خواندن و توی سر و سینه زدن است؟! این می‌شود احیاء؟! این احیاء نیست! شما برای پدرتان هم که فوت کرده مجلس فاتحه می‌گیرید و برایش هم گریه می‌کنید! مادرتان هم که فوت کرده برایش این مجلس را می‌گیرید، شما این کار را هم دارید انجام می‌دهید، پس فرق بین امام حسین و بین بقیه چه شد؟! شما برای عزیزی که از دست داده‌اید هم مجلس احیاء می‌گیرید، مجلس ختم می‌گیرید، این ختم‌های امروزی ... ختم‌هایی که فقط در آن به تمجید از این شخص و کارهایش و مسائلش و فلان و یال و کوپال و از این کاغذپاره‌ها می‌گذرد.

شما که این کارها را انجام می‌دهید، پس بین امام حسین و بین این مجالس

چه فرقی شد؟! کجایش مجلس ذکر شد؟ کجایش مجلس احیاء شد؟!

نصیحت علامه به صاحب مجلس به خاطر ورود مسائل اعتباری در مجلس

روضه

یک روز در زمان سابق ما به منزل یک بنده خدایی که در ایام دهه عاشوراء روضه داشت، رفته بودیم؛ البته همه جور افرادی هم می آمدند، وقتی وارد مجلس شدیم، دیدیم دور تا دور مجلس را صندلی گذاشته اند! آن آقایانی که خودشان را یک پله و یک سر و گردن بالاتر از بقیه به حساب می آوردند، انگار بقیه که رفته اند نشسته اند این وسط آدم نیستند! عارشان می آمد مثل بقیه بیایند در جمعیت بنشینند. آن آقای هم که می رفت آن بالای منبر می بایست یک به یک اسم بیاورد:

”مجلس به فلانی مزین است! این آقایان تشریف می آوردند و مجلس را مزین می فرمودند!“

... ما هم با مرحوم آقا آمدیم، دیدیم نشستن روی صندلی که جای ما نیست! بنابراین رفتیم و در همان وسط مثل بقیه نشستیم.

آمدند گفتند: ”آقا بفرمایید! بفرمایید شما هم روی صندلی بنشینید!“
مرحوم آقا گفتند:

نخیر! ما همین جا می نشینیم! مجلس امام حسین روی صندلی نشستن ندارد! ...

وقتی که از مجلس آمدیم بیرون، مرحوم آقا رو به آن صاحب مجلس کردند، در حالی که بقیه هم می شنیدند فرمودند:

مجلس سیدالشهداء دو طبقه ندارد! همه باید روی زمین بنشینند. مؤید باشید!

آمدند و حرکت کردند و رفتند.

ببینید! این روش، روش اولیای الهی بود. این روش روش بزرگان بود. تعظیم مکتب اهل بیت علیهم السلام، فقط با در نظر گرفتن خود اهل بیت

علیهم السّلام، بدون زوائد و بدون مصالح و بدون جهات دیگر؛ وقتی که افراد می آمدند، خود امام علیه السّلام در اینجا مورد نظر بود.

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه می فرمودند:

وقتی که می روید صحبت می کنید، اسمی از من نیاورید!

و اگر کسی می آمد اسم می آورد، تعریفی می کرد؛ خداوند حضرت ایشان را محفوظ بدارد! سلامتی بدهد، ظلّ عالی را مستدام بدارد! سایه ایشان را بر سر ما نگه دارد.؛ به صورت خیلی جدی می گفتند:

آقا قرار شد شما از این مطالب نگویند!

مرحوم پدر ما نسبت به مبانی ای که مورد نظرشان بود جدی بودند. شوخی نمی کردند. چنین نبودند که از یک طرف بگویند: بله بهتر است اینها گفته نشود؛ ولی اشکال ندارد! و یک خنده ای هم بکنند! نه، جدی بودند.

وقتی یکی آمد پای ایشان را بوسید، چنان با عصا به کمرش زدند که ما گفتیم کمرش دو نصف شد! نه اینکه بگویند: آقا چه می کنید...! چه می کنید...!

من یک دفعه در صحن حضرت معصومه سلام الله علیها نشسته بودم، دیدم یک نفر دارد می آید. معلوم بود که از همین طوائف و دراویش بود. با چشم خودم دیدم وقتی که به وسط صحن رسید، دو نفر از همان افرادی که جزو پیروان ایشان بودند، هر دو افتادند و کفش ایشان را بوسیدند و شاید حدود بیست ثانیه، سی ثانیه همین طور ایشان هم ایستاده بود و نظر می فرمود و عنایت می فرمود و همین طور به همین کیفیت بودند و بلند شدند و رفتند.

این چه بازی ای است؟ چه بازی هایی است؟!

تو جواب خدا را در روز قیامت چه داری بدهی، که این مسائل را در بین افرادی که به تو گرایش دارند داری ترویج می کنی؟ حالا اگر کسی پای تو را نبوسد چه از تو کم می شود؟! مگر کسی که بخواهد مراتب خضوع و خشوع و ارادت را

نسبت به سرکار فیض آثار، مناقب شعار نشان بدهد، حتما باید کفش و نعل حضرت عالی را ببوسد؟ حالا مگر تو این طور بالا می‌روی؟! یا اینکه ای بیچاره بدبخت! تو پایین می‌آیی! تو می‌دانی با یک همچنین کاری چه بر سر نفس خودت داری می‌آوری و چه وزر و وبالی را بر خودت می‌خوری؟ و چه طور خودت را بدون اینکه بفهمی دستخوش حبال و شبکه‌های فراگیر و دام‌هایی که ابلیس برای به دام انداختن ما و شما آنها را به کار می‌گیرد، گرفتار می‌کنی در حالی که خودت هم نمی‌فهمی؟!

اما آن بزرگ برای آنکه به آنجا نرسد و - خیلی مطالب هست، یکی اش این است - برای اینکه خود را در آن شبکه‌ها قرار ندهد، چنان با عصا می‌زند که دیگر کسی از این غلطها نکند و به دیگران هم نشان بدهد که ما در روش خود شوخی نداریم! و حالش از این کار به هم می‌خورد... اینها شوخی نیست! یعنی این در چه افقی هست و در چه وضعیتی هست که هیچ اجازه نمی‌دهد از آن مقام عبودیت و مقام صفای نفس، یک تخطی صورت بگیرد و این نظام به هم بریزد؟! قضیه چیست؟!

فهمیدن فلسفه و علت نهضت حضرت، شرط احیاء مجلس سیدالشهداء

این بزرگان برای احیای مجالس اهل بیت از همه آن افراد اهتمام بیشتری داشتند و مراقب بودند که این مجالس به آن اهدافی که مورد نظر است نزدیک بشود.

مجلسی که برای سیدالشهداء منعقد می‌شود، اگر بخواهد فقط در آن مجلس ذکر مصیبت بشود و فقط در سر و سینه زده بشود و به همین مقدار بسنده بشود، خب این احیاء نیست، این زنده داشتن نیست، این تذکر نیست، این تنبّه نیست. مجلس سیدالشهداء آن زمانی تبدیل به مجلس ذکر می‌شود، آن زمانی تبدیل

به مجلس تنبه و تذکر می‌شود، که آن «چرای» پشت این قضایا و این حوادثی که اتفاق افتاده است، برای مردم بیان بشود؛ نه فقط این حادثه!

این حادثه مثل هزارتا حادثه‌ای که در زمان سابق بود، آمد و گذشت. کربلا آمد و گذشت، از این قضایا در طول تاریخ زیاد بود و الآن هم هست، الآن هم اتفاق می‌افتد. ما الآن در دنیا ظلم نداریم؟! ما الآن در دنیا مصیبت نداریم؟! ما الآن در دنیا دیکتاتوری نداریم؟! ما الآن در دنیا سبّیت و حیوانیت نداریم؟! این همه داریم در دنیا ظلم و ستم‌ها را می‌بینیم، از زمانی که خدا آدم را خلق کرد و آدم روی زمین آمد، ظالم و مظلوم بود، تا این زمان و آینده. همیشه ظالم و مظلوم بوده است. و هرکسی از ما در این سیر تاریخی خودش که دارد می‌کند، یا ظالم است، یا مظلوم است. اگر به آنچه که خدا گفته و فطرت می‌گوید و عقل می‌گوید عمل کند، راه عدل را در پیش گرفته. اگر عمل نکند، ظالم است.

ظالم فقط در روز عاشوراء نبود. هر کدام از ما که الآن در اینجا نشسته‌ایم باید نسبت به رفتار خود و نسبت به کردار خود دوباره تجدید نظر کنیم! نکند این کاری که الآن من دارم انجام می‌دهم خلاف باشد؟! اگر خلاف بود، بداند در این لشکر است، دیگر با امام حسین نیست. نکند این حرفی که الان دارم می‌زنم خلاف است؟! اگر خلاف بود، بداند که در آن دسته است. اگر درست بود، به خودش امیدوار باشد. این چرای پشت واقعه عاشوراء است.

استقبال و عدم مخالفت حکام ظالم و زورمدار با اقامه عزادری به دون فهم و عقلانیت!

در مجالس اهل بیت علیهم السلام، اگر بیایم و فقط این را بگوییم که: آی این را کشتند و آی آن را کشتند، خب خود یزید هم بدش نمی‌آمد این کار را انجام بدهد! او هم مجلس مصیبت می‌گذاشت! مگر نگفت؟! آی تقصیر من نبود و

بی خود کردند آمدند این را انجام دادند، غلط کردند، خودم اصلاً سیاه پوش می‌کنم، خودم عزاداری می‌کنم، خودم چه می‌کنم! ...

اما وقتی آمدند گفتند: چرا این قضیه اتفاق افتاده است؟! صحبت «چرا» شد، چرایش این است که توی یزید ملعون که در اینجا نشستی، می‌بایست بعد از مُردن معاویه کنار می‌رفتی و طبق همان چه که بین معاویه و بین برادر امام حسین، امام حسن علیهما السلام انجام شد عمل می‌کردی!

اینجا دیگر همه چیز یک دفعه به هم می‌ریزد! اینجا یک دفعه همه چیز قاطی می‌شود، اینجا یک دفعه مجلس عوض می‌شود: نه صلاح نیست! صلاح نیست گفته بشود، صلاح نیست!

اما تا وقتی که مسئله فقط سینه‌زنی است، می‌گوید: شب تا صبح سینه بزنید! در سرتان بزنید! هیچ اشکال ندارد! خودمان هم تأییدتان می‌کنیم، پولش را هم می‌دهیم! چایش را هم می‌دهیم! اما وقتی صحبت بیاید چرا عاشوراء انجام شد؟ چرا؟ آن چرایی پشت قضیه، یک دفعه پای مصلحت می‌آید: نه! نه! نه!

آقا این را نگو! نه! نه! آقا آن را نگو! ... چرا؟! پس چه بگویم؟ همین به علیّ اکبر تیر زدند و... اینها را عیب ندارد بگو؛ تیر زدند، شمشیر زدند، نمی‌دانم نیزه زدند، سنگ زدند، شهید کردند، اسیر کردند! ... اینها خوب است، هیچ مشکلی در این قضیه نداریم.

در همان زمان شاه، آن حکومت با عزاداری که مخالف نبود، مشکل نداشت. می‌گفتند: برای امام حسین عزاداری کنید! مگر خود دستگاه و دربار در مسجد سپهسالار در میدان بهارستان سه روز عزاداری انجام نمی‌داد؟! هر سال انجام می‌داد، خود شاه هم می‌آمد شرکت می‌کرد.

مگر پدرش رضاشاه در مجالس عزاداری شرکت نمی‌کرد؟ در یک جا دیدم حتی به سرش هم گل می‌زد، اما بر اساس بازی! خدعه، فریب دادن مردم، برای

استمرار حکومت!

این عجب شاهی است! ببینید امشب آمده، سه روز عزاداری می‌کند: نهم و دهم و یازدهم عزاداری می‌کند، مسجد سپهسالار، آن پدرش هم نمی‌دانم...
اما صحبت‌هایی که در آن مجلس می‌شود چه صحبت‌هایی بود؟ گزینشی! از چرایی پشت قضایای سیدالشهداء صحبت نمی‌شد. اگر می‌شد چه بود؟ خب اوّل کسی که می‌بایست از مجلس خارج بشود خود اعلیٰ حضرت است دیگر! خودت بلند شو برو بیرون!
صحبت‌ها گزینشی بود، حرف‌ها همه انتخاب شده، مسائل مسائلی است که به این طرف برنخورد، قضایا به این طرف کاری نداشته باشد.

مقصود از مطالعه تاریخ عاشوراء، دست‌یابی به فلسفه و لمیت واقعه

کربلا!

احیای مجلس اهل بیت یعنی این. این همه مرحوم آقا توصیه می‌کردند به ما و به افراد دیگر و به دوستان که همیشه بیاید فلسفه تاریخ اسلام را، فلسفه تاریخ عاشوراء را، آن فلسفه، آن جنبه لمیت این حادثه و واقعه را بیاید بیان کنید. این که ایشان می‌فرمودند: قاب بگیرید و کلمات سیدالشهداء را در این قاب‌ها چاپ کنید و در منازلتان بزنید، نه فقط برای تبرک است، برای اینکه هر روز از خانه می‌آیید بیرون چشمتان بیفتد.

إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَلَكِنْ خَرَجْتُ لِطَلَبِ

الإصلاح فِي أُمَّةٍ جَدِّي^۱.

آدم ببیند این کلمات چیست؟ من برای طلب اصلاح آمده‌ام، من هم

۱. لمعات الحسين عليه السلام، ص ۱۶.

می توانستم با نظام بسازم و کنار بیایم و مصالح و منافع و عافیت خود را در نظر بگیرم. می توانستم، ولی این کار را نکردم. آدمم تا عدل را به پا دارم، نه اینکه عدل را بمیرانم. آدمم تا صدق را اعلام کنم، نه اینکه کذب را به جای صدق بنشانم. آدمم این کار را انجام بدهم.

خب طبعاً درگیری می شود. آن طرف آمادگی ندارد. او نمی آید این کار را انجام بدهد. در واقعه کربلا امام علیه السلام آمد سیاست را به دنبال دیانت گذاشت، نه این که دیانت را به دنبال سیاست بگذارد. قضیه این بود.

معاویه نه، معاویه می آید اصل را بر سیاست قرار می دهد، اصل را بر حکومت قرار می دهد، اصل را بر آن مطامع خودش قرار می دهد، اصل را بر بقاء خودش قرار می دهد و بعد به دنبال او، آن دیانت خود را می آید توجیه می کند. به جای صدق دروغ می گوید، به جای صفا حيله، به جای صداقت تقلب و چپاول و امثال ذلک. دیانت را به دنبال و در زیر مجموعه سیاست قرار می دهد.

اشتباه بودن شعار «دین عین سیاست و سیاست عین دین است»

اینکه گفته می شود: «دین عین سیاست و سیاست عین دین است.» این غلط است؛ سیاست در زیر مجموعه دیانت است، نه اینکه مساوی است. یعنی اول باید دیانت و آنچه که خدا و رسول و ائمه فرموده اند، مد نظر قرار بگیرد و بعد بر آن اساس سیاست و تدبیر امور به آن جهت باید سوق داده بشود. آن وقت این می شود مجلس ذکر و مجلس احیای دین.

امام صادق که می فرمایند:

«خدا رحمت کند کسی که ناله ای برای جدّ ما بکند، خدا رحمت کند

کسی که برای جدّ ما گریه کند، خدا رحمت کند کسی که بگریاند.»

یا اینکه روایت امام رضا علیه السلام به ابن شیبب، آن روایت عجیبی که

می فرمایند:

«خدا تمام گناهان آن کسی را که برای مصیبت جدّ ما اشک بریزد، می آمرزد.»

معنای این روایات چیست؟ یعنی فقط همین که بنشینیم و گریه کنیم و سینه بزنیم؟! یعنی همین که بیاید در این مجالس، و خود را در حال و هوای این مجلس قرار بدهد، بلند شود بیاید در یک مجلس و سینه بزند و بدون اینکه اصلاً توجهی داشته باشد که چه نفعی می خواهد از این مجلس در روشش، در گفتارش، در کردارش، در ارتباطش با مردم نصیبت بشود: با مردم چگونه ارتباط داشته باشد. نسبت به مسائلش چه بگوید؟ معنای روایت این است؟!!

یا اینکه نه معنایش این است که بیاید در این مجالس و خود را در این مبانی و قواعد و قوانین قرار بدهد؛ وقتی که جریان حرّ بن یزید ریاحی را بشنود متوجّه باشد، آن چیزی که آمد و حرّ را نجات داد، ادبش بود. پس ادب خیلی مهم است! این قضایا و امثال این قضایا را در نظر بگیرد و متوجّه باشد. به لَمِیت قضایا برسد. وقتی که قضیه حرّ را می شنود،

جریان زهیر بن القین، بهترین درس شرط ورود در خیمه امام حسین

علیه السّلام

وقتی که قضیه زهیر بن قین را می شنود، که زهیر بن قین وقتی که آمد و خیام خودش را جدای از سیدالشهداء قرار می داد، آن زمانی که امام حسین حرکت می کرد. او توقف می کرد و آن زمانی که حضرت نزول می کردند آن زمان حرکت می کرد تا اینکه برخورد نکند، چه باعث شد که این زهیر که می ترسید از برخورد و حائف بود از ملاقات با سیدالشهداء، آمد و چنان دست از همه چیز برداشت؛ دست از دنیا و مال و منال برداشت و آن را به عیالش بخشید و آمد خود را در خیمه امام

حسین قرار داد.

متوجه باشد که برای رسیدن به سیدالشهداء خلاصه نباید آدم چیزی برای خودش بگذارد. اگر بگذارد، نمی‌تواند در آن خیمه برود. نمی‌تواند در آن خیمه وارد بشود.

هرکسی به خواهد باشد! یکی پول دارد، یکی مال دارد، یکی شخصیت دارد، یکی علم دارد، یکی رفیق و مرید و از این حرف‌ها دارد، هرچه بخواهی برای خودت بگذاری، از کیسه‌ات رفته و فایده‌ای ندارد!

عیال زهیر بن القین، اسوه جایگزینی عقلانیت و حریت بر احساسات

و باید به این موضوع توجه کرد که چرا عیال او آمد به جای اینکه تحت احساسات قرار بگیرد و بیشتر مانع بشود و به جای این که بگوید: "این پیغامی که آمد از طرف سیدالشهداء امام حسین، نه، نه! یک وقتی نروی جواب بدهی! خب معلوم است حضرت پیغامش چیست! یک وقت نروی!"؛ نه! بلکه خود زنش دارد او را تشویق می‌کند! می‌گوید نشسته‌ای اینجا داری چه کار می‌کنی؟ چرا مثل دیوار همین طوری نگاه می‌کنی؟! چه شده؟! خب پیغام است، بلند شو برو! نمرده‌ای که! بلند شو ببین چیست؟ حضرت چه می‌گوید؟ خب گوش داری! عقل داری! فهم داری! خب بفهم!

و زن‌های ما بدانند که به جای اینکه برای رسیدن به سعادت اخروی، خانواده و شوهر را تشویق کنند، سنگ جلو نیندازند! این را از زن زهیر یاد بگیرند. که آمد شوهر خود را تشویق کرد. او هم می‌توانست مثل زن‌های دیگر بگوید: "نه نرو! چه کار داری؟ بیا بابا! تو که عمرت هنوز به سر نیامده! خود را وسط نینداز، من چه می‌شوم؟!"

بلکه زن زهیر آمد، با دست خود سعادت ابدی و خلود در بهشت و جنات و

نعیم پروردگار را هم برای شوهرش و هم برای خودش خرید؛ این درس را باید از کجا یاد بگیریم؟ در همین مجالس باید یاد گرفت دیگر! ما مسائلی را که در اینجا انسان می‌تواند از آنها برای تصحیح راه و برای تصحیح مسیر استفاده کند، کم نداریم؛ قدم به قدم واقعه کربلا درس است. قدم به قدمش! آدم از کجا بگوید؟! از چه دریچه‌ای بخواهد نگاه کند؟ خیلی عجیب است! خیلی عجیب است.

توضیح حضرت حدّاد درباره خطاب امام صادق علیه السلام به اصحاب:

«بأبي أُنتم و أمّی!»

یک روز قبل از ایّام محرّم در کربلا در خدمت مرحوم حدّاد بودیم؛ پدر بزرگ ما، مرحوم حاج آقا معین رحمة الله علیه، ایشان هم آنجا بود. آن روز ایشان یک سؤال می‌کند. ببینید! چقدر این مسئله بالاست، و چقدر دارای اهمّیت است. اصلاً مسئله کجاست! - می‌گوید: آقا من دیشب رفته بودم و زیارت می‌کردم؛ در زیارت اصحاب سیدالشهداء آمده است:

السَّلَامُ عَلَیْكُمْ یا أولیاء الله و أحبّائه، السَّلَامُ عَلَیْكُمْ یا أصفیاء الله و أودائه.

این زیارت زیارتی است که از ناحیه امام است. حضرت زیارت می‌کنند، در این زیارت است که حضرت به آنها می‌فرمایند: «بأبي أُنتم و أمّی!» پدر و مادر من فدای شما باد. قضیه چیست؟

این زیارت از ناحیه امام است! ایشان سؤال کرد که: آقا این چه طور می‌شود؟ حالا مراتب اصحاب هرچه می‌خواهد باشد، این چه طور می‌شود که این امام بیاید بایستد و در قبال آنها وقتی زیارت می‌خواند بگوید بأبي أُنتم و أمّی؟

البته خب این مسئله «بأبي أُنتم و أمّی»، یک اصطلاح است که در مقام اظهار محبت فوق‌العاده زائد و یک نزدیکی و یک بزرگداشت و تعظیم یک فرد، گفته

می شود.

مرحوم حاج آقا معین به آقای حدّاد عرض کرد: آقا این فقره چیست؟ اینکه نباید مال امام باشد؟ این باید مال ما باشد، ما که وقتی می‌رویم آنجا، این مسئله را مطرح می‌کنیم، این طور خطاب به آنها می‌کنیم.

مرحوم آقای حدّاد این جواب را دادند، گفتند:

این از امام است و امام هم خودش این مطلب را می‌فرماید به آنها، به این دلیل که در جریان کربلا یک واقعه و یک حقیقت بیشتر حاکم نیست و آن واقعه و حقیقت سیدالشهداء است! همه اینها فانی‌اند! دیگر حبیب بن مظاهری نیست! دیگر مسلم بن عوسجه‌ای نیست! یکی است آن هم همان امام حسین! همان سیدالشهداء است! این که الآن جدا هست، این به خاطر این است که آن ابدان مطهّره بالأخره باید فرق داشته باشند با خودِ بدن حضرت. خب بالأخره اینها حساب و کتاب دارد. ولی در عالم واقع و در عالم معنا، همه در زیر یک خیمه هستند، آن خیمه خیمه سیدالشهداء است، پس در واقع وقتی که شما دارید به آن اصحاب خطاب می‌کنید، و آنها را مورد خطاب و مورد این کلمات مکرمت‌آسا قرار می‌دهید، در واقع دارید به سیدالشهداء خطاب می‌کنید. آنها جدا نیستند؛ یک واقعیت است، یک حقیقت است.

ولی در عین حال گویا مطلب برای حاضرین یعنی آنهایی که در آنجا بودند، آن‌طور که باید و شاید جا نیفتاده است؛ شما ببینید یک عارف به جریان کربلا چگونه دارد نگاه می‌کند؟ می‌گوید حبیبی دیگر در اینجا نیست! مسلمی در اینجا نیست! عابسی در اینجا نیست! همه یکی است! همه در تحت یک ولایت غرقند و همه در تحت یک ولایت فانی هستند؛ استقلال وجودی دیگر در میان آنها نیست! آنها همه جنبه ربطی پیدا کرده‌اند، نه جنبه استقلالی. جنبه حرفی پیدا کرده‌اند، نه جنبه اسمی. و جنبه حرفی که از خودش هویت ندارد، هویتش به طرفین این ربط

بستگی دارد. این حرف‌های بنده نیست! اهل فضل نسبت به این مسائل توجه بیشتری دارند که بنده می‌خواهم چه عرض کنم.

به این کیفیت باید از این واقعه استفاده بشود. باید از این حادثه استفاده بشود و به هر مقدار که ما توانستیم از مجالس سیدالشهداء مطلب درک بکنیم، به همان اندازه کسب نورانیت کرده‌ایم، به همان اندازه. اگر نه، فرض کنید که یک مجلسی بود، خب فقط یک ذکر مصیبتی، فقط همین، خب آن به مقدار خودش.

این فرصت باید استفاده بشود، از این ظرفیت باید استفاده بشود، و به مکتب امام حسین و به مکتب سیدالشهداء باید نزدیک شد. اگر این‌طور باشد، آن‌وقت مشمول ادعیه، مشمول خطاب‌ها، مشمول این روایات و احادیثی که از ائمه راجع به احیای این مجالس است، خواهیم شد.

برخی از منهیات در مجالس: کم و زیاد نمودن مطالب، شلوغی و هیجانات احساسی

لذا برای اینکه این مسائل و این مطالب بهتر در ذهن قرار بگیرد و نفس نسبت به این مطالب انفعال بیشتری داشته باشد و تأثیر بهتری داشته باشد، باید به عین آنچه که در این حوادث اتفاق افتاده پرداخت. از خودمان زیاد و کم نباید بکنیم. مجلس را شلوغ نباید بکنیم. دیده‌اید بعضی‌ها به خاطر اینکه شور را بیشتر کنند، هی صدا را بالا می‌برند، هی داد می‌زنند، حالا خیال می‌کنند با داد زدن اشک از چشم افراد می‌آید. نیازی به این حرف‌ها نیست. شما همان واقعه را بیان بکنید، همان قضایا را بیان بکنید، همان حادثه را بیان بکنید، گریه خودش می‌آید. نیازی به داد زدن و میکروفون را چسباندن به لب‌ها و در دندان‌ها فرو کردن ندارد.

نه، همین که آن قضایایی که دارد، در کتب صحیح و مستند است، آنها را انسان بیان بکند، حالت انکسار و تأثر خودش پیدا می‌شود. و از پرداختن به این

امور و ظواهری که متأسفانه امروزه این طرف و آن طرف مشاهده می‌شود و این مجالس را تبدیل به یک نوع تئاتر می‌کند، باید پرهیز بشود.

هیاهو در مجالس، منافی جنبه ملکوتی و عامل کاهش تأثیر گذاری!

بعضی‌ها تصوّر می‌کنند که یک زائدی باید انجام بشود، تحرّک باید بیشتر بشود، برای اینکه آن سینه‌زدن تأثیر بیشتری بگذارد، باید شدید بشود، داد و بی‌داد، فلان، تند ... نه! نیازی به اینها نیست، آرام هم انسان سینه بزند، آن اثر خودش را می‌گذارد و بیشتر هم می‌گذارد. از هیاهو و داد و بی‌دادها انسان در این‌گونه مجالس باید احتراز کند. اینها آنچنان که باید و شاید نمی‌گذارند که فضا با آن جنبه ملکوتی خودش تطبیق پیدا بکند. ملائکه در سکون هستند، شیاطین در غوغا و در اضطراب و در تحرّک هستند. و در این مجالس نیازی به این داد و بی‌دادها نیست، نیازی به داد کشیدن‌ها نیست، نیازی به این اطوار نیست. این مجالس، مجالسی است که در تحت ولایت و اشراف مقام ولایت قرار دارد و باید در همان مسیر و به همان کیفیت انجام بشود تا تأثیر بگذارد. و الاّ تأثیر جزئی خواهد بود؛ نه بگوییم اثر ندارد، اثرش کم است. آن اثری که باید و شاید نیست.

واقعا مجالس ذکر سیدالشهداء مجالس احیاکننده است، انسان را زیر و رو می‌کند. یکی از رفقا می‌گفت در یک مجلس بودم، بعد یکی آمده بود، از من یک پولی می‌خواست، برای یک موردی. گفتم بیا همین الآن به تو بدهم، چون اگر از اینجا برویم یکی دو ساعت دیگر، شاید پشیمان بشوم! و شاید همین‌طور هم بود! شاید خودش را می‌شناخت... یعنی حال و هوای مجلس، قلب را برمی‌گرداند، نفس را برمی‌گرداند، دل را برمی‌گرداند، فکر را برمی‌گرداند. این برای چیست؟ این برای جنود ملائکه است دیگر. جنود ملائکه وقتی می‌آید، نفوذ در قلب می‌کند، قلب را برمی‌گرداند. لذا بزرگان نسبت به رعایت این مطالب تذکراتی می‌دادند.

توصیه به نصب علامت عزاء در منازل و دفاتر کار

یکی اینکه می فرمودند:

باید در این دو ماه منازل خودتان را، و همین طور دفتر خودتان را، کسی دفتر دارد، کسی که مطب دارد، کسی که جایی دارد، به اصطلاح برای کارش، همان جا را از حالت طبیعی و یکنواخت گذشته دریاورد و حالت عزا به خودش بگیرد.

نمی گویم همه را سیاه پوش کند، خب غلط است. نه، تا آن حدودی که فردی که وارد می شود احساس کند که این با سابق و با روزهای گذشته و با ماه های گذشته تفاوت کرده است. بالأخره انسان باید یک جوری نشان بدهد دیگر، ارتباط خودش را باید نشان بدهد با اهل بیت، با این قضایا باید نشان بدهد.

نهی از مصرف شیرینی ها و آجیل در محرّم و صفر

و از مصرف کردن آجیل ها و شیرینی ها در این دو ماه، خود بزرگان خودداری می کردند و حتی اگر کسی برای آنها هدیه می آورد، مثلا گزی برایشان هدیه می آورد، اینها پس می فرستادند و بر خورد می کردند و می فرمودند اگر مادر یا پدر خودت از دنیا می رفت هم برای دیگران هدیه می بردی؟ یا اگر کسی برای تو می آورد می پذیرفتی؟ به تو بر نمی خورد؟ اینها همه دستوراتی است که باید ما به آن دستورات ملتزم باشیم.

بنابراین، آنچه که راجع به این قضایا و مطالب و جریانات می شود در یک عبارت آن را قرار داد، آن این است که این جریان کربلا و واقعه عاشوراء یک نعمت الهی است، که به این صورت برای بیدارباش ما و برای هشیارباش ما، پدید آمده و این جریان در طول تاریخ استمرار دارد.

توصیه به برقراری مجالس در صبح (بین الطلوعین)

و به هر کیفیت که از این جریان استفاده می‌شود، خودمان بیشتر بهره می‌بریم. خودمان از این مسئله استفاده می‌کنیم. در مجالس سیدالشهداء مرحوم آقا می‌فرمودند که مجلس صبح، یک خاصیتی دارد که مجلس بعد از ظهر و شب ندارد، نه اینکه آنها خاصیت و فایده ندارند، چرا! ولی خصوص مجلس صبح یک خصوصیتی دارد. اگر شما پنج ساعت هم یک مجلس در شب را شرکت کنید، چند نفر هم بخوانند و دو تا هم منبری و یک ساعت هم سینه بزنی، به اندازه نیم ساعت درک کردن مجلس صبح نیست. این یک خصوصیتی دارد.

خواندن زیارت عاشوراء در ایام محرم

لذا نسبت به مجلس صبح خیلی توجه داشتند، زیارت عاشوراء در این ایام مورد تأکید آنها بود. بنده خودم در وقتی که در کربلا بودم آنجا و در منزل بزرگان، هر روز زیارت عاشوراء خوانده می‌شد و حتی خود آنها می‌فرمودند:

اگر می‌شد که صد لعن و صد سلام می‌گفتیم بهتر بود.

ولی خب علی‌کل‌حال، اگر کسی فرصت ندارد به همان یک لعن و یک سلامی که هست اکتفا کند و بداند که زیارت عاشوراء تأثیر عمیقی بر اعماق انسان قرار می‌دهد، این زیارت عاشوراء بسیار بسیار مهم است و بسیار مورد تأکید ائمه بوده و همین‌طور مورد تأکید اولیا و بزرگان است. خیلی نسبت به زیارت عاشوراء اهمیت می‌دادند، همه زیارت‌های حضرت سیدالشهداء، به خصوص زیارت وارث، زیارت‌های مهمی است، ولی این زیارت عاشوراء زیارت خاصی است.

و همین‌طور نسبت به سایر ایام که در ماه محرم و همین‌طور در ماه صفر هم هست، این حالتِ حزن باید برقرار باشد. من می‌دیدم وقتی که بعضی از دوستان در همان ایام شوخی می‌کنند و می‌خندند، مرحوم آقا تذکر می‌دادند که در این ایام باید

رعایت بیشتری کرد. نمی‌گوییم که انسان باید خلاصه چهره‌اش عبوساً قمطیراً باشد ولی خب علی‌کل‌حال دیگر باید متوجه باشد، این یک مسئله‌ای است که بهتر و بیشتر باید به آن توجه بشود.

توصیه بزرگان نسبت به مسئله پوشش در ماه‌های محرّم و صفر

پوشیدن لباس سیاه نسبت به سایر ایام مکروه است، اما در خصوص سیدالشهداء این کراهت برداشته شده است؛ البته کراهت ندارد، نه اینکه مستحب است. و ما در مدتی که در خدمت بزرگان بودیم و از نزدیک سیره و روش آنها را مشاهده می‌کردیم، ندیدیم که حتی در این روزها هم آنها لباس سیاه بپوشند. لباس کدر می‌پوشیدند و حتی منع می‌کردند از این که لباس‌های روشن پوشیده بشود، و می‌فرمودند: هر چیز جای خود را دارد، اما خصوص لباس سیاه را ایشان منع می‌کردند و نسبت به حتی خانم‌ها و مخدرات هم می‌فرمودند که: لباس لباس سیاه نباشد، کدر باشد، رنگش کدر باشد که از لباس عادی این مسئله متمایز باشد.

و اما راجع به سیاهی و زدن سیاهی‌ها، چنین نیست یعنی سیاهی باید زده بشود، البته آن‌چنان سیاه که فضا را در تحت آن حیثیت خودش دربیورد و غلبه بکند، آن هم صحیح نیست که انسان وقتی وارد یک جایی می‌شود، آن‌چنان همه جا سیاه باشد که خواهی نخواهی این در نفس تأثیر بگذارد، این هم غلط است و صحیح نیست.

آن هم باعث می‌شود که بعضی از آن آمادگی و استعدادی که نفس و قلب برای ادراک این روحانیت دارد، کم بشود. فضا، تأثیر دارد. مسائل ظاهری تأثیر دارد، ظواهر همه تأثیر دارند. همه اینها مؤثر هستند. گاهی اوقات حتی یک کلمه، یک بیت شعر، مؤثر است!...

بدانیم که این یک سالی که از ما گذشت، از آن ایام به این ایام، از آن محرّم به

این محرم، از آن مجالس و محافل که در سال گذشته این موقع ما می رفتیم، شرکت می کردیم و الآن دوباره ما را به آن مجالس به شرکت در آن دعوت می کنند، چه قدر ما توانستیم جلو بیایم؟ چه قدر خداوند توفیق داد که ما در این زمینه حرکت کنیم؟ چه قدر خودمان را به زهیر و عابس و حبیب و امثال ذلک نزدیک کردیم؟ به حر بن یزید ریاحی چه قدر خودمان را نزدیک کردیم؟ به این مکتب چه قدر خودمان را نزدیک کردیم؟ به مقام حرّ چه قدر خودمان را در این مدّت نزدیک کردیم؟ به روش و ممشای او چه قدر خودمان را نزدیک کردیم؟ چه قدر او را در دل خود می یابیم و وقتی به قلب و نفس خود مراجعه می کنیم، آیا آنها را در قلب خود مشاهده می کنیم یا افراد دیگری را؟ چه کسانی را در قلب خود می بینیم؟ خیلی مسئله مهم است!

انسان یک وقتی می بیند علاقه اش به یک فرد زیاد است، خودش را به او نزدیک می بیند. بعد از یک مدتی که می گذرد می بیند کم شد، گاه گاهی باید یادش کند، این طور نیست که خودش بیاید. بعد از یک مدّت اصلاً نمی خواهد بیاید! آن وقت همزمان با این نیامدن، می بیند به یک عده دیگر دارد علاقه پیدا می کند. این چرا انجام می شود؟ به این فکر کرده اید؟! که این که کم شد، چرا دارد کم می شود؟ و آن جریان دیگر و اشخاص دیگر، می بیند به آنها دارد تمایل پیدا می کند...

چرا این نبوده الآن شده؟! عین این جریان کربلاست! ببینید چه قدر ما یاد اینها را می کنیم؟ چقدر یاد حضرت علی اکبر را می کنیم؟ چقدر یاد حضرت ابوالفضل را می کنیم؟ هر قدمش برای ما یک درس است. هر قدم!

واقعا عجیب است، واقعا عجیب است. آدم برود در این کلمات آنها، در آن تاریخ، در این سیره، بیاید نکات را در بیاورد، آن بزنگاهها را در بیاورد. چرا حضرت ابوالفضل این طور بود؟ چرا با برادرش این طور صحبت می کرد؟ چرا صبر کرد تا سه تا برادرش شهید بشوند و ایستاد و نگاه کرد؟ این چه قضیه ای است؟ این چه اهمّی است؟ این چه رحمتی است؟ این چه عرقی است؟ این چه مسؤلیتی است؟ این چه

مسئولیتی است؟ واقعا عجیب است! که هرکدام از این برادران حضرت ابوالفضل که شهید می شدند، یک نفس راحت می کشید که هی عجب! الحمدلله این هم کارش درست شد. یک نفس راحت می کشید! همه اش در اضطراب است: نکند شیطان بیاید گول بزند! نکند شیطان بیاید یک دفعه وسوسه ایجاد کند!

قضیه چیست؟! می بینید؟! وقتی هر سه تا شهید می شوند، می گوید الحمدلله! کارشان درست شد، مسئله تمام شد.

عاشوراء یک برنامه سلوکی است!

اینها چیزهایی است که باید به آن فکر کرد. شما خیال می کنید قضیه عاشوراء یک قضیه ساده است؟ یک دوران برنامه سلوکی در یک داستان عاشوراء! هیچ کس دیگر نیازی به چیزی ندارد، همین قدر بیاید برنامه امام حسین و رفتار و روش و اصحاب و اینها را یک مطالعه عمیق بکند، یک تأمل عمیق بکند کافی است! کافی است! نیاز به چیز دیگر ندارد!

و دیگران هم هرچه آمدند از سر همین سفره آمدند پخش کردند، از همین جا آمدند ... آن عطوفتی که از بزرگان ما می دیدیم از همین ابوالفضل عباس گرفته اند! آن اهمami که می دیدیم که می گفتند: «من به کمتر از سلمان اکتفا نمی کنم!» از کجا آوردند؟ از اینجا گرفتند! از خودشان که نیاوردند! اینها را از اینجا آوردند. خلاصه خیلی قضیه هست.»^۱

اعتراض برخی از جاهلان به کیفیت مجالس عرفای الهی

حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیه در کتاب گران قدر اسرار ملکوت

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۲۰۳.

می فرمایند:

«در بعضی از کتبی که در شرح احوال بزرگان نوشته شده، آمده است: «ایرادی که بر عرفا و اهل توحید وارد است این است که آنها کمتر به توسلات به ائمه علیهم السلام توجه دارند، و در جلسات خود بیشتر به قرائت قرآن و مطالب توحیدی می پردازند و ذکر مصیبت و روضه و التجاء و ابتهاج به درگاه حضرات معصومین علیهم السلام کمتر به چشم می خورد.»^۱

عجبا! اینان تصور می کنند که توسل به ائمه و احیای مجالس ذکر آنان فقط به سینه زدن و بر سر کوفتن حاصل می شود، و صدا به نوحه و عویل بلند کردن و فریادهای متعارف در جلسات عوام است که میزان تعلق و ولاء و ارادت فرد را به آن آستان می نمایند! اینان تمسک به ولای اهل بیت را فقط در اشک ماتم ریختن بر مصائب آنها می دانند، و مجلسی را مجلس ذکر و احیای سنت و امر اهل بیت به حساب می آورند که حتماً در آن مجلس روضه خوانده شود و اشکی ریخته شود و سینه زنی به اشد مراتب آن اعمال گردد، و همه لخت و عریان ساعتها در مصیبت وارده بر ائمه هدی بر سر و سینه بکوبند و آنگاه بی اراده و منگ در حالت غشوه بر روی زمین بیفتند و از حال بروند، و یا به انواع وسایل و آلات بر سر و صورت خود بکوبند و خود را مجروح نمایند و خون از سر و گردن آنان روان گردد؛ در این حال است که خود را در حرم و حریم امام علیه السلام مشاهده می نمایند و خود را مستوجب عنایت و کرامت و لطف او می پندارند، و ولای خود را به آن حضرات به منصفه ظهور و اثبات می رسانند، و از اخص خواص و اقرب مقربین به آن حضرات به حساب می آورند، و به دیگران ریش خند زده با تمسخر آنان را جدا از حریم ولایت قرار می دهند و فاقد لطف و عنایت امام علیه السلام!

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این شبهه و پاسخ آن، رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۴۱.

شدت مصیبت و محنت، تغییر دهنده مرتبه امامت نیست

اینان امام را فقط در جنبه و چهره مصائب او می‌نگرند، و امامی برای آنها بیشتر قابل احترام و ارزش است که بر او بیشتر مصیبت و محنت و اذیت از جانب معاندین و ستمگران وارد شده باشد. سیدالشهداء از این جهت بیش از همه مورد اکرام و اعزاز و توجه است که قضایای عاشوراء بر او وارد شده است، و یا موسی بن جعفر علیهما السلام از این جهت مجالسش رونق و رواج دارد که سال‌ها در زندان محبوس و مبتلا به انواع ابتلا و اذیت‌ها و محن بوده است. اما از سایر ائمه علیهم السلام کمتر سخن به میان می‌آید و مصائب آنها کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد؛ و حتی اگر خود سیدالشهداء علیه السلام به نحو دیگری ارتحال پیدا می‌نمود و به این مصائب مبتلا نمی‌گشت، دیگر بازارش آن رونق و رواج را نداشت و متاعی برای عرضه در آن یافت نمی‌شد.

اینان غافل‌اند از اینکه سیدالشهداء قبل از جریان عاشوراء و واقعه کربلا خود یک امام معصوم بود، و امام در هر حال و هر جا امام است، خواه قیام کند و خواه سکوت، خواه در مرثی و منظر تجلی کند و خواه در خانه بنشیند و عزلت اختیار نماید؛ او در همه حال امام است و مقتدا و اسوه.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

الحسنُ والحسينُ إمامانِ قَما أو قَعدا.^۱

و این حدیث به همه ائمه علیهم السلام سریان دارد و از این جهت حتی به اندازه سر سوزنی بین سیدالشهداء و امام هادی و یا امام عسگری و یا امام باقر علیهم السلام فرقی نیست.

بلی، آنچه فرق است مسئله‌ای است که به واسطه مصائب روز عاشوراء و

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۱۱؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۹۳.

تحمل آن و تبعات آن برای خود آن حضرت رخ داده است و درجات و مقامات خاصه‌ای جدای از مسئله امامت برای آن حضرت به وجود آمده است؛ چنانچه خود آن حضرت به نقل از کلام جدش رسول خدا می‌فرماید:

و إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَانِ لَدَرَجَاتٍ لَنْ تَنَالَهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ؛^۱ «برای تو در بهشت جایگاهی است که فقط با تحمل شهادت و این مصائب به آن خواهی رسید.»

و این مرتبه ربطی به امامت و ولایت ندارد؛ این مرتبه با سعه وجودی و سیر در عوالم اسماء و صفات لا یتناهی پروردگار مرتبط است، که از آن به حیثیت عالم بقاء تعبیر می‌شود.

در قضیه عاشوراء مسئله صرفاً زدن و کشتن و اسیر کردن و جنایت و خباثت نبود، این مسئله ممکن است در خیلی از وقایع و حوادث عالم اتفاق بیفتد؛ مسئله مسئله اداره و تدبیر یک امام معصوم بود. ما بیش از آنکه به نفس ابتلائات و مصائب آن روز و پس از آن بیندیشیم، باید به نحوه و کیفیت بروز و ظهور این مسائل فکر کنیم، و باید ببینیم چه عاملی موجب شده است که این حادثه در طول تاریخ بشریت از سایر حوادث ممتاز و مجزا گردد، و چه حقیقتی در بطن و سر این قضیه نهفته است که تمام اولیای الهی و ائمه معصومین علیهم السلام همیشه ما را دعوت به ذکر و اقامه و شرح و بیان این واقعه عظما و حادثه منحصر به فرد در تاریخ نموده‌اند؟ و چرا باید امام رضا علیه السلام بفرماید:

یا بن شیب، إن كنت باکياً لشيء فابك للحسين بن علي بن أبي طالب
عليهما السلام؛^۲ «ای ابن شیب، هرگاه خواستی اشکی بریزی، بر مصائب

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.

۲. الأمالی (شیخ صدوق)، ص ۱۱۲؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۹۹؛ بحار

جدّم حسین گریه کن.»

گریه بر سیدالشهداء علیه السلام باید گریه عشق باشد نه ماتم

و این قدر که در روایات بر گریه بر حضرت سیدالشهداء علیه السلام ثواب مترتب شده است برای چیست؟ مگر گریه ثواب دارد؟! هر کس بر هر قضیه‌ای که احساس رأفت و ترحم کند بی اختیار اشکش جاری می‌شود، حال این چه حسنی دارد؟ کسی که پدر و یا مادرش را از دست داده باشد نیز گریه می‌کند، گرچه آنان از افسق فساق و اشدّ معاندین باشند؛ آیا این اشک مستحسن است و بر او ثواب مترتب است؟! افراد عادی از خواندن یک داستان عاطفی و یک رمان احساسی نیز دل‌شکسته شده و اشک می‌ریزند، و با تمام شدن کتاب و رمان آن احساس نیز تمام و آن حالت به فراموشی می‌رود و حالت دیگر جای او را می‌گیرد، و غیر از یک اتلاف وقت و از دست دادن فرصت چیزی برای انسان باقی نمی‌ماند.

باید جدّاً به این مسئله بیندیشیم و راه خود را همان‌طور که اولیای الهی رهنمون شدند قرار دهیم، و از غلبه احساسات و عواطف پرهیزیم و به حقایق اصیل و مبانی رصین اسلام عاقلانه‌تر و واقع‌بینانه‌تر بپردازیم.

امام حسین علیه السلام چه نیازی به گریه و شیون و ناله و فریاد ما دارد؟ او در مقامی منبع و درجه‌ای رفیع، مافوق تصور ما ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۱ در کمال عزّ و ناز و غناء و بهاء و عظمت متمکن است و احتیاجی به این مجالس ندارد. از اوّل خلقت آدم تا آخر قیامت کسی یادی از او نکند او را چه باک، که او در حقّ مستغرق است و به وجود حقّ وجود یافته است؛ او دیگر به ما چه احتیاجی دارد؟!

الأنوار، ج ۴، ص ۲۸۵.

۱. سوره قمر (۵۴) آیه ۵۵.

او خدا را برای خود برگزیده است، پس او همه چیز را دارد و ما مساکین دست خالی باید چشم به خوان کرم او بدوزیم؛ آیا نظری کند و گوشه چشمی بنماید یا خیر!

علت اینکه عاشوراء، عاشوراء شد و از سایر حوادث ممتاز شد این است که وقایع در این روز به نحوی اتفاق افتاد که تمام صفات و اسماء الهیه در این روز از وجود آن حضرت به منصفه ظهور درآمد؛ مسئله فقط مسئله شهادت نبود، کیفیت قضایا و حوادث و بیان مطالب و نحوه عمل آن حضرت و رعایت ظرایف و لطایف عالم تربیت و تزکیه و تذکیه، تماماً از وجود آن حضرت متجلی شده بود.

و به عبارت دیگر: اگر این قضیه بدون حضور آن حضرت انجام می گرفت و سررشته تدبیر و اداره آن را فرد دیگری همچون حضرت ابی الفضل العباس و یا حضرت علی اکبر علیهما السلام به دست می گرفت، دیگر عاشوراء نبود، بلکه هویت دیگری می یافت و خصوصیات متفاوتی با این مسئله پیدا می کرد، گرچه نفس حوادث و ابتلائات فرقی نمی کرد؛ یعنی اگر همان زدن و کشتن و تشنگی و کوبیدن و قطعه قطعه کردن و انواع بلاها وارد کردن را ما در آن مشاهده نماییم، باز مسئله فرق داشت. در اینجا است که ما متوجه می شویم سر مسئله در این است که زمام حوادث در روز عاشوراء باید فقط به دست امام معصوم علیه السلام باشد تا عاشوراء، عاشوراء شود و بر صفحه تاریخ تا ابد چون خورشید بتابد و دیگران را به دنبال خود بکشاند و از اقیانوس بی کران فیض خود همه را سر مست و سیراب نماید.

و به همین جهت است که هیچ واقعه ای نظیر عاشوراء نخواهد شد و این اسم را بر غیر آن واقعه گذاردن خطای محض است؛ چنانچه به فردی غیر از امام حسین علیه السلام حسین گفتن باطل و خرافه است، امام معصوم را نباید به غیر او تسری داد، و گفتن علی زمان و یا حسین زمان صد درصد غلط و موجب عقبات و

تبعات است.

عارف روح و سرش با امام حسین علیه السلام وحدت دارد، گریه او بر امام حسین علیه السلام گریه عشق است نه گریه ماتم؛ او معشوق خود را در بالاترین و عالی‌ترین مرتبه جمال و بهاء و نور و عشق می‌بیند و خواهی نخواهی سرشک از دیدگانش سرازیر می‌شود و با این اشک و آه خود را به حریم محبوب وارد می‌نماید و روح خود را به روح و نفس معشوق پیوند می‌زند، یاد محبوب او را منقلب می‌کند؛ او نیازی به روضه و ذکر مصیبت ندارد، ذکر سیدالشهداء یک مرتبه او را پرواز می‌دهد و به طیران می‌آورد و تا ابدیت به پیش می‌برد و تا بیکران همراه با خود آن حضرت در ریاض عالم قدس به سیر و تفرّج و التذاذ از جذبات و جلوات احدیت که بر آن حضرت می‌تابد درخواهد آورد.^۱

حالات حضرت حدّاد و مرحوم علامه در مجالس سیدالشهداء علیه السلام وصف ناشدنی است

وقتی یاد و ذکر سیدالشهداء علیه السلام می‌آمد چنان حالت انقلاب و وجد و شعفی بر سیمای حضرت حدّاد و مرحوم والد رضوان‌الله‌علیهما نقش می‌بست که وصف ناشدنی است. در ایّام محرّم (چنانچه ذکر این واقعه را خود حضرت والد قدس سرّه در کتاب روح مجرد^۲ ذکر کرده‌اند) آثار وجد و عشق و شور و حال کاملاً از وجنات حضرت حدّاد مشهود بود، گویی حلول این ماه دور جدیدی را در حیات و زندگی او به وجود می‌آورد و حال و هوای او را به کلی عوض می‌نمود. گرچه او تماماً و مستمراً با محبوبش حضرت سیدالشهداء علیه السلام اتحاد و

۱. جهت اطلاع بیشتر، رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۴۷.

۲. روح مجرد، ص ۷۸.

معیت داشت، اما ورود در این ماه برای او جاذبیت و تالّو دیگری را به همراه می آورد. صبحها در منزل ایشان قرائت زیارت عاشوراء و شبها سخن از حالات و عوالم و حقایق توحیدی متجلیه از نفس آن حضرت بود. در روزهای تاسوعا و عاشوراء به شاگردانشان دستور می دادند به خیابان بروند و در دستجات عزاداری شرکت کنند؛ و خود نیز در انقلاب عجیبی بسر می بردند، اشک بدون اختیار مانند ناودان بر چهره ایشان جاری بود و قدرت بر تکلم و معاشرت را از ایشان سلب می کرد، ولی آرام و بی سر و صدا و به دور از های و هو در درون خود با معشوق به راز و نیاز و نجوا می پرداختند.

و اما نسبت به مرحوم والد رضوان الله علیه این جانب در تمام مدت عمر خود احدی را ندیدم که این قدر به حضرت سیدالشهداء علیه السلام مانند ایشان عشق بورزد و از هر فرصتی برای اقامه مجالس عزا و ذکر استفاده کند. ایشان نه تنها ما را ملزم به اقامه مجالس عزا و ذکر اهل بیت - چه در مشهد و یا در سایر امکنه - می نمودند، بلکه مجبور می کردند که ذکر مصیبت را با صدای بلند بخوانیم، و اگر کسی تخطی می کرد مؤاخذه می نمودند. در تمام مدت دو ماه محرّم و صفر در منازل دوستان و رفقای خود، صبحها مجالس روضه و مصائب اهل بیت دایر بود و خود در آن شرکت می نمودند. در روزهای عاشوراء ما را ملزم می کردند که در منبر به نوحه خوانی و سینه زنی پردازیم، و خود در حالی که عمامه از سر برداشته بودند بلند می شدند و همراه با مردم به سینه زنی می پرداختند. در شبهای جمعه در مشهد مجلس روضه مختصری با حضور حدود بیست نفر در منزلشان منعقد بود، و فقط ذاکر به ذکر مصیبت می پرداخت و صحبت دیگری در میان نبود و سپس اطعام می دادند. حال، آیا بی انصافی نیست که ما بیاییم و بگوییم: ایرادی که بر عرفا وارد است این است که کمتر توسّلی به ذوات مقدّسه ائمه معصومین علیهم السلام می کنند و بیشتر به ذکر سخنان توحیدی می پردازند؟! اگر اینها توسّل نیست پس

توسّل در چیست؟

بلی، اینان توسّل را برای قضای حوایج دنیوی نمی‌کنند، و همچون عوام به واسطه غلبه احساسات اشک از دیده نمی‌افشانند، و امام علیه السّلام را برای مسائل دنیوی نمی‌خواهند، و توسّل را فقط در برقراری مجالس تکراری و تبدل آن به یک عادت روزمره نمی‌دانند، و صرف گریه بر سیدالشّهداء را موجب قرب به حقّ و تجرّد نفس و اکتساب فضایل معنوی نمی‌شمارند.^۱

اساس مجالس عزاداری اهل توحید، رسیدن به غایت سیر معصومین است

بلکه این طایفه با اقامه مجالس عزا و سوگواری زمینه ابراز و اظهار و تبیین مکتب و ممشا و سیر و هدف آن بزرگواران را فراهم می‌آورند. در این مجالس مکتب و روش توحیدی ائمه معصومین علیهم السّلام مورد بحث و تحقیق قرار می‌گیرد، و از قضایا و حوادث وارده بر آن حضرات درس و مشق و اسوه و الگو برای عبور از کریوه‌های نفس اماره و ارتقای قوای عقلانی و روحی و تزکیه و تهذیب نفس بهره‌گیری می‌شود، و راه صحیح و منهاج قویم آن بزرگان برای افراد توضیح و تشریح می‌گردد، و کیفیت مّشی اولیای خدا در ارتباط با حوادث و پدیده‌هایی که با آنها مواجه می‌شدند روشن می‌گردد. در این مجالس از اسّ و اساس یک حیات معنوی که تبلور آن در زندگانی اولیای حقّ متحقّق است سخن به میان می‌آید، و غایت و مقصد حرکات و سکانات و ممشای ائمه معصومین توضیح داده می‌شود.^۲

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۵، ص ۱۹۰؛ *سرّ الفتح ناظر بر پرواز روح*، ص ۶۸.

۲. *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۱۷۷ - ۱۸۴.

پیام چهارم: مکتب امام حسین علیه السلام، مکتب تعقل و آزادی و انتخاب

حضرت آیه الحقّ و الیقین حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی رضوان الله علیه در کتاب شریف / سرار ملکوت^۱ می فرمایند:

«مقصد و غایت قیام مقدّس سیدالشّهداء علیه السّلام چه بود؟ و چرا آن حضرت خود و ذریّه و اصحاب خود را فدا نمود؟ مگر مردم در آن زمان در چه سیر و ممشایی قرار داشتند که حضرت خواست آنان را متنّبّه سازد و از خواب غفلت بیدار نماید؟ مگر آنان نماز نمی خواندند و روزه نمی گرفتند و حج بجا نمی آوردند؟ و مگر جهاد نداشتند و نماز جمعه نداشتند؟ اینها همه بود ولی اصل و اساس دین نبود، اساس دین ولایت است، اساس دین متابعت از امام معصوم و اطاعت محض و انقیاد کامل از فرامین اوست؛ و به فرموده امام باقر علیه السّلام:

و لم ینادَ بشیءٍ کما نودی بالولایة؛^۲ «هیچ اعلانی از جانب پروردگار همچون اعلان به ولایت ائمه هدی نبوده است.»

این ولایت طریق و مسیر به توحید است، مسیر به آزادی و حرّیت در برابر غیر حقّ است، مسیر عبودیت و عجز و فقر در مقابل حضرت حقّ است، مسیر علوّ نفس و اعتلای آن در قبال حطام پوچ و بی ارزش دنیوی است؛ مگر حضرت امیرالمؤمنین به فرزندش حسن بن علی علیهما السّلام نفرمود:

۱. همان، ص ۱۸۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۳۲۹.

يا بُنَيَّ، وَاكْرِمِ نَفْسَكَ عَنِ كُلِّ ذَنِيَّةٍ وَاِنْ سَاقَتَكَ إِلَى الرَّغَائِبِ؛ فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاَصَ بِهَا تَبْدُلَ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا.^۱

«ای فرزند، نفس خود را بلند مرتبه و عزیز بدار از هر امر پست و شیء بی‌ارزشی که در این دنیا نصیب خواهد شد، اگرچه آن امر تو را به منافع کلان و بهره‌های فراوان و اشیاء نفیس و بسیار ارزشمند برساند؛ زیرا تو هیچ‌گاه نخواهی توانست در قبال آنچه که از مناعت و عزت و عظمت و حریت و بلند منشی نفس خود از دست داده‌ای چیزی را به دست آوری که بتواند همسو و هم‌تراز باشد.»

مکتب امام حسین این مکتب است، مکتب عرفان حق است و معرفت واقعی حق و عبودیت صرف در برابر حضرت حق و رها شدن از همه گیر و بندهای نفسانی و شهوانی و شیطانی و جمود در تعصبات خشک و بی‌مغز و توخالی و اسپیر هواها و هوس‌ها و احساسات و شایعات و تقلید کورکورانه از مبادی فاسده و مفسده؛ چنانچه در خطبات آن حضرت در روز عاشوراء به وضوح این مطالب به چشم می‌خورد.

مکتب سیدالشهداء مکتب تعقل است نه تقلید کورکورانه، مکتب تدبیر است، مکتب آزادی و رشد و انبساط فکر است، مکتب تحقیق و اختیار و انتخاب است، نه چوب و چماق و ضرب و شتم؛ آن مکتب، مکتب أبابکر و عمر و یزید و معاویه است.

مکتب آن حضرت رجوع به عقل و فطرت و وجدان است، بیرون آمدن از وادی جهالت و ضلالت و جمود و خشک‌مغزی است. مکتبی است که تمام جهات وجودی و حیثیات ظاهری و باطنی، روحی و نفسی، دنیوی و اخروی انسان را در

۱. نهج البلاغه (عبد)، ج ۳، ص ۵۱.

بر می‌گیرد. در این مکتب فقط آنچه مطرح است و از آن دفاع می‌شود توحید است و بس. در این مکتب فقط خدا وجود دارد و غیر او باطل است. احساسات در این مکتب راهی ندارد و نفس در اینجا ارزشی ندارد.

کسانی که می‌گویند: «در واقعه عاشوراء آنچه که حاکم بود مسئله عشق بود»، اشتباه کرده‌اند؛ عشق منهای تعقل یعنی جنون، عشق جدای از مبانی شرع یعنی لایابالی‌گری و خودکامگی، عشق به دور از موازین و مبانی یعنی هوس و سرکشی. عشقی در مکتب امام حسین ارزش دارد که بر اساس فهم و ادراک و تشخیص و تعقل و درایت باشد، نه بر اساس هوی و هوس و غلبه احساسات. در واقعه کربلا اصحاب سیدالشهداء همه عاشق آن حضرت بودند، اما نه عشق مجازی و صوری، و نه عشق احساسی و عاطفی؛ آن عشق ارزشی ندارد و پیشیزی به حساب نمی‌آید.

عشق واقعی جدای از مبانی عقل نیست

عشق اصحاب، عشق از روی فهم و بینش بود، عشق از روی موازین و مبانی عقلانی و شرعی بود، عشق به حقیقت نورانی و عظمت مطلقه و نفس قدسی بود، عشق به مبدأ وجود و بهاء اتم و مجلای اکمل و اوسع حضرت باری بود؛ این عشق کجا و عشقی که در مجالس و محافل از او دم می‌زنند کجا؟ عشقی که با اندک تغیر و تبدل در توقعات و انتظارات مبدل به یأس و ناامیدی و سردی و نفور از معشوق شود کجا، و عشقی که به مولای خود بگوید: «اگر هزار بار مرا قطعه قطعه کنند و باز زنده کنند، دست از تو بر نمی‌دارم»^۱ کجا؟! این عشق بر اساس فهم و یقین و ادراک حقیقت است، و آن عشق بر اساس جاذبه‌های توخالی و اعتباری و تبلیغات

۱. **اللّهوف**، ص ۱۳۰، گوینده این جمله جناب زهیر بن قین رضوان الله علیه می‌باشد.

و اشاعات و امور بی پایه و اساس است. بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!^۱
و لذا می بینیم جریان حادثه کربلا از لسان اولیای حق به نحو متمایزی از سایر
جریانات بیان شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام در ارتباط با این حادثه
می فرماید:

مُنَاخُ رِکَابٍ وَ مَصَارِعُ عُشَاقٍ شُهَدَاءَ لَا یَسْبِقُهُمْ مَنْ کَانَ قَبْلَهُمْ وَ لَا یَلْحَقُهُمْ
مَنْ بَعْدَهُمْ؛^۲

«اینجا منزلگاه و محل بارانداز و قتلگاه عاشقانی شیفته و شیدای
حضرت حق است، عاشقانی که نه مانند ایشان آمده است و نه خواهد
آمد.»

امکان ندارد عقل انسان را از حرکت در وادی عشق منع نماید، و امکان ندارد
عشق واقعی جدای از مبانی و موازین عقل به راه خود برود. عقل انسان را به قرب
محبوب و فنای در او دعوت می کند و به هر وسیله ای که بتوان جهت وصول به این
نتیجه توسل جست، ممدوح و مجاز و بلکه ملزم می شمارد، و به هر چه که ممکن
است به عنوان عایق و سد راه و حاجز ورود به حریم حضرت حق شمرده شود
تحدیر و دورباش می دهد.

عقل موهبتی است الهی که خدای متعال برای تصحیح مسیر و انطباق فکر و
عمل با واقع و نفس الامر، و بالتبینه حرکت به سوی مقصد اقصی و غایت قصوی و
فعلیت کلیه استعدادهای نهفته بشری و کمال مطلوب، به انسان عطا نموده است. و
همین عقل، انسان را به سمت سیدالشهداء و فنای در او و تسلیم و تفویض تمام
شرایع وجودی و آثار حیات به او دعوت می کند. او دیگر نمی تواند به عنوان حاجز

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون عدم فرق بین عقل و عشق در مکتب اولیاء و رابطه آن دو، رجوع
شود به *مهر تابان*، ص ۱۱۸.

۲. *الخرائج*، ج ۱، ص ۱۸۳؛ *بحار الأنوار*، ج ۴۱، ص ۲۹۵.

و مانع، سدّ راه وصول به آن حضرت قرار گیرد تا انسان مجبور گردد برای وصول به این هدف از نیرو و قدرت عشق بهره‌گیرد، و اگر چنانچه عقلی در این میان بخواهد مانعی به وجود بیاورد و با طرح قضایا و قیاساتی انسان را از این نعمت عظمی و سعادت دارین محروم نماید، آن عقلْ عقل نیست بلکه قوه و اهمه و متخیله است که به جای عقل، خود را جا زده است و قیاسات خود را موجه نشان می‌دهد. و انسان باید با رجوع به حقایق متقنه و مبانی رصین و اصول موضوعه به حقیقت و کُنه قضایای عقلانی پی ببرد و از آنها مدد طلبد و راه خود را منطبق با حقّ و واقعیّت و به دور از وساوس و توجیّهات نفسانی قرار دهد. و در اینجا به این نکته می‌رسیم، و علّت تشویق و ترغیب ائمّه علیهم السّلام نسبت به اقامه مجالس عزای سیدالشّهدا علیه السّلام روشن می‌شود.^۱

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۸۴.

پیام پنجم: شرکت کننده در مجلس عزای ابا عبد الله علیه السلام باید خود را تحت اشرف آن حضرت بیند

روایت زید شحام در فضیلت اقامه مجلس عزا و گریه بر سید الشهداء

زید شحام گوید:

كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَحْنُ جَمَاعَةٌ مِنَ الْكُوفِيِّينَ، فَدَخَلَ جَعْفَرُ بْنُ عَفَّانَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَرَّبَهُ وَأَدْنَاهُ. ثُمَّ قَالَ: «يَا جَعْفَرُ!» قَالَ: لَبَّيْكَ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ!

قَالَ: «بَلَّغْنِي أَتَّكَ تَقُولُ الشُّعْرَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَحْمِيد.»

فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ!

قَالَ: «قُلْ!» فَأَنْشَدَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ فَبَكَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَنْ حَوْلَهُ حَتَّى صَارَتِ الدُّمُوعُ عَلَى وَجْهِهِ وَ لِحْيَتِهِ.

ثُمَّ قَالَ: «يَا جَعْفَرُ! وَاللَّهِ لَقَدْ شَهِدْتُ مَلَائِكَةَ اللَّهِ الْمُقَرَّبُونَ هَاهُنَا يَسْمَعُونَ قَوْلَكَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ لَقَدْ بَكَوْا كَمَا بَكَيْنَا وَ أَكْثَرَ. وَ لَقَدْ أَوْجَبَ اللَّهُ تَعَالَى لَكَ - يَا جَعْفَرُ - فِي سَاعَتِهِ الْجَنَّةَ بِأَسْرَهَا وَ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ.»

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَلَا أُرِيدُكَ؟» قَالَ: نَعَمْ يَا سَيِّدِي! قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ قَالَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَبَكَى وَ أَبَكَى بِهِ إِلَّا أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ وَ غَفَرَ لَهُ.»^۱

«ما جماعتی از کوفه خدمت امام صادق علیه السلام بودیم، در این هنگام

۱. رجال کشی، ص ۲۸۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲.

جعفر بن عَفّان وارد شد. حضرت او را به سوی خود خواندند و نزدیک خود نشانندند؛ سپس فرمودند: "ای جعفر!" عرض کرد: لبّیک، جانم فدای شما باد!

فرمودند: "به من خبر رسیده که تو درباره حسین علیه السّلام شعر می‌سرایی و مرثیه‌سرایی می‌کنی." عرض کرد: بلی، جانم فدای شما باد! حضرت فرمودند: "از آن اشعارت قدری بخوان." جعفر شروع کرد به خواندن. حضرت گریه کردند و همین‌طور افرادی که در محضر ایشان بودند همگی به گریه افتادند تا اینکه اشک‌های آن حضرت بر صورت و محاسنشان جاری گردید؛ سپس فرمودند: "ای جعفر، قسم به خدا ملائکه مقرب در اینجا شاهد بودند و اشعار تو را می‌شنیدند و مانند ما به گریه درآمده بودند و بیش از ما بر حسین گریه کردند. و به تحقیق که خداوند بهشت را در این ساعت بر تو واجب گردانید و به همه مراتب بهشت تو را مستحق فرمود، و در این ساعت خداوند تمام گناهان تو را بیامرزد." آنگاه حضرت فرمودند: "ای جعفر، آیا بیشتر برای تو بگویم؟" عرض کرد: بلی ای سید و آقای من! فرمودند: "هیچ فردی نیست که برای حسین شعری بگوید و خود و دیگران را به گریه درآورد مگر اینکه خدای متعال بهشت را بر او واجب می‌گرداند و همه گناهان او را مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد."

علّت این همه اصرار و ابرام بر اقامه مجالس عزا این است که به واسطه ذکر سیدالشهداء رحمت الهی بر مجلس و افراد نازل می‌شود و ملائکه در آن محفل حضور بهم می‌رسانند، و حضور ملائکه موجب استجلاب فیض و نور و رحمت می‌شود، و انسان خود را در حریم ولایت و اشراف نفس امام علیه السّلام قرار می‌دهد؛ بنابراین باید قدر این موقعیت را بداند و این فرصت را به رایگان از دست ندهد و بکوشد که خود را واقعاتر همان ممشا و منهاج واقع کند و هرچه بیشتر

خود را به حرم و حریم و مسیر و طریق آن حضرت نزدیک کند، و سعی کند که مسیر زندگی خود را بر اساس و پایه سیر و منهج آن حضرت استوار کند. و خلاصه مطلب و لبّ کلام اینکه: وقتی از مجلسی بیرون می‌آید بناگذارد بر اینکه با قبل از ورودش فرق کرده باشد و انسان دیگری شده باشد، و وجود باقی آن حضرت را همراه خود بیرون آورد و با او عهد و پیمان ببندد که همیشه او را همراه خود حفظ کند و از او نگهداری و پرستاری نماید، و خود را در کنار او و زیر خیمه او و تحت اشراف و نظر او ببیند و با او معیت داشته باشد. در این وقت، این مجلس همان مجلسی می‌شود که مورد نظر امام صادق علیه السلام خواهد بود و آنچه را از ثواب و اجر بشارت دادند، خداوند نصیب این فرد خواهد نمود. و الا اگر منظور صرفاً حضوری باشد و استماعی و احساسی و گریه‌ای و بعد هم به همان کارهای گذشته ادامه دهد، و هیچ اثری از این مجلس در خود احساس نکند و فکر و عقل و روح و نفس خود را رشد و صیقل ندهد، برای او چندان ثمربخش نخواهد بود؛ این روزه می‌شود روزه تکراری و عادت و مخلوط با لذایذ نفسانی، نه روحانی.

مرحوم حاج هادی ابهری نمونه‌ای است از شیفتگان ابا عبدالله الحسین

علیه السلام

یکی از رفقا و دوستان بسیار صمیمی مرحوم والد- رضوان الله علیه- که با او صیغه اخوت نیز خوانده بودند مرحوم حاج هادی ابهری خانصمی رحمة الله علیه بود.^۱ مردی بود بسیار روشن و صاف و با ضمیری پاک و بی‌آلایش، و از شیفتگان و دلباختگان خاندان رسالت علی‌الخصوص حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام. او سواد عادی نداشت و حتی اسم خود را نمی‌توانست امضا کند، مهری ساخته بود

۱. جهت اطلاع بیشتر، رجوع شود به معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۰۸.

و به جای امضا مُهر می‌زد. دارای حالات عجیبی بود، چشمان برزخی او تا حدودی باز شده بود و باطن افراد را تشخیص می‌داد. منافق را از صادق به خوبی می‌شناخت و از نیات اشخاص باخبر بود. برای رفتن به منزلی از دوستان خود و یا شرکت در جلسه با اینکه اصلاً سواد نداشت ولی آدرسی نمی‌پرسید؛ می‌گفت: «از منزل بیرون می‌آیم و همین‌طور مُلهم می‌شوم تا اینکه به مقصد برسیم.» گاهی می‌گفت: «کبوتری در مقابل خود می‌بینم و هر جا او رفت به دنبالش می‌روم تا به منزل مطلوب برسیم.»

ایشان با صفای ضمیر خاص خود دورانی طولانی از مدّت عمر خود را به ابتهال و گریه و توسّل و نوحه بر حضرت سیدالشهداء علیه السلام سپری نموده بود. گریه‌های طولانی شب و ناله‌های روز یک سیره مستمره حیات او را تشکیل داده بود، به نحوی که می‌گفتند: حدود دوازده سال از عمر خود را به گریه و اشک و آه و ذکر مصیبت بر خاندان عصمت گذرانده است. و به واسطه همین توسّلات و اخلاص‌ها دریچه‌هایی بر نفس او گشوده شده بود و حقایق عالم برزخ تا حدودی برایش منکشف می‌گشت. خدمت بسیاری از بزرگان از جمله مرحوم آیه‌الله شیخ مرتضی طالقانی در نجف اشرف رسیده بود. با مرحوم آیه‌الله حاج سید محمد هادی میلانی رحمة الله علیه تا آخر عمر مراوده و حشر و نشر داشت و بسیار مورد تعظیم و تکریم ایشان بوده است. مرحوم آیه‌الله حاج شیخ محمد جواد انصاری رضوان‌الله‌علیه را ادراک کرده و از فیض جلسات ایشان بهره‌مند شده بود.

اما آنچه در احوالات ایشان به عنوان یک نقطه ضعف و نقصان حال به چشم می‌خورد این بود که ایشان همانند بسیاری از غیر مطلقین از اهل معنی و شهود، تمام مسئله و نهایت مدارج کمالات انسان را در ابتهال و توسّل به ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين به همین شیوه و طریقی که ذکر شد می‌دانست، و مرتبه‌ای مافوق این مسئله برایش معنی نداشت. مجلسی برایش ارزش داشت که

فقط روضه و ذکر مصیبت خوانده شود و از مصائب سیدالشهداء در آن ذکری به میان آید. توسلات را فقط در شکل و قالب روضه و سینه‌زنی و هیئتی متعارف می‌دید و عمیق‌تر از این نوع برایش متصور نبود. و نسبت به افرادی که همانند او این‌چنین به اقامه مجالس و توسلات نمی‌پرداختند معترض بود. و بدین لحاظ با اهل عرفان و توحید چندان میانه خوبی نداشت، و چه بسا در تعبیر و کلمات خود نسبت به آنان ایرادها و اشکالاتی مطرح می‌نمود.

به خاطر می‌آورم در ایام طفولیت زمانی که سنم حدود چهارده سال بود روزی در حضور ایشان این غزل مغربی را می‌خواندم:

ما مظهر جمله صفاتیم	ما جام جهان نمای ذاتیم
ما گنج طلسم کائناتیم	ما نسخه نامه الهیم
هم معنی و جان ممکناتیم	هم صورت واجب الوجودیم
بیرون ز جهات و در جهاتیم	برتر ز مکان و در مکانیم
تفصیل جمیع مجملاتیم	هر چند که مجمل دو کونیم
کشاف جمیع مشکلاتیم	ما حاوی جمله علومیم
محبوس نحیف را نجاتیم	بیمار ضعیف را شفاییم
گو تشنه بیا که ما فراتیم	گو مرده بیا که روح بخشیم
از ما مگذر که ما دواییم	ای درد کشیده دوا جوی
چون چرخ اگر چه بی ثباتیم	چون قطب ز جای خود نجنبیم
هم ظلمت و چشمه حیاتیم	هم مغربی‌ایم و مشرق شمس

وقتی غزل به پایان رسید، درحالی که داشت چپق می‌کشید یک خنده‌ای زد و گفت: «این چه حرف‌هایی است که این می‌زنه؟! پیغمبر هم این حرف‌ها را نزد!»

مرحوم حاج هادی حساب اهل توحید را از مرام ائمه جدا کرده بود

ایشان حساب اهل توحید را از مرام و مکتب ائمه علیهم السّلام جدا کرده بود. و گرچه نسبت به حضرت حدّاد قدّس الله سرّه به دیده احترام می‌نگریست، ولی در باطن خود همواره دچار نوعی کشمکش و نزاع در تطبیق مدرکات خود با حالات و مشاهدات خود از مرحوم حدّاد بود، و چه بسا با کنایات و اشارات این دغدغه و تشویش را به زبان می‌آورد. و از آنجا که مرحوم والد رضوان‌الله‌علیه شاگرد سلوکی و تلمیذ خاصّ استاد و مربّی نفوس، حضرت حدّاد بودند، دائماً بین آن دو بر سر مسئله عرفان و توحید مباحثاتی در جریان بود.

صفای ضمیر و پاکی سرشت و صراحت در لهجه این پیرمرد نورانی و عاشق خاندان عصمت، و عقد اخوّت و برادری بین آن دو از یک طرف، و از طرف دیگر وجود شیاطین انسی و قاطعان طریق و معاندین مکتب توحید و عرفان که به هر وسیله و از هیچ کوششی جهت تشویش ذهن صاف و پاک او نسبت به اهل توحید و بالأخص حضرت حدّاد فروگذار نمی‌کردند، موجب معضله‌ای در روابط بین مرحوم والد و ایشان شده بود و دائماً ایشان را می‌آزرد، و ایشان نیز حقّاً و حقیقتاً در عالم رفاقت و اخوّت و مردانگی و مروّت از هیچ کمکی و مساعدتی در جهت تصحیح راه و تبیین حقایق توحیدی و معرفتی برای او دریغ نورزیدند، و انصافاً حقّ اخوّت و رفاقت را درباره او به نحو اتمّ و اکمل ایفا نمودند.

معاندین مکتب عرفان ذهن مرحوم حاج هادی را مشوب ساخته بودند

مرحوم والد رضوان‌الله‌علیه می‌فرمود:

دشمنان عرفان و توحید و گرگان در لباس میش و منافقان در کسوت دوست و رفیق چنان مطلب را بر مرحوم حاج هادی مشتبه کرده بودند و از مرحوم حاج سیّد هاشم حدّاد قدّس الله سرّه شخصیتی منحرف و منعزل از مکتب اهل بیت

علیهم السّلام و مخالف طریق ولّاء و محبّت ساخته بودند که به طور کلی ذهن و فکر و حال او را منقلب کرده بودند، و او را نسبت به مرحوم حدّاد به سوء ظنّی شدید و تخیّلات و اوهام غریبی گرفتار نموده بودند. به طوری که برای او مسلم شده بود طریق مرحوم حدّاد جدای از طریق اهل بیت و راه و منهاج او مخالف شرع و اولیای الهی می باشد.

و چنانچه مرحوم والد قدّس سرّه در کتاب روح مجرد^۱ شمه‌ای از مسائل و مطالب آن زمان را بیان کرده‌اند، ایشان نیز در همین راستا فریب اغوای مغویان و معاندین را خورده و در دام وساوس شیطانی آنان گرفتار آمد، و خود نیز در جهت تنقیص و تعبیر و کوبیدن شخصیت حضرت حدّاد در خطّ مخالفین مکتب حقّ و توحید قرار گرفت. و در مجالس و محافل آنان شرکت می کرد و آنها هم از همان نقطه ضعف مرحوم حاج هادی به نحو اتمّ سوء استفاده برده و لبه تیز حملات خود را متوجّه عدم اقامه مجالس عزا و مصیبت و توسّلات می نمودند. و این ساده‌دل صافی ضمیر که حدود مدرکات و شعور و فهم او از همین مسائل و مطالب تجاوز نمی نمود، مطالب خرافی و چرند و مزخرف آنان را به دیده قبول نگریست و بالمرّه از مرحوم حدّاد دل برید و به صف معاندین و مخالفین ایشان پیوست، به طوری که وقتی به سفر زیارتی عتبات مشرف شده بود اصلاً به دیدن مرحوم حاج سیّد هاشم حدّاد نرفت و بدون زیارت ایشان به ایران مراجعت کرد.

مرحوم والد رضوان الله علیه بسیار از این عمل ناراحت و مکدّر شدند و به طور جدّی تری ایشان را مورد بازخواست و مؤاخذه و حساب و کتاب قرار دادند، و سخنان خود را با ایشان در مورد حضرت حدّاد شدیدتر و دایره بحث را تنگ تر نمودند، و از آنجا که آن مرحوم فرد صادق و صافی بود تا حدودی این مطالب بر

۱. روح مجرد، ص ۵۴۴.

روی او تأثیر گذارد و کمی از شدّت و حدّت نظراتش نسبت به مرحوم حدّاد کاسته گردید.

جریانی باعث تغییر عقیده مرحوم حاج هادی نسبت به حضرت حدّاد می‌گردد

این فراز و نشیب هم‌چنان ادامه داشت تا اینکه مرحوم حدّاد به حج مشرف می‌شوند و اتفاقاً در موقع مراجعت، مرحوم حاج هادی ابهری نیز به عتبات مشرف بودند. حضرت حدّاد هنگام ورود به کربلا قبل از آمدن به منزل، اوّل به زیارت حضرت سیدالشهداء و بعد به زیارت حضرت اَبی‌الفضل العباس علیهما‌السلام مشرف می‌شوند و سپس به منزل خود تشریف می‌آورند. مرحوم حاج هادی که خود ناظر این جریان بوده است یک‌مرتبه منقلب می‌شود و تمام وساوس شیاطین و نقشه‌های اهریمنی آنان با این عمل حضرت حدّاد در نفس او نقش بر آب می‌شود و به کذب مطالب و شیطنت آنان پی می‌برد، و آن‌چنان مست از این عمل و زیارت می‌شود که خود جلوی مرحوم حدّاد حرکت کرده و با صدای بلند اشعاری را به ترکی در ترحیب و تبریک به مرحوم حدّاد می‌خواند؛ و خلاصه حال و هوای عجیبی دست داده بود و شور و شغف او را دوستان، خاطره‌ای به یاد ماندنی و نادر توصیف می‌کنند.

مرحوم والد قدّس سرّه می‌فرمود:

بینید مصیبت تا کجاست و فاجعه به چه وسعتی است که باید جریانی رخ دهد و مسائلی پیش آید تا فردی که وجودش فانی در وجود صاحب ولایت است، و روح و سرّش مندرک در روح و سرّ سیدالشهداء است و همه شراشر حیات او را فناء و اِغماء در ذوات مقدّسه معصومین علیهم‌السلام تشکیل داده است، و حقیقت مجسم توحید و مظهر اَجَلای حضرت حق است، باید جهت تنزیه و تبرئه او

زیارت سیدالشهداء و أباالفضل العباس به عنوان واسطه و مستمسک قرار گیرد! کسی که سرّ توحید در وجود او تبلور یافته و سرّ ولایت در نفس او ظهور و تجلی پیدا کرده، باید کارش به آنجا برسد که زیارت ائمه علیهم السلام موجب تبرئه و پاک شدن گناهان او گردد!

وای بر ما! و وای بر آن بی‌خبرانی که دانسته و یا ندانسته این جریانات را به وجود می‌آورند و مردم را از نعمت حضور و فیض ادراک این اولیای الهی و عرفای بالله محروم و بی‌نصیب می‌نمایند! کسی که ذکر دائمش یا صاحب الزمان است،^۱ و ورد شبانه‌روزی او مناجات خمسة عشر حضرت سجّاد علیه السلام، و گرد و غبار ضریح موسی بن جعفر علیهما السلام را در هر مرتبه زیارت به سر و صورت و دیدگان خود می‌کشد، و زیارت سیدالشهداء علیه السلام را هر روز بر خود فرض می‌شمرد و در ایام محرم اطعام‌های عمومی او مشهور و معروف اهل کربلا است، و وصول به مقام توحید و عرفان حضرت حق را در توسّل به عنایات و فیض الطاف باب‌الحوائج حضرت ابي‌الفضل العباس علیه السلام می‌داند و خود را نیز مفتخر به این لطف و کرامت می‌شمارد، باید این چنین درباره او قضاوت کرد! و این چنین بی‌انصافانه و ابلهانه تهمت عدم توسّل به حضرات معصومین را بر او بست!

مرحوم قاضی رضوان‌الله‌علیه می‌فرمود:

من در وجب به وجب صحن حضرت سیدالشهداء علیه السلام شب‌ها

را تا به صبح بیتوته کرده‌ام.^۲

و هم از ایشان منقول است که:

توسّل به سیدالشهداء علیه السلام جهت فتح باب سالکین إلى الله و

کشف حجب تأثیری عجیب دارد و بدون توسّل به سیدالشهداء

۱. رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۱۳.

۲. رجوع شود به مطلع انوار، ج ۲، ص ۶۲.

علیه السّلام فتح باب نمی‌شود.^۱

مرحوم عارف واصل و عالم کامل، سند العلماء الربّانیین، حاج میرزا جواد ملکی تبریزی قدّس الله سرّه در توّسّلات و ابتهالات به حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام مشارّاً بالبّنان بود، و عبارات ایشان در مقام مناجات و مسامره با سرور و مولایش در کتب، قلب هر خواننده‌ای را تکان می‌دهد و دل هر صاحب‌دلی را به لرزه در می‌آورد. آیا اینها از ائمّه فاصله داشتند؟! و فقط آنها که با اقامه مجالسی برای قضای حوایج دنیوی و تکرار مکرّرات، ائمّه را دستاویز وصول به امیال و اهداف و اوهام و تخیّلات خود قرار می‌دادند، اهل ولاء و محبّت‌اند؟! زهی نادانی و گمراهی و کوردلی!

نامه مرحوم علامه از مکه به حاج هادی او را منقلب می‌کند

مرحوم والد رضوان‌الله‌علیه تا آخر زمان حیات مرحوم حاج هادی ابهری دست از ارشاد و موعظه و نصیحت و ارائه طریق حق نسبت به او برنداشت. به یاد می‌آورم سال آخر حیات مرحوم حاج هادی ابهری بود. در آن سال به اتفاق مرحوم والد به حجّ تمتّع مشرّف شده بودیم. ایشان در آن سفر، نامه‌هایی برای رفقا و دوستان خود از مدینه و مکه ارسال کرده بودند. من جمله نامه‌ای برای مرحوم حاج هادی ابهری می‌فرستند و در آن نامه پس از ذکر مطالبی بس عجیب و غریب و کلماتی حکیمانه و مشفقانه چنین می‌نگارند:

ای حاجی! من در اینجا با شما اتمام حجّت می‌کنم و اعلام می‌کنم، و نگران حال تو هستم که روز قیامت برپا شود و تو در مقابل میزان و محاسبه اعمال قرار گیری، و برای تو روشن شود که آن کسی را که در تمام عمر برای او گریه و نوحه‌سرایی می‌نمودی و بر مصائبش سرشک از

۱. رجوع شود به لبّ اللباب، ص ۱۵۰.

دیدگان جاری می‌ساختی و ذکرت و فکرت همه او بود، به یاد او به خواب می‌رفتی و به یاد او از خواب برمی‌خواستی، او به عنوان اوّل خصم تو گریبانت را بگیرد و در قبال آنچه که برای تو از حقایق توحید روشن شد و تو از قبول آن سر برتافتی و روی گردانیدی، در پیشگاه عدل الهی با تو به مخاصمه برخیزد و از تو در قبال این مطالب مؤاخذه نماید و تو را در مقام عرض و حساب محکوم نماید؛ حال بنگر که چه جوابی برای آن روز خواهی یافت و چگونه با این مسئله برخورد خواهی کرد؟

مرحوم حاج هادی می‌گوید:

من در ابهر بودم که این نامه به دستم رسید؛ و چون سواد نداشتم شخصی برای من خواند، و من آن قدر گریه کردم و نالیدم و گفتم: خدایا شکر که گرچه ما رسول و پیامبر تو را ندیدیم، ولی در این زمان فردی از اولاد او را بر من معرفی نمودی که این طور دلسوزانه همانند پدری مشفق و برادری مهربان بیاید و رفیق و برادر گمراه خود را از ضلالت و گمراهی و بدبختی نجات دهد.

می‌گوید:

من به یاد سفر رسول خدا به طائف افتادم که حضرت چگونه رنج سفر بر خود هموار نمود و این همه راه را رفت و با چه مصائبی در آنجا مواجه شد تا اینکه یک نفر را به راه راست هدایت نماید.^۱ دیدم الآن سیّد محمّد حسین همان راه جدّش را می‌رود و همان عرق و حمیت و مرارت که در جدّش موجود بوده است در قالب فرزندش اینک تجلی و تبلور یافته است.

مرحوم والد رضوان‌الله‌علیه می‌فرمود:

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۳۷ - ۳۵۱.

در اواخر حیات مرحوم حاج هادی بود که خداوند لطف و عنایتش شامل حال او گردید و در واپسین روزهای عمر خود، هنگامی که در بستر بیماری افتاده بود پرده از جلوی چشمانش به کناری رفت و مشاهده کرد که تمام مطالبی که در این مدت عمر درباره حضرت حدّاد می‌گفتند، همه دروغ و کذب محض و از روی غرض و حسد و لجاج و عناد بوده‌است، و حق با حضرت حدّاد است و غیر او همه بر باطل‌اند. و این مطلب را با صراحت به افرادی که به عیادت او می‌آمدند ابراز می‌کرد و می‌گفت: «این سید محمد حسین حق حیات بر من داشته است، و او بود که بالأخره موجب شد من به راه راست هدایت یابم و با محبت و ولایت عارف کامل، حضرت حدّاد از این دنیا بروم.» رحمة الله علیه رحمة واسعة.

آری، آنچه را که مردم معیار حبّ و بغض به شمار می‌آورند در مکتب عرفان جایی ندارد، و آنچه را که از دیدگان آنها مخفی است، که همان تحقّق به حقیقت امام علیه السلام و اتّحاد نفس و روح با آن حضرات است، از نظر عوام ارزشی به حساب نمی‌آید. مردم به دنبال جنجال و هیاهو هستند، و اهل حقّ در آرامش و سکون در سرّ و سویدای خود با معشوق و محبوب به نجوا و راز و نیاز پرداخته‌اند؛ بنابراین نه عوام از آنها خبری دارند و نه آنان دل به خواسته و میل عوام می‌سپارند. اینها در این طرف جوی و آنان در طرف دیگر.

شمس مغربی: ورای مطلب هر طالب است مطلب ما

ورای مطلب هر طالب است مطلب ما برون ز مشرب هر شاربست مشرب ما
به کام دل به کسی هیچ جرعه‌ای نرسید از آن شراب که پیوسته می‌کشد لب ما

سپهر کوکب ما از سپهرهاست برون که هست ذات مقدس، سپهر کوکب ما
 بتاخذند بسی اسب دل ولی نرسید سوار هیچ روانی به گرد مرکب ما
 هنوز روز و شب کائنات هیچ نبود که روز ما رخ او بود و زلف او شب ما
 کسی که جان و جهان داد و عشق او بخیرید وقوف یافت ز سود و زیان مکسب ما
 ز آه و یارب ما آن کسی خبر دارد که سوخته است چو ما او ز آه و یارب ما
 تو دین و مذهب ماگیر در اصول و فروع که دین و مذهب حق است دین و مذهب ما
 نخست لوح دل از نقش کائنات بشوی چو مغربیت اگر هست عزم مکتب ما
 تحقیقاً هم همین طور است؛ چرا که:

مکتب عاشق ز مکتب‌ها جداست عاشقان را مکتب و مذهب خداست
 در مکتب عرفان و توحید، سخن از حقیقت ولایت و توحید است و توجه به
 کنه و باطن و ادراک عقلانی و شهودی این مسئله. در سخن عارف بالله دیدن
 ظاهری امام علیه السلام جایی ندارد؛ زیرا ظاهر، ظاهر است و حرکت نفس،
 حرکت در باطن و کشف حجب است.^۱ زیارت امام علیه السلام بدون تحقق
 معرفت و وصول به باطن ولایت چه فایده و خاصیتی دارد؟! امام علیه السلام که
 بالاتر از پیامبر و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست. این افرادی که در
 زمان آن حضرت صبح و شام موفق به زیارتش می شدند و در صف اول نماز
 جماعت او شرکت می کردند و جهت تبرک آب وضوی پیغمبر بر یکدیگر سبقت
 می جستند،^۲ پس از ارتحال آن حضرت کجا رفتند و چه شدند؟ و چه موقعیتی در

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب، رجوع شود به روح مجرد؛ ص ۳۷۲ و ۵۱۳؛ امام
 شناسی، ج ۳، ص ۳۱؛ سر الفتح، ص ۶۶ الی ۷۰؛ افق وحی، ص ۱۲۴.
 ۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب، رجوع شود به صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۵۵؛ ج ۴،

قبال صاحب ولایت، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام گرفتند؟
 کجا رفت آن تمجیدها و تعریفها؟ کجا رفت آن خطبه‌ها و نمازها؟ کجا
 رفت آن نصایح و موعظه‌ها؟ کجا رفت آن کرامات و معجزه‌ها؟ کجا رفت وحی و
 نزول ملائکه بر رسول خدا؟ کجا رفت آن مشاهده‌ها و رؤیت‌ها؟ کجا رفت آن
 فدایت شوم‌ها؟ چه شد آن همه تبلیغ و بیست و سه سال در میان مردم و با مردم
 بودن؟ چه شد آن همه سفارش به اهل‌البیت و عترت آن حضرت؟ چه شد واقعه
 روز غدیر؟ و چه شد «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّهَا لَنْ
 يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ!»^۱ و^۲ اینها کجا رفت؟!

اینها جایی نرفت و چیزی پس از مرگ رسول خدا تغییر نکرد و هیچ اتفاقی
 نیفتاد؛ زیرا از اوّل نبود! از اوّل معرفت نبود، شناخت نبود. ایمان به کنه و سرّ و جان
 آنها رسوخ ننموده بود. ظاهری از ایمان و نمایی از آن را بهره‌مند شده بودند. ایمان
 آنها در مرتبه مثال و صور برزخی فقط متجلی شده بود نه بیشتر؛ به ملکوت و سرّ
 آنان هنوز راه نیافته بود. آنان رسول خدا را در قالب معجزات و خوارق عادات و
 کرامات و فتح و ظفر ظاهری و عادی یافته بودند نه بیشتر. در هر جا که این امور

ص ۲۲۶؛ صحیح مسلم، ج ۴، کتاب فضائل الصحابه.

۱. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۲۳۴، تعلیقه ۵:

«فرائد السمطين (حموئی)، ج ۲، باب ۳۳ از سمط دوّم، ص ۱۴۷ با تخریج شیخ صدوق
 ابن‌بابویه؛ و این حدیث را صدوق در کتاب اکمال‌الدین، ج ۱، ص ۱۳۸ از طبع اوّل در اواسط
 باب ۲۲ آورده است؛ و سیّد هاشم بحرانی در غایة المرام، ص ۲۱۵، حدیث ۲۹ از طریق عامّه از
 فرائد السمطين حموئی با عین این عبارت و سند آورده است.» (تعلیقه)

۲. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۹۹:

«من در میان شما دو چیز نفیس و گران‌بها باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترت من که اهل‌بیت من
 می‌باشند؛ و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا بر حوض کوثر بر من وارد شوند.»

محقق و متبلور بود حضور داشتند، و همین که مطلب خلاف از آب در می آمد حالت آنها نسبت به حضرت تغییر می کرد. تا وقتی جنگ به نفع مسلمین و فتح و ظفر با آنان بود شرکت داشتند، و همین که موردی بر خلاف انتظار به وقوع می پیوست در همه چیز - در خدا و رسول و ملائکه و دین و غیره - شک و تردید می نمودند.

فتح و ظفر در جنگی آنها را شادمان و امیدوار می کرد، و شکست در جای دیگر موجب شک در حقایق ربوبی و جریان مشیت و تقدیر در عالم خلق می گشت. اگر معجزه و کرامتی از رسول خدا سر می زد همه برای هم نقل می کردند و به آن حضرت به چشم اعجاب و تحسین و رسالت می نگریستند، و اگر به بلیه و مصیبتی مبتلا می شدند چون بر خلاف انتظار بود، تبدل حال و مقال پیدا می نمودند.»^۱

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۸۸.

پیام ششم: عاشوراء برای محک زدن موقعت خود

«امروزه مردم صرفاً در مجالس عزاداری شرکت می‌کنند و از نظر آنان نفس مجلس عزاداری مطلوبیت دارد؛ درحالی‌که مطلوبیت مجلس عزاداری سیدالشهداء به این است که ذاکر از مناقب و مطالب سیدالشهداء در عاشوراء و غیر عاشوراء و نیز از مطالبی که اصحاب و بزرگان بیان کرده‌اند بگوید تا مردم استفاده کنند، نه اینکه فقط بنشینند و گریه کنند و بروند.

ما گمان می‌کنیم اقامه مجالس عزا فقط به این است که بیاییم و بنشینیم و برویم؛ یعنی از نظر ما نفس شرکت در این مجلس مطلوبیت دارد، درحالی‌که قضیه این نیست. امام حسین علیه السلام در روز عاشوراء حتی به ما که امشب در اینجا نشسته‌ایم پیغام داده است و مطالب آن حضرت در روز عاشوراء برای امروز و امشب ما است، مطالب حضرت سجاد و حضرت زینب و سایر ائمه علیهم السلام برای امروز و امشب ما است.

آن وقت ما پوست را گرفتیم و از مغز و نتیجه و مطلوب غافل شدیم و اصلاً با آن کاری نداریم؛ یعنی شعار و ظاهر را حفظ کردیم، ولی به طور کلی بقیه مطالب را کنار گذاشتیم.^۱

۱. رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۸۸ - ۲۱۰؛ ربیعین در فرهنگ شیعه، ص ۴۹ - ۷۲.

اگر فرضاً عاشورای دیگری تکرار شود، ما در کدام سپاه قرار داریم؟

امام حسین در روز عاشوراء برای ما این پیام را داد که اگر عاشورای مجدّدی تکرار شود، نکند که ما در لشکر عمر سعد باشیم! مگر افراد لشکر عمر سعد ریش تراش و کراواتی بودند؟! آنها هم اهل نماز و روزه بودند. عمر سعد (پسر سعد و قاص) امام جماعت و عالم کوفه بود، و همین طور شمر بن ذی الجوشن کسی بود که خیلی از افراد او را برای ادای شهادت در محاکم قضائی می بردند.

این افراد آنچنان که در عکس‌ها با سبیل‌های از بناگوش در رفته معرفی می شوند، نبوده‌اند. شمر از فرماندهان و سرلشگران جنگ صفین بود، و در رکاب امیرالمؤمنین شمشیر می زد، و حتی شمشیری به صورتش خورد که اگر قدری محکم تر خورده بود، شهید شده بود!^۱

این مسئله بسیار مهمی است که مردم او را برای ادای شهادت به محاکم می بردند؛ یعنی چنین افراد وجیهی بودند ولی مشکل آنان این بود که به آنچه که می دانستند عمل نکرده بودند. انسان واقعاً از این قضایا در عجب می ماند.^۲

۱. وقعة صفین، ص ۲۶۷.

۲. عنوان بصری، ج ۱، ص ۱۴۱.

پیام، هتتم: دعوت همه انسان‌ها برای ورود در خیمه سیدالشهداء

«هیچ وقت امام علیه السلام درب را به روی کسی نمی‌بندد، امام درش را چهار طاق برای همه باز می‌کند. امام حسین علیه السلام همه را می‌پذیرد. امام حسین یزید و عبیدالله را هم بر سر سفره خودش دعوت کرد، آنها نیامدند. هم عبیدالله بن حر را دعوت کرد، هم زهیر همه را دعوت کرد. زهیر پذیرفت، او نپذیرفت. تازه به زهیر پیغام داد... و لکن خودش بلند شد رفت در خیمه عبیدالله بن حر؛ بعد آن مردک درمی‌آید می‌گوید: یا بن رسول الله، من باید بروم بالاخره در کوفه زندگی داریم، باغ، زن و بچه داریم! شما می‌دانید که اوضاع چیست! و عبیدالله آمده و گرفته و لشگر و... حالا شما این شمشیر را بردار به هر سنگی خورده، دو نصف کرده است این اسب را بردار کسی نتوانسته او را تعقیب کند.

حضرت فرمودند: «من از گمراهان کمک نمی‌گیرم..» داری اسب به من می‌دهی؟ من یک اشاره کنم تمام این سرزمین اسب می‌شود. چه می‌گویی؟ ای بدبخت! مُلک و ملکوت دست من است. این حرف‌ها چیست که داری می‌گویی؟ برو پی کارت به باغ و بستانت برس!»

«حضرت می‌فرماید: ای بدبخت! من شمشیر و اسب می‌خواهم چکار؟ من می‌خواهم دست تو را بگیرم و اَلّا خودم روز عاشوراء هزار تکه شدم، بدن خود من را برمی‌دارند می‌آورند زیر اسب له می‌کنند. قضیه ما این است! خیال کرده‌ای من سوار اسب تو می‌شوم و فرار می‌کنم؟ اگر می‌خواستم فرار کنم که اینجا نمی‌آمدم،

راهم را عوض می کردم جای دیگری می رفتم؛ ولی وقتی که پیغام می فرستند زهیر می آید، زهیر می آید خودش را داخل می کند، وقتی داخل شد، یک دفعه وقتی برمی گردد زنش نگاه می کند به صورتش می گوید این آن زهیری که رفت نیست! ببینید این طوری چهره عوض می شود! این همان اکسیر است، که وقتی به مس بخورد، طلا می کند! طلای صد عیار! نه طلای بیست عیار، بلکه طلای هزارعیارش می کند!

دید این چهره آن چهره نیست! خیلی عجیب است ها!

من همین دو سه روز پیش داشتم به چند تا عکس نگاه می کردم، نگاه به این چهره ها کردم، دیدم عجب! چهره معمم است، ولی مسخ شده! دارد حرف از خدا می زند، ولی انگار شیطان دارد این حرف خدا را بر زبانش می گذارد و بیرون می آورد! اصلا حالم به هم خورد! اصلا دیگر نتوانستم نگاه کنم و بیشتر توجه کنم، گذاشتم کنار! ... گفتم عجیب است ها! عجیب است! این را من می شناختم! این که زمان آقا این صورت را نداشت، پس چرا این صورت را پیدا کرده؟!^۱

بنابراین «همیشه امام حسین درب را باز کرده است. همیشه امام زمان درفش به روی افراد باز است» گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه نیست!^۲

۱. شرح دعای ابو حمزه ثمالی (رمضان المبارک ۱۴۳۴)، جلسه ۶.

۲. جلسات پرسش و پاسخ، طهران، جلسه ۴۰ (۵ محرم ۱۴۳۶).

خاتمه

گزیده ای از کلمات اَبی عبدالله الحسین علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

مواعظ حضرت سیدالشهداء در تحریض و تشویق بر کارهای پسندیده

«و از جمله خطبه‌های آن حضرت است که علی بن عیسیٰ اربلی آورده است:

خَطَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! نَافِسُوا فِي الْمَكَارِمِ، وَ سَارِعُوا فِي الْمَغَانِمِ، وَ لَا تَحْتَسِبُوا بِمَعْرُوفٍ لَمْ تَعَجَلُوا. وَ اكْسِبُوا الْحَمْدَ بِالنُّجْحِ، وَ لَا تَكْتَسِبُوا بِالْمَطْلِ ذَمًّا؛ فَمَهْمَا يَكُنْ لِأَحَدٍ عِنْدَ أَحَدٍ صَنِيعَةٌ لَهُ رَأَى أَنَّهُ لَا يَقُومُ بِشُكْرِهَا فَاللَّهُ لَهُ بِمَكَافَأَتِهِ؛ فَإِنَّهُ أَجْزَلُ عَطَاءٍ وَ أَعْظَمُ أَجْرًا.^۱

وَ اعْلَمُوا أَنَّ حَوَائِجَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ؛ فَلَا تَمْتَلُوا النَّعَمَ فَتَحْوَرَ نِقْمًا.^۲

-
۱. از کلمه مَهْمَا يَكُنْ تا اینجا را حاجی نوری (قدّه) در مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۹۶، در کتاب امر به معروف و نهی از منکر، حدیث شماره ۶، از کشف الغمّة نقل کرده است. (تعلیق)
 ۲. از کلمه وَ اعْلَمُوا تا اینجا را از کشف الغمّة با عبارت فَتَحْوَلْ نِقْمًا، و از بحار الأنوار از اعلام الدین دیلمی با عبارت فَتَحْوَلْ إِلَى غَيْرِكُمْ، مرحوم نوری در مستدرک، ج ۲، ص ۳۹۹، به شماره ۱

وَاعْلَمُوا أَنَّ الْمَعْرُوفَ مُكْسِبٌ حَمْدًا، وَ مُعْتَبٌ أَجْرًا. فَلَوْ رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ
رَجُلًا رَأَيْتُمُوهُ حَسَنًا جَمِيلًا يَسُرُّ النَّاطِرِينَ؛ وَ لَوْ رَأَيْتُمُ اللَّؤْمَ رَأَيْتُمُوهُ سَمِجًا
مُشَوِّهًا تَنْفَرُ مِنْهُ الْقُلُوبُ، وَ تَغْضُ دُونَهُ الْأَبْصَارُ.^۱

أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ جَادَ سَادَ؛ وَ مَنْ بَخِلَ رَذَلَ. وَ إِنَّ أَجْوَدَ النَّاسِ مَنْ أَعْطَى مَنْ
لَا يَرْجُوهُ. وَ إِنَّ أَعْفَى النَّاسِ مَنْ عَفَا عَنْ قُدْرَةٍ. وَ إِنَّ أَوْصَلَ النَّاسِ مَنْ وَصَلَ
مَنْ قَطَعَهُ.

وَ الْأَصُولُ عَلَى مَغَارِسِهَا بِفُرُوعِهَا تَسْمُو؛ فَمَنْ تَعَجَّلَ لِأَخِيهِ خَيْرًا وَجَدَهُ إِذَا
قَدِمَ عَلَيْهِ غَدًا.

وَ مَنْ أَرَادَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِالصَّنِيعَةِ إِلَى أَخِيهِ كَافَأَهُ بِهَا فِي وَقْتِ حَاجَتِهِ، وَ
صَرَفَ عَنْهُ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا مَا هُوَ أَكْثَرُ مِنْهُ. وَ مَنْ نَفَسَ كُرْبَةً مُؤْمِنٍ فَرَجَ اللَّهُ
عَنْهُ كُرْبَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. وَ مَنْ أَحْسَنَ أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْهِ؛ وَ اللَّهُ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِينَ؛^۲

«حسین علیه السلام خطبه ای انشاء نموده و فرمود:

ای مردم! در صفات حمیده بر یکدیگر افتخار کنید! و بر مکارم اخلاق
مباهات نمائید! و در فراگیری از ثمرات با ارزش روحی و معنوی شتاب
ورزید! کار نیکی را که در آن سرعت ندارید، به حساب نیاورید! با ظفر

در باب وجوب حسن جواب النعم بالشکر و أداء الحقوق، از کتاب امر به معروف نقل نموده
است. (تعلیقه)

۱. از کلمه واعلموا تا اینجا را در مستدرک، ج ۲، ص ۳۹۴، به شماره ۱۸ در باب استحباب
معروف و کراهت ترک آن از کتاب امر به معروف، حاجی نوری (قدّه) از بحار الأنوار از اعلام
الدین دیلمی نقل کرده است با دو کلمه زیاده بر آن: اول اینکه پس از یسر الناظرین، عبارت و
یَفُوقُ الْعَالَمِينَ را آورده است. دوم اینکه پس از کلمه سَمِجًا، قَبِيحًا را اضافه نموده است. (تعلیقه)
۲. کشف الغمّة (طبع سنگی)، ص ۱۸۴.

و پیروزی در به پایان رساندن کار، ستایش و تمجید برای خود بیافرینید! و با سستی و کندی کسب سرزنش و مذمت نکنید! و بدانید که: در هر شرط و موقعیتی که کسی به دیگری احسان نموده و چنین می‌پندارد که او به شکرش قیام نکرده و به سپاس برنخاسته است، خداوند خودش برای او جزا و پاداش است؛ چون بخشش خداوند فراوان‌تر و سرشارتر، و مزدش بزرگتر است.

و بدانید که حوائج مردم به شما از جمله نعم‌تهای خداوندی است بر شما؛ پس با این نیازمندیها با ملال و خستگی مواجه نشوید تا آن نعمتها به مکافات و انتقام تبدیل نشود.

و بدانید که کارهای خوب و پسندیده، ستایش و آفرین را در بر دارد، و اجر و پاداش نیک را به دنبال می‌کشد. و اگر شما خوبی و پسندیدگی را به صورتی مجسم می‌دیدید، هر آینه آن را به صورت مردی زیبا و نیکو روی و جمیل المنظر می‌یافتید، که برای نظاره کنندگان بهجت بخش و مسرت‌آمیز بود. و اگر شما زشتی و نکوهیدگی را به صورتی مجسم می‌دیدید، هر آینه آن را به صورت مردی زشت و کریه المنظر می‌یافتید که دل‌ها از او می‌رمید، و در برابر آن چشم‌ها و نگاه‌ها به زیر می‌آمد.

ای مردم! کسی که بخشش کند سرور و بزرگ می‌شود؛ و کسی که بخل ورزد به پستی می‌گراید. و سخی‌ترین مردم آنکس است که ببخشد به کسی که در او امید تلافی و پاداش ندارد. و با گذشت‌ترین مردم کسی است که با وجود قدرت و توانائی عفو پیشه گیرد. و پیوند کننده‌ترین مردم کسی است که با افرادی که با او بریده‌اند بیبوندد.

تنه درختان و غیرها با وجود اتکای آنها به ریشه‌های خود، به واسطه شاخه‌ها بالا می‌روند و رشد می‌کنند و بهره می‌دهند. پس هر کس برای رسانیدن خیری به برادرش شتاب ورزد؛ شاخه‌ای از درخت معنویّت

آفریده؛ فردا که بر آن وارد می شود آن خیر را خواهد یافت. و کسی که در احسانی که به برادرش کرده است خدا را در نظر داشته و برای رضای او انجام داده است، خداوند در وقت نیازمندی او، آن خیر را به او می‌رساند؛ و بیشتر از آن مقدار، از بلاهای دنیا را از او می‌گرداند و دور می‌کند. و کسی که غم و اندوه مؤمنی را بزداید، خداوند غم و غصه‌های دنیا و آخرت را از او می‌گرداند. و کسی که نیکوئی کند، خداوند به او نیکوئی می‌کند. و البته خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

موعظه حضرت به مرد گناهکار

و از جمله مواعظ آن حضرت است:

رُویَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ جَاءَهُ رَجُلٌ وَقَالَ: أَنَا رَجُلٌ عَاصٍ، وَ لَا أَصْبِرُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ؛ فِعْظَنِي بِمَوْعِظَةٍ!
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَفَعَلَّ حَسَنَةَ أَشْيَاءٍ؛ وَ أَذْنِبُ مَا شِئْتِ!
فَأَوَّلُ ذَلِكَ: لَا تَأْكُلْ مِنْ رِزْقِ اللَّهِ، وَ أَذْنِبُ مَا شِئْتِ!
وَ الثَّانِي: أَخْرُجْ مِنْ وِلَايَةِ اللَّهِ؛ وَ أَذْنِبُ مَا شِئْتِ!
وَ الثَّلَاثُ: اطْلُبْ مَوْضِعًا لَا يَرَاكَ اللَّهُ، وَ أَذْنِبُ مَا شِئْتِ!
وَ الرَّابِعُ: إِذَا جَاءَ مَلَكُ الْمَوْتِ لِيُقَبِّضَ رُوحَكَ فَادْفَعُهُ عَن نَفْسِكَ، وَ أَذْنِبُ مَا شِئْتِ!

وَ الْخَامِسُ: إِذَا أَدْخَلَكَ مَالِكٌ فِي النَّارِ فَلَا تَدْخُلْ فِي النَّارِ، وَ أَذْنِبُ مَا شِئْتِ!
«روایت شده است که مردی به نزد حضرت حسین بن علی علیهما السلام

۱. در بحار الأنوار (طبع حروفی)، ج ۷۸، ص ۱۲۶، از جامع الاخبار روایت کرده است؛ ولیکن در جامع الاخبار در فصل ۸۹، در ص ۱۵۲ طبع مصطفوی این روایت را از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است. (تعلیق)

آمد و گفت: من مردی هستم اهل گناه، و توانایی شکیباییِ گذشت از معصیت را ندارم؛ پس شما مرا موعظه‌ای بنمائید!

حضرت در پاسخ او فرمودند: پنج کار به جای بیاور، و سپس هر گناهی بخواهی بکن!

اول آنکه: از روزی خدا منخور، و هر گناهی بخواهی بکن!

دوم آنکه: از تحت قیومیت و ولایت خدا خارج شو، و هر گناهی بخواهی بکن!

سوم آنکه: برای گناه جایی را بطلب که خدا در آن ترا نبیند، و هر گناهی بخواهی بکن!

چهارم آنکه: چون ملک الموت برای گرفتن جان تو آید او را از خود دور گردان، و هر گناهی بخواهی بکن!

پنجم آنکه: چون فرشته پاسدار دوزخ بخواهد ترا در آتش بیفکند تو در آتش داخل مشو، و هر گناهی بخواهی بکن!

خطبه سیدالشهداء راجع به اصلاح مردم و بیان علت قیام خود

و در آخر خطبه‌ای که درباره ترک امر به معروف و نهی از منکر، و قیام ظلمه و حکام جائر ایراد نموده‌اند، و مفصلاً از محرومیت مظلومان و تفرق از حق بیان می‌فرمایند، و در ضمن گوشزد می‌کنند که: «مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى آيِدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ، الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ» چنین می‌گویند که:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ، وَلَا التَّيَاسًا مِنْ فُضُولِ الْحُطَّامِ؛ وَ لَكِنْ لِنَرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَ يُعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَنِكَ وَ أَحْكَامِكَ.

فَإِنْ لَمْ تَنْصُرُونَا وَتُنصِفُونَا قَوِيَ الظَّلْمَةَ عَلَيْكُمْ، وَ عَمِلُوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ؛
وَ حَسْبُنَا اللَّهُ، وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا، وَ إِلَيْهِ أُنَبْنَا، وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ.^۱

«بار پروردگارا! حَقّاً تو می دانی که آنچه از ما تحقق یافته (از میل به قیام و اقدام و امر به معروف و نهی از منکر و نصرت مظلومان و سرکوبی ظالمان) به جهت میل و رغبت رسیدن به سلطنت و قدرت مفاخرت انگیز و مبارات آمیز نبوده است؛ و نه از جهت درخواست زیادی های اموال و حُطام دنیا!

بلکه به علت آنست که نشانه ها و علامت های دین تو را ببینیم، و در بلاد و شهرهای تو صلاح و اصلاح ظاهر سازیم؛ و تا اینکه ستم دیدگان از بندگانت در امن و امان بسر برند، و به واجبات تو و سنت های تو و احکام تو رفتار گردد.

پس هان ای مردم! اگر شما ما را یاری ندهید و از در انصاف با ما در نیائید؛ این حاکمان جائر و ستم کار بر شما چیره می گردند، و قوای خود را علیه شما به کار می بندند، و در خاموش نمودن نور پیغمبرتان می کوشند. و خدا برای ما کافی است، و بر او توکل می نمائیم، و به سوی او باز می گردیم، و به سوی اوست همه بازگشت ها.»

سخنان حضرت با لشکریان در لحظات آخر

چهار هزار نفر تیرانداز او را احاطه کردند!^۲ و بین او و بین خیام حَرَمَشِ جدائی انداختند. حضرت سید الشهداء علیه السلام فریاد زدند:

يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ! إِنَّ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُتِّمْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ، فَكُونُوا

۱. تحف العقول، ص ۲۳۹، از طبع حروفی.

۲. مقتل مقرر، ص ۳۲۰، از مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۲۳

أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ! وَ ارْجِعُوا إِلَى أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عُرْبًا كَمَا تَزْعُمُونَ!

«ای شیعیان و پیروان آل ابی سفیان! اگر برای شما دینی نیست، و روّیه شما اینست که از معاد نیز نمی ترسید؛ پس در زندگانی دنیای خود از آزادگان باشید! و اگر همچنانکه می پندارید، از طائفه عرب هستید، به حَسَب های خود برگردید (و از اعمال ناجوانمردانه احتراز کنید).»

شمر، حضرت را صدا زد که: چه می گویی ای پسر فاطمه؟!

حضرت فرمود: من با شما در جنگ هستم! بر زنها مؤاخذه ای نیست؛ و تا وقتی که زنده ام، این لشکریان یاغی و متعدّی خود را از دستبرد به حرم من بازدارید!

قَالَ: أَفْصِدُونِي بِنَفْسِي وَ انْتَرَكُوا حَرَمِي

قَدْ حَانَ حِينِي وَ قَدْ لَاحَتْ لَوَائِحُهُ

«فرمود: حرم مرا رها کنید و سراغ من بشخصه بیایید! و اینک زمان شهادت من نزدیک شده و آثار و علائم آن پدیدار گشته است.»

شمر گفت: این درخواست را می پذیریم! و آن جماعت همگی بطرف خود حضرت روی آوردند و جنگ شدّت یافت و عطش بر آن حضرت بسیار شدید شد.^۱

و برای بار دوم از برای وداع به خیمه آمد، و با اهل حرم وداع نمود، و سپس به مرکز مبارزه بازگشت؛ و بسیار می گفت:

لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.^۲

«هیچ حرکت و تحوّل نیست؛ و هیچ قوه و قدرتی نیست مگر به خداوند عزّ اسمه.»

۱. لهوف، ص ۱۰۵ و ۱۰۶؛ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۳؛ و مقتل مقرّم، ص ۳۲۰ و ۳۲۱، از لهوف.

۲. لهوف، ص ۱۰۵؛ و مقتل مقرّم، ص ۳۲۴.

و ابو الحُتوف جُغفی، تیری به پیشانی مبارکش زد. آن تیر را بیرون کشید، و خون بر چهره‌اش جاری شد؛ و گفت:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى مَا أَنَا فِيهِ مِنْ عِبَادِكَ هَؤُلَاءِ الْعُصَاةَ! اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا! وَ
اقتُلُهُمْ بَدَدًا! وَ لَا تَذَرْ عَلَي الْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَدًا! وَ لَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا!

«بار پروردگارا! بر این حال من که از ناحیه این بندگان نافرمان تو می‌گذرد واقف هستی! بار پروردگارا! یکایک آنان را بشمار! و آنان را متفرقاً و متشتتاً هلاک گردان! و یک تن از آنان را روی زمین باقی مگذار! و ابداً آنها را نیامرزا!»

و با صوت بلند فریاد زد:

يَا أُمَّةَ السَّوْءِ! بِئْسَمَا خَلَفْتُمْ مُحَمَّدًا فِي عَثْرَتِهِ! أَمَا إِنَّكُمْ لَا تَقْتُلُونَ رَجُلًا بَعْدِي
فَتَهَايُونَ قَتْلَهُ، بَلْ يَهُونَ عَلَيْكُمْ ذَلِكَ عِنْدَ قَتْلِكُمْ إِيَّايَ! وَ أَيُّمُ اللَّهِ لَا زُجُوَ أَنْ
يُكْرِمَنِي اللَّهُ بِالشَّهَادَةِ، ثُمَّ يَنْتَقِمَ لِي مِنْكُمْ مِنْ حَيْثُ لَا تَشْعُرُونَ!

«ای امت بدسرشت و بدکردار! با محمد در عثرتش به بدی رفتار کردید! آگاه باشید که شما بعد از من کسی را نخواهید کشت که از کشتنش نگران باشید و به هراس آنید، بلکه تمام کشتن‌ها برای شما سهل و آسان می‌نماید! و سوگند به خدا که من از خدای خودم امید دارم که مرا به شرف شهادت برساند، و از شما انتقام مرا بگیرد از جایی که خود نمی‌دانید! حَاصِن گفت: ای پسر فاطمه! به چه چیز خداوند انتقام تو را از ما می‌گیرد؟ حضرت فرمودند:

بأس و شدت را در میان شما می‌افکند، تا آنکه خون‌های خود را می‌ریزید؛ و سپس چون موج‌های دریا عذاب را بر شما خواهد ریخت!^۱»

۱. مقتل مقررّم، از مقتل العوالم و از نفس المهموم و از مقتل خوارزمی.

مناجات حضرت با خداوند در لحظات آخر و حالات حضرت در هنگام

شهادت

«در این حال، از کثرت زخم‌ها و جراحات وارده، ضعف بر آن حضرت آنقدر شدید بود که ایستاد تا بیارامد؛ که مردی سنگ بر پیشانیش زد و خون بر صورتش جاری شد. و با لباس خود خواست تا خون را از دو چشمش پاک کند که مرد دیگری به تیر سه شعبه قلب مبارکش را هدف ساخت.

پسر رسول خدا، به خدا عرض کرد:

بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ. وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: إِلَهِي!
 إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ ابْنُ نَبِيِّ عَيْزَةٍ!

«به نام خدا، و به خود خدا، و بر ملت و آئین رسول خدا (این شهادت روزی من می‌گردد). و سرش را به طرف آسمان بلند نموده و گفت: خدای من! تو می‌دانی که این قوم می‌کشند مردی را که در روی زمین پسر پیغمبری جز او نیست!»

دست برد و تیر را از پشت خود خارج کرد؛ و خون مانند ناودان فوران می‌کرد.^۱ حضرت دست خود را زیر آن خون گرفت، و چون پُر شد به آسمان پاشید و گفت: این حادثه که بر من نازل شده است چون در مقابل دیدگان خداست، بسیار سهل و ناچیز است. و یک قطره از آن خون بر زمین نریخت. و برای بار دوم دست خود را زیر خون گرفت؛ و چون پُر شد، با آن سر و صورت و محاسن شریف را متلطّخ و خون آلوده نموده و گفت:

با همین حال باقی خواهم بود تا خدا و جدّم رسول خدا را دیدار کنم.^۲

۱. مقتل مقررّم، از نفس المهموم و از مقتل خوارزم و از لهوف، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

۲. مقتل مقررّم، از مقتل خوارزمی و از لهوف.

و آن قدر خون از بدن مبارکش رفته بود که قدرت و رمقی در تن نمانده بود. نشست بر روی زمین و با مشقّت سر خود را بلند نگاه می‌داشت، که در این حال مالک بن بُسْر آمده و او را دشنام داد و با شمشیر بر سر آن حضرت زد. و بُرُنُس (یعنی کلاه بلندی که بر سر آن حضرت بود) پر از خون شد. حضرت برنس را انداخت و روی قلنسوه که کلاه عادی بود عمامه بست.^۱ و بعضی گفته‌اند: دستمالی بست. که زُرعه بن شریک بر کتف چپ آن حضرت ضربتی وارد ساخت. و حصین بر حلقوم آن حضرت تیری زد.^۲ و دیگری بر گردن مبارک ضربه‌ای وارد ساخت. و سنان بن اَنَس با نیزه در ترقوه‌اش زد، و پس از آن بر سینه آن حضرت زد. و سپس در گلوی آن حضرت تیری فرو برد؛^۳ و صالح ابن وهب در پهلویش تیری وارد کرد.^۴

هلال بن نافع می‌گوید:

من در نزدیکی حسین ایستاده بودم که او جان می‌داد؛ سوگند به خدا که من در تمام مدّت عمرم، هیچ کشته‌ای ندیدم که تمام پیکرش بخون خود آلوده باشد و چون حسین صورتش نیکو و چهره‌اش نورانی باشد. به خدا سوگند لمعات نور چهره او مرا از تفکّر در کشتن او باز می‌داشت!^۵

و در آن حالت‌های سخت و شدّت، چشمان خود را به آسمان بلند نموده، و

۱. لَهوف، ص ۱۰۷، و مقتل مقرّم، ص ۳۲۶، از کامل ابن اُثیر، ج ۴، ص ۳۱، و از مقتل خوارزمی،

ج ۲، ص ۳۵.

۲. مقتل مقرّم از الإتحاف بحب الأشراف، ص ۱۶.

۳. مقتل مقرّم، از لَهوف.

۴. لَهوف، ص ۱۱۰؛ و «مقتل مقرّم» ص ۳۲۹، از لَهوف.

۵. مقتل مقرّم، ص ۳۲۹ و ۳۳۰، از ابن‌نما، ص ۳۹؛ و المجالس السنیة، مجلس ۶۹.

در دعا به درگاه حضرت ربّ ذوالجلال عرض می‌کرد:

صَبْرًا عَلَىٰ قَضَائِكَ يَا رَبِّ! لَا إِلَهَ سِوَاكَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ! ^۱

«شکیبا هستم بر تقدیرات و بر فرمان جاری تو ای پروردگار من!

معبودی جز تو نیست، ای پناه پناه آورندگان!»

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که:

اسب آن حضرت با صدای بلند شیبه می‌کشید، ^۲ و پیشانی خود را به

خون حضرت آلوده می‌نمود؛ و می‌بوئید؛ و می‌گفت:

الظُّلَيْمَةَ! الظُّلَيْمَةَ! مِنْ أُمَّةٍ قَتَلَتْ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا. ^۳

«فریاد رس! فریاد رس! از امتی که پسر دختر پیغمبر خود را کشتند.» و

متوجه خیام حرم شد.

أم کلثوم ندا در داد:

وَا مُحَمَّدَاهُ، وَآبَتَاهُ، وَآعْلِيَّاهُ، وَآجَعْفَرَاهُ، وَآحَمَزَتَاهُ! ^۴ این حسین است که

در بیابان خشک کربلا بر روی زمین افتاده است.

زینب ندا در داد:

وَآأَخَاهُ، وَآسَيِّدَاهُ، وَآأَهْلَ بَيْتَاهُ! لَيْتَ السَّمَاءَ أَطْبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ، وَ لَيْتَ

الْجِبَالَ تَدْكُدُكَتْ عَلَى السَّهْلِ. ^۵

«ای کاش آسمان بر زمین می‌چسبید، و ای کاش کوه‌ها خرد می‌شد و

بیابانها را پر می‌کرد.»

۱. مقتل مقرر، ص ۳۳۱، از «أسرار الشَّهادة» ص ۴۲۳.

۲. مقتل مقرر، ص ۳۳۲، از «تظلم الزَّهراء»، ص ۱۲۹، و از بحار، ج ۱۰، و ص ۲۰۵.

۳. همان مصدر، از مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۷.

۴. همان مصدر، از بحار، ج ۱۰، ص ۲۰۶؛ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۷.

۵. لهوف، ص ۱۱۰؛ و مقتل مقرر ص ۳۳۲، از لهوف.

و به نزد برادرش آمد، و دید که عمر بن سعد با جمعی از یارانش به حضرت نزدیک شده‌اند؛ و برادرش حسین در حال جان دادن است.

فَصَاحَتْ: اِی عُمَرُ! اَیْقَتُلُ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ وَ اَنْتَ تَنْظُرُ اِلَیْهِ؟

«فریاد برداشت: ای عمر بن سعد! آیا ابا عبد الله را می‌کشند و تو به او نگاه

می‌کنی؟»

عمر صورت خود را برگردانید و اشک‌هایش بر روی ریشش جاری بود.^۱

زینب فریاد برداشت:

وَيُحْكِمُ! اَمَّا فَيَكْفُرُ مُسْلِمًا؟! «ای وای بر شما! آیا در بین شما یک نفر

مسلمان نیست؟!»

هیچ‌کس جواب او را نداد،^۲ عمر بن سعد فریاد زد:

پیاده شوید و حسین را راحت کنید!

شمر مبادرت کرد، و با پایش به آن حضرت زد، و روی سینه‌اش نشست. و

با شمشیر دوازده ضربه بر آن حضرت زد.^۳ و محاسن مقدّسش را گرفت، و سر

مقدّسش را جدا کرد.

اشعار مرحوم نیر تبریزی

چقدر مرحوم حجّت‌الاسلام نیر تبریزی وضع و کیفیت موجودات را هر یک

به نوبه خود و در سعه و استعداد خود، در وقت شهادت حضرت، خوب مجسم

نموده است؛ آنجا که گوید:

۱. مقتل مقرّم، ص ۳۳۳، از کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۲.

۲. مقتل مقرّم، ص ۳۳۳، از /رشاد مفید.

۳. همان مصدر، از مقتل العوالم، ص ۱۰۰، و از مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷۳.

جان فدای تو که از حالتِ جانبازی تو
 در طَفِ ماریه از یاد بشد شور نُشور
 قدسیان سر به گریبان به حجابِ مَلکوت
 خُوریان دست به گیسوی پریشان ز قُصور
 گوش خَضرا همه پر غُلغله دیو و پَری
 سطح غَبْرا همه پُر ولوله وحش و طُیور
 غرق دریای تحیّر ز لب خشک تو نوح
 دست حسرت به دل از صبر تو آیوب صبور
 مرتضی با دل افروخته لا حَوْلَ کنان
 مصطفی با جگر سوخته حیران و حَصور
 کوفیان دست به تاراج حرم کرده دراز
 آهوانِ حرم از واهمه در شیون و شور
 انبیا محو تماشا و ملائک مبهوت
 شمر سرشار تمنا و تو سرگرم حُضور^۱

به جهت گستردگی ابعاد مختلف مکتب عاشوراء، ابعاد دیگر این واقعه از منظر عرفان در مجلّدات بعدی ارائه خواهد شد. *إن شاء الله تعالی*.

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَزِدْ وَبَارِكْ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ، وَعَلَى
 أُخِيهِ وَوَصِيِّهِ وَصَاحِبِ سِرِّهِ وَلِوَاتِهِ وَوَزِيرِهِ وَوَلِيِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مِنْ بَعْدِهِ وَ

۱. *آتشکده نیر*، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

همه احادیث منقوله در خاتمه مقاله، از کتاب *شریف لمعات الحسین علیه السلام* نقل شده است.

خَلِيفَتِهِ فِي أُمَّتِهِ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ عَلِيَّ الْبَتُولِ الْعَدْرَاءِ الصِّدِّيقَةَ الْكُبْرَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَ عَلِيَّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَ الْخَلْفَ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ وَ سَهَّلَ مَنَهَجَهُ وَ جَعَلْنَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ تَابِعِيهِ وَ نَاصِرِيهِ وَ الذَّابِّينَ عَنْهُ وَ الْمُحَامِلِينَ لِذَوْلَتِهِ وَ شَوْكَتِهِ.

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَعْدَاءَهُمْ وَ مُخَالِفِيهِمْ وَ مُعَانِدِيهِمْ وَ غَاصِبِي حُقُوقِهِمْ وَ مُنْكَرِي فَضَائِلِهِمْ وَ مَنَاقِبِهِمْ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

اللَّهُمَّ أَعْلِ دَرَجَةَ أَسْتَاذِنَا وَ وَلِيِّنَا وَ مُرَبِّينَا وَ الْهَادِي إِلَى الْحَقِّ صِرَاطُنَا، الْمَرْحُومِ الْمَبْرُورِ، الْحَاجِّ السَّيِّدِ مُحَمَّدِ مُحَمَّدِ الْحُسَيْنِيِّ الطَّهْرَانِيِّ، وَ اجْعَلْنَا مِنْ سَالِكِي سَبِيلِهِ وَ الثَّابِتِينَ عَلَى مَنَهَجِهِ فِي صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ، وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُؤَفَّقِينَ لِأَدَاءِ شُكْرِهِ، وَ مِنَ الْمُؤَدِّينَ لِحُقُوقِهِ، وَ احْشُرْهُ فِي زُمْرَةِ مُحَمَّدٍ وَ عِتْرَتِهِ الْأَطْيَبِينَ الْأَكْرَمِينَ. اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِنْدَكَ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ، وَ اخْلُفْ عَلَى عَقْبِهِ فِي الْغَابِرِينَ، وَ ارْحَمْنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ!

فهرست منابع و مصاد

- نرم افزار جامع الأحادیث، نسخه ۳/۵، مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، قم.^۱
- نرم افزار جامع التفاسیر، نسخه ۳، مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، قم.
- نرم افزار حافظ، مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، قم.
- نرم افزار کیمیای سعادت، نسخه ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، قم.

۱. کلیه مطالب این مقاله و منابع استفاده شده، به جز مواردی که منابع مذکور در پاورقی‌ها به نقل از کتب مرحوم علامه طهرانی و حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیهما بوده است، از نرم افزارهای موجود در دسترس همگان نقل شده است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

معرفی آثار

(گروه موضوع بندی علوم و مبانی اسلام و تشیع)

مبانی اصیل مکتب تشیع در آثار عرفا و بزرگان از اولیاء الهی همچون علامه آیه الله العظمی و حجة الله الكبرى، حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی و خلف صالح ایشان، حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی قدس الله سرهما، بهترین گنجینه برای فتح باب معرفت و شکوفایی عقلانیت می باشد.

در این مجموعه برای سهولت اطلاع از مبانی اصیل مکتب تشیع، مطالب به صورت دسته بندی و موضوعی در قالب «سلسله مقالات موضوعی علوم و مبانی اسلام و تشیع» برای حق جویان و رهروان مکتب حریت و عقلانیت، تقدیم می گردد:



آثار منتشره به صورت الکترونیکی

مهر درخشان: نمایی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی قدس الله نفسه الزکیه.

مقالات موضوعی علوم و مبانی اسلام و تشیع

- (۱) کیمیای سعادت در پرتو رفیق
- (۲) تکامل عقول در پرتو انتظار ظهور (جلد اول)
- (۳) سیره سالکان در ماه رمضان

- (۴) سیری در تاریخ امام حسن مجتبی علیه السلام (جلد اول)
- (۵) سیری در تاریخ امام رضا علیه السلام
- (۶) سیره سالکان در زیارت مشاهد مشرفه (در موضوع زیارت امام رضا علیه السلام)
- (۷) آموزه های مکتب غدیر در فرهنگ تشیع



حوادثی که در روز عاشوراء به وقوع پیوست و جریانی که در آن روز و روزهای پس از آن یکی پس از دیگری رخ داد، تماماً توسط امام معصوم هدایت و رهبری می‌شد...
تأمل و تدقیق در ظرایف و اشارات واقعه آن روز، این مسأله را نزد ارباب خرد و بصیرت کاملاً روشن و مبرهن می‌سازد که اداره و قایم آن روز بید توسط فردی صورت گرفته باشد که حقیقت و ذات او عین تجلی اعظم حضرت حق بوده باشد، و وجودش از همه ثواب و آثار عالم کثرت خارج گردیده باشد، و بیچ خواست و اراده‌ای جز اراده حق از او متمشی نشود؛ و این فرد تماماً بید یک امام معصوم باشد. لذا می‌بینیم که در لسان ائمه علیهم السلام از این تهنیه به عنوان یک تهنیه متفرد و تک یاد شده است.

از صفحه ۷۶ کتاب)

